



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



حقیقت شکر

(پڑوہش قرآنی)

تلخیص کتاب
شکر و بیت پرستی در قرآن

مؤلف
سعید عباس سعید کریمی (حتمی)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت شرک: تلخیص کتاب شرک و بت پرستی در قرآن

نویسنده:

عباس سید کریمی حسینی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	حقیقت شرک: تلخیص کتاب شرک و بت‌پرستی در قرآن
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۸	پیشگفتار
۱۹	فصل اول عقاید بت پرستان
۱۹	اشاره
۲۲	محور اول: اعتقاد بت‌پرستان در باره خداوند
۲۲	اشاره
۲۲	آیه اول:
۲۵	بیداری فطرت‌ها
۲۶	آیه دوم:
۲۸	یک پرسش
۲۹	محور دوم: اعتقاد به فرزند برای خداوند
۲۹	اشاره
۳۰	آیه اول:
۳۲	آیه دوم:
۳۳	آیه سوم:
۳۴	آیه چهارم:
۳۶	آیه پنجم:
۳۷	فصل دوم اعتقاد بت‌پرست‌ها درباره بت‌ها
۳۷	اشاره
۴۲	مطلب اول: اعتقاد به این که بت‌ها مستقلاً تأثیر گذارند

- ۴۲ اشاره
- ۴۲ دلیل اول: اعتراف مشرکان به تساوی در قیامت
- ۵۱ دلیل دوم: اطلاق اله بر بت‌ها
- ۵۴ دلیل سوم: معیت
- ۵۶ دلیل چهارم: تمناع
- ۵۸ دلیل پنجم: من دون الله
- ۶۰ دلیل ششم: تحقیر بت‌ها
- ۶۱ دلیل هفتم: شرک، ظلم عظیم است
- ۶۲ دلیل هشتم: واژه‌های شریک و شرک
- ۶۴ دلیل نهم: عدم مالکیت
- ۶۶ دلیل دهم: استقلال در تأثیر
- ۷۲ دلیل یازدهم: اخلاص در دین
- ۷۳ دلیل دوازدهم: ارجاع به فطرت
- ۷۵ دلیل سیزدهم: تنفر از توحید
- ۷۹ دلیل چهاردهم: نفی کفو
- ۸۰ دلیل پانزدهم: اعتقاد به مالکیت بت‌ها
- ۸۱ دلیل شانزدهم: اطلاق رب
- ۸۲ مطلب دوم: دلایل اعتقاد به طولیت
- ۸۲ و نقد آنها
- ۸۲ اشاره
- ۸۳ کلام «المیزان» پیرامون اعتقاد مشرکان
- ۸۴ مراد از شفاعت بت‌ها
- ۸۶ جمع‌بندی سخنان صاحب المیزان
- ۸۷ جمع‌بندی ما

۸۸	بیان دیگری برای اعتقاد مشرکان به عدم استقلال بت‌ها
۸۹	مؤید اعتقاد به طولیت، در نزد مشرکان
۹۰	نقد بیان دوم برای اعتقاد مشرکان به عدم استقلال بت‌ها
۹۱	شفاعت مأذون و غیر مأذون
۹۶	بیان آیت‌الله زنجانی
۱۰۰	بررسی و نقد کلام آیت‌الله زنجانی
۱۰۱	جواب تفصیلی از کلام آیت‌الله زنجانی
۱۰۳	آیه چهارم:
۱۰۴	معنای شفاعت «بإذن الله»
۱۰۵	اعتقاد مشرکان بر شفاعت بت‌ها، به طور خودسر
۱۰۹	نقد بخش دیگری از نظرات آیت‌الله زنجانی
۱۱۱	دفاع از نظرات آیت‌الله زنجانی و پاسخ آن
۱۱۳	فصل سوم اعتقاد مشرکان در باره معاد
۱۱۳	نظراتی درباره اعتقاد مشرکان به معاد
۱۱۳	اشاره
۱۱۷	جواب از مجمع البیان
۱۱۸	مشرکان و انکار معاد
۱۱۸	اشاره
۱۱۹	وجه استدلال:
۱۲۰	فصل چهارم مناسک مشرکان
۱۲۰	انگیزه انجام مناسک
۱۲۳	نمونه‌هایی از مناسک مشرکان
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	الف: ذبح حیوانات، با نام بت

۱۲۴	ب: سر بریدن حیوانات، برای تقرب به بت‌ها
۱۲۶	ج: تقسیم زراعت و حیوانات، میان خدا و بت‌ها
۱۲۷	د: عبادت و درخواست از بت‌ها
۱۲۹	فصل پنجم ویژگی‌های بت‌پرستی و مشرکان
۱۲۹	بت‌پرستی، آیین بی‌منطق
۱۳۵	بت‌پرستی خیالی خام
۱۳۷	توحید مشرکان، در شرایط بحرانی
۱۳۸	فطرت مشرکان
۱۳۹	ضعف بت‌ها
۱۴۲	فصل ششم علل بت‌پرستی
۱۴۲	عدم شناخت خدا
۱۴۷	هواپرستی
۱۴۷	تقلید کورکورانه، از پدران
۱۴۸	فصل هفتم برخی گروه‌های مشرکان
۱۴۸	اشاره
۱۵۰	گروه اول: گوساله‌پرستان
۱۵۱	گروه دوم: عیسی پرستان و مریم پرستان
۱۵۲	گروه سوم: جن پرستان
۱۵۵	فصل هشتم انواع شرک
۱۵۵	شرک در ربوبیت
۱۵۸	شرک در الوهیت [شرک در عبادت]
۱۶۳	شرک در اطاعت
۱۶۳	اشاره
۱۶۵	ممنوعیت شرک در اطاعت

۱۶۶	شرک جلی و شرک خفی
۱۶۸	شرک جلی و خفی
۱۶۸	اشاره
۱۶۸	ویژگی شرک جلی
۱۶۹	فقدان ویژگی‌های یاد شده در شرک خفی
۱۷۰	فرق بین شرک خفی و شرک در اطاعت
۱۷۱	فصل نهم پیرامون توحید
۱۷۱	معنای توحید
۱۷۶	توحید و نفی شرک، هدف آفرینش
۱۷۷	توحید، مطابق فطرت بشریت است
۱۷۸	توحید، هدف از بعثت انبیا
۱۸۰	فصل دهم معنای شرعی و لغوی عبادت
۱۸۰	معنای لغوی عبادت
۱۸۳	واژه عبادت در قرآن
۱۸۳	اشاره
۱۸۷	وجه استدلال
۱۸۷	وحدت، در معنای دعا و عبادت
۱۸۷	اشاره
۱۸۹	وجه استدلال
۱۹۰	عبادت خالص
۱۹۱	معنای سجود
۱۹۲	درباره مرکز

حقیقت شرک: تلخیص کتاب شرک و بت‌پرستی در قرآن

مشخصات کتاب

- سرشناسه: سید کریمی حسینی، عباس، ۱۳۳۸ -
 عنوان و نام پدیدآور: حقیقت شرک: تلخیص کتاب شرک و بت‌پرستی در قرآن/ مولف عباس سید کریمی (حسینی).
 مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۲ ص.
 شابک: ۱۲۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۰۱-۱
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: کتاب حاضر تلخیص " پژوهشی پیرامون شرک و بت‌پرستی در قرآن با تقریظ آیت‌الله معرفت " می‌باشد.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویسد.
 موضوع: شرک -- جنبه‌های قرآنی
 موضوع: بت‌پرستی -- جنبه‌های قرآنی
 شناسه افزوده: سید کریمی حسینی، عباس، ۱۳۳۸ - . پژوهشی پیرامون شرک و بت‌پرستی در قرآن با تقریظ آیت‌الله معرفت.
 رده بندی کنگره: BP۱۰۴/ش ۴س ۱۵ ۹۰۱۵ ۱۳۸۹
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۶۶۳۱۵
 ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

در قرآن کریم، بحث شرک به طور گسترده مطرح شده و حدود یک چهارم آیات آن، از شرک و توحید سخن گفته است، هر چند در یک نگاه وسیع تر می توان گفت: تمام آیات قرآن مربوط به توحید است، حتی معاد و بهشت و جهنم و حساب و کتاب و نبوت و امامت و علم فقه نیز دامنه توحید است و غیر از توحید بحث دیگری مطرح نیست!

با پژوهش درباره «شرک در قرآن» به حدود هزار و پانصد آیه دست یافتم و یادداشت‌هایی در این زمینه برداشتم که بعد از ارائه به دانش پژوهان حوزه علمیه، به شکل کتابی به نام «شرک و بت پرستی در قرآن» با تقریظ و مقدمه حضرت آیه الله محمد هادی معرفت - رحمه الله علیه - توسط «نشر کوثر ادب» در سال ۱۳۸۵ به چاپ رسید. این کتاب بحث‌های گسترده‌ای است پیرامون شرک و بت پرستی، آیین بت پرستان، رسالت پیامبران در دعوت به توحید و نفی بت پرستی، معنای عبادت، معنای شرک، اقسام شرک و این که آیا بت‌ها از نظر مشرکان مستقل از خدا بوده‌اند یا در طول خداوند، شرک جلی و شرک خفی و مباحث دیگری که با استفاده از آیات قرآن نگاشته شده است.

یکی از انگیزه‌های نگارنده برای تحقیق در بحث شرک، یافتن

ص: ۱۰

جواب‌های متقن و مستدل، از عقاید ناصواب و هابیان بود.

در سفرهای مکرری که به حج و عمره داشتیم، می‌دیدم که گروه‌های به اصطلاح «آمر به معروف و هابیان»، شیعیان را متهم به شرک می‌کنند و توسل به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را شرک می‌دانند. بوسیدن در و دیوار حرم را شرک می‌شمارند و مدعی هستند که درخواست حوائج، تنها باید از خدا باشد و چنانچه کسی به غیر خدا توسل جوید مشرک است.

پاسخ به عقاید باطل آنان، مستلزم تحقیق در معنای صحیح شرک بود تا روشن گردد که آنان کجای قرآن را اشتباه فهمیده‌اند. بعد از بررسی آیات قرآن، نکته انحراف آنان به دست آمد که آنان، تفاوتی نگذاشته‌اند بین این که مدعو (کسی که از او درخواستی می‌شود) در طول خدا قرار گیرد یا در عرض خدا. حقیقت شرک آن است که مدعو را در ردیف خدا مؤثر بدانی، اما شیعیان در توسل خویش، امامان معصوم علیهم السلام را در طول خدا می‌دانند که البته در این کتاب به تفصیل به این مباحث پرداخته شده است.

ترجمه کتاب مذکور به زبان‌های مختلف توسط مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام در حال انجام است که ترجمه عربی آن آماده و در حال چاپ است. بعضی از علاقه‌مندان درخواست نمودند برای بهره‌برداری بیشتر، این کتاب توسط نگارنده تلخیص گردد. این جانب درخواست مذکور را پذیرفته و اقدام به تلخیص و گزینش آن کردم و نامش را «حقیقت شرک» نهادم. این کتاب دارای ده فصل است. به امید اینکه طرح این مباحث، گامی در جهت روشننگری مفهوم و معنای شرک باشد.

سید عباس سیدکریمی (حسینی)

بهار ۱۳۸۷

فصل اول عقاید بت پرستان

اشاره

ص: ۱۳

این فصل در دو محور انجام می‌گیرد:

محور اول: اعتقاد بت پرستان در باره خداوند**اشاره**

مشرکان معتقد بودند که آفریدگار جهان هستی و مدبّر آن، تنها خداوند است. آنان باور داشتند که خداوند، جهان را آفریده و اوست که تدبیر آسمان و زمین و آن چه میان آن دو است را به عهده دارد. این اعتقاد را می‌توان به عنوان یک اعتقاد مثبت و ممدوح تلقی کرد؛ چرا که همسو و هماهنگ با اعتقاد موحدان است.

آیاتی چند بر این مطلب دلالت دارد:

آیه اول:

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ* فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ» (۱)؛

ص: ۱۴

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالکک (و خالق) گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ به زودی (در پاسخ) می‌گویند: خدا، بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)؟! آن خدایی که این کارها را برای شما انجام می‌دهد، در حقیقت پروردگار شماست و بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می‌شوید؟!»

توضیح:

«اَمَّن» در اصل «اَمَّ مِنْ» بوده که در هم ادغام شده است. «الْأَمْر» مصدر و دارای الف و لام است که مفید عموم است؛ یعنی همه امور. در آیه ۳۱، انحرافات مشرکان نسبت به تدبیر امور توسط خداوند را بیان می‌کند و آنگاه از آنان بازخواست می‌کند که چرا تقوا ندارید و چرا به دنبال خداوند نرفته و سرگردان هستید.

«فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ»، در این بخش توضیح می‌دهد که پروردگار حقیقی، خداوند است و غیر از خداوند تدبیرکننده‌ای نیست و اعتقاد به تأثیرگذاری غیر خداوند، جز پندار نیست. ربّ حقیقی و پروردگاری که واقعیت دارد، خداوند است و غیر او باطل است؛ زیرا باور به ماسوای حق، ضلالت و باطل است. آنچه محور است حق است و بس.

در آینده توضیح خواهیم داد که قرآن بر روشن نمودن این مطلب که غیر از خدا جز خیال چیز دیگری نیست و جز خداوند حقیقی نیست

ص: ۱۵

اصرار می‌ورزد. این بعضی از انسان‌ها هستند که با پندار خویش تصور می‌کنند از غیر خدا کاری ساخته است. بت‌ها در دایره وهم بت پرستان تأثیر گذار هستند، نه در عالم واقع. از این رو با جمله «فَأَنْتَى تُصْرَفُونَ» بیان می‌کند که چرا از واقعیت روی گردان شده‌اید و به عالم خیالات روی آورده‌اید.

«فَسَيَقُولُونَ»؛ این جمله در چندین آیه به چشم می‌خورد. لازم است در اینجا در باره آن توضیحی داده شود تا در دیگر موارد نیز مورد استفاده قرار گیرد. معنای آن چنین است: مشرکان به زودی خواهند گفت که انجام‌دهنده امور یاد شده، خداوند است. حال چند نکته قابل دقت است و آن اینک: آیا مراد آیه این است که ای پیامبر! تو در آینده نزدیک از مشرکان سؤال خواهی کرد و آنان چنین پاسخی خواهند داد. یا بر فرض که سؤال کنی در جواب چنین خواهند گفت. یا مطلب سومی است و آن این که فطرت‌های آنان چنین حکمی می‌کند، به طوری که اگر آنان به فطرت خویش رجوع کنند و بر طبق فطرت جواب دهند، خواهند گفت: خداوند انجام‌دهنده این امور است.

برای اثبات مطلبی که مقصود ماست هر کدام مراد باشد کافی است؛ زیرا مقصود ما این است که آیه دلالت دارد که مشرکان به ربوبیت و خالقیت خداوند- نسبت به امور یاد شده- اعتراف داشته‌اند؛ زیرا بنا بر وجه اول و یا دوم مقصود این است که در صورت پرسش یا فرض پرسش، جواب آنان اعتراف است و در وجه سوم که فطرت آنان گویاست، باز اعتراف درونی است. یک نکته ظریف در «فَسَيَقُولُونَ» به چشم می‌خورد و آن، آوردن «س»

ص: ۱۶

است. معنای «س» آینده نزدیک است؛ شاید تعبیر به «س» از آن جهت باشد که پاسخ این سؤال آنقدر روشن و واضح است که نیازی به فکر کردن ندارد و جواب بدیهی است، تا سؤال شود که چه کسی رازق است و...؟ آنان فوراً و بدون درنگ جواب خواهند داد: خدا. مقصود از آوردن «س»، آگاهی دادن بر بدیهی بودن جواب و تأکید بیشتر بر فطری بودن آن است.

حاصل سخن این که اعتقاد به مدبر بودن خداوند، فطری است، اگر غبار از روی فطرت هر انسانی کنار برود به آن پی خواهد برد. شاید نکته شکستن بت‌ها توسط حضرت ابراهیم علیه السلام همین غبارروبی از چهره فطرت مشرکان بوده است. برای همین بعد از شکستن بت‌ها، تبر را به گردن بت بزرگ افکند و فرمود: اگر بت‌ها صحبت می‌کنند، از بت بزرگ سؤال کنید که چه کسی بت‌ها را شکسته است. با این عمل می‌خواست مشرکان را از خواب غفلت بیدار کرده و به فطرت بازگرداند، اندکی بیدار شدند؛ اما دوباره با مسموم شدن جو، فریاد برآوردند: او را بسوزانید و از خدایان خویش دفاع کنید. (۱)

بیداری فطرت‌ها

فطرت‌های به خواب رفته، گاهی در اثر بعضی از پیشامدها بیدار شده و به خویش باز می‌گردد:
 «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۲)
 ؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا

۱- مفاد سوره انبیاء، آیه ۵۷-۶۸

۲- عنکبوت: ۶۵

ص: ۱۷

را با اخلاص می‌خوانند (معبودها را فراموش می‌کنند)، اما هنگامی که خدا آنان را نجات داد و به خشکی رساند، باز مشرک می‌شوند.»

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که هنگام احساس خطر، فطرت شکوفا می‌شود و از نجات دهنده واقعی و صاحب حقیقی عالم، که خداوند متعال است، درخواست نجات می‌کند؛ اما بعد از رسیدن به خشکی و رفع خطر و دچار شدن به عادات و رسوم جاهلی، فطرت به خواب می‌رود.

توحید در صورتی کامل است که شرایط، اثرگذار نباشد، بلکه در سختی و آسانی، بلا و عافیت، تنگدستی و رفاه و صحت و مرض، تنها خدا را مؤثر بداند. شاید یکی از حکمت‌های بلایا و گرفتاری‌ها، بیدار کردن فطرت خفته بشر و توجه دادن آن به خداوند باشد. وقتی گرفتار شد و لمس کرد که از غیر خدا، کاری ساخته نیست، او را بهتر می‌شناسد؛ اما هنگامی که شرایط عادی است چنین فرصتی به وی دست نمی‌دهد. مشروح بحث در مورد فطرت بعداً خواهد آمد.

آیه دوم:

«وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ» (۱)

؛ «و هرگاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله! پس با این حال چگونه آنان (از عبادت خدا)

ص: ۱۸

منحرف می‌شوند و بت می‌پرستند؟!»

از این آیه، نکته ظریفی استفاده می‌شود و آن اینکه وقتی شما مشرکان قبول دارید که آفریدگار همه آسمان‌ها، زمین، ماه و خورشید خداست و همه امور به دست اوست؛ پس به کجا می‌روید؟ چرا به سوی بت‌ها روانه شده‌اید؟ در حقیقت با اعتراف یاد شده، پذیرفته‌اید که بت‌ها نیز، مخلوق خدا هستند؛ چون آنها هم جزء آسمان و زمین هستند. شما یا موجودات آسمانی را می‌پرستید یا زمینی را، هر کدام که باشد، مخلوق خداوند است؛ چون خالق همه آسمان‌ها و زمین خداوند است. بنابراین شما پذیرفته‌اید که بت‌ها مملوک محض هستند و از خود استقلالی در اثرگذاری ندارند؛ پس چگونه حق را باطل و باطل را حق می‌بینید، این کار عقلایی نیست؛ همان‌گونه که در آیه «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱)

، به این مطلب تصریح کرده است.

مفردات راغب، «فَأَنِّي يُؤْفِكُونَ» را این‌گونه معنا کرده است: «إفك» عبارت است از وارونه کردن شیء از چهره حقیقی، به چهره غیر حقیقی. با توجه به معنای «افک»، معنای آیه چنین می‌شود: حق این است که شما (مشرکان) خدا را عبادت کنید؛ چون طبق اقرار شما، زمام همه امور در دست اوست، اما شما حقیقت را وارونه کردید و به جای عبادت خدا بت‌ها را عبادت کردید، در صورتی که آنها مالک هیچ امری نیستند. بنابراین «فَأَنِّي يُؤْفِكُونَ»؛ یعنی چگونه حق را رها کرده و به دنبال باطل رفتید. و این مفاد همان «فَأَنِّي تُسْحَرُونَ» (۲)

است.

۱- عنكبوت: ۶۳

۲- مؤمنون: ۸۹

ص: ۱۹

یک پرسش

در اینجا این سؤال مطرح است که این دو اعتقاد چگونه با هم جمع می‌شود؟ از طرفی معتقد است که خالق آسمان‌ها و زمین و همه موجودات خداست، از طرفی معتقد است موجودی غیر از خدا، ضرر زننده و نافع است. جمع میان این دو اعتقاد واقعاً محال است؛ از یک سو معتقد باشد که همه موجودات حتی وجود بت‌ها از آن خداوند است و از سوی دیگر بت‌ها را هم دارای اثر بداند. جمع میان این دو عقلایی نیست و هیچ عاقلی نمی‌تواند دارای دو عقیده متضاد باشد.

البته نوع دیگری قابل تصور و معقول است و آن این که معتقد باشد خداوند در اثر گذاری استقلال دارد و بت‌ها در طول خدا صاحب تأثیر هستند و این قدرت را خداوند به بت‌ها تفویض کرده است؛ مانند اعتقادی که ما درباره انبیا و ائمه علیهم السلام داریم؛ مثل زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی علیه السلام به اذن خدا. این نوع از عقیده، درباره بت‌ها از نظر ثبوت بلامانع است، اما از نظر مقام اثبات، محتاج به دلیل است. حال جای این بحث است که عقیده مشرکان درباره بت‌ها از نوع اول است، یا دوم. آیات یادشده - به کمک دو قرینه - دلالت دارد که عقیده مشرکان از نوع اول است؛ و بت‌ها را دارای ضرر و زیان مستقل می‌دانستند.

قرینه اول: «ف» در «فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» است؛ یعنی وقتی همه امور در دست خداوند است، پس کجا می‌روید؟ گویا آیه، ملازمه ایجاد کرده است بین این که خالق آسمان‌ها و زمین خداوند است و بین اینکه نباید سراغ بت‌ها رفت. تحقق این ملازمه، در صورتی صحیح است که بت‌ها دارای استقلال

ص: ۲۰

در اثر گذاری باشند و گرنه در صورت قول به طولی و این که تأثیر بت‌ها از خداوند و به اذن او است ملازمه‌ای وجود ندارد؛ چون در فرض طولیت، دنبال بت‌ها رفتن، عین دنبال خدا رفتن است؛ همان‌گونه که دنبال انبیا و امامان رفتن و طلب حوائج از آنان، عین حاجت خواستن از خداست.

قرینه دوم: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱)

؛ یعنی بت پرستی عقلایی نیست و رفتار اکثر بت پرستان برخلاف عقل است. این عبارت با قول به استقلال تناسب دارد. همان‌گونه که قبلاً توضیح دادیم؛ جمع میان دو عقیده، یعنی خالق بودن خداوند و مؤثر بودن بت‌ها در عرض خدا، از نظر عقل و از نظر ثبوت، محال است؛ اما بنابر قول به طولیت، از نظر ثبوت استحاله ندارد تا گفته شود: این عقیده خلاف عقل است، بلکه مشکل از ناحیه اثبات است و زبان آیه، باید طور دیگری باشد؟ مثلاً باید می‌گفت: شما دلیل ندارید، نه این که بگویید این عقیده عقلایی نیست. بحث ما درباره اعتقادات ممدوح مشرکان بود که عقیده داشتند آفریدگار جهان هستی خداوند است که رازق، مالک، محیی و ممیت، مدبّر، ربّ، حاکم و مجیر و نازل‌کننده باران است و آیاتی که به این عقیده دلالت دارد، بسیار است. ما به خاطر اختصار به دو آیه بسنده کردیم. (۲)

معمور دوم: اعتقاد به فرزند برای خداوند

اشاره

گروهی از مشرکان چنین عقیده داشته‌اند که فرشتگان، دختران خدا هستند. البته عقیده به این که خداوند صاحب فرزند است، مختصّ به

۱- عنکبوت: ۶۳

۲- علاقه‌مندان به تحقیق، به اصل کتاب مراجعه نمایند

ص: ۲۱

مشرکان نیست، بلکه یهود و نصارا نیز چنین عقیده‌ای داشته‌اند؛ گروه اول «عزیر» و گروه دوم «مسیح» را پسر خدا می‌دانستند. در یهود و نصارا نیز در حقیقت، ملاک شرک وجود دارد، هرچند به ظاهر در ردیف مشرکان نیستند. در این باره چندین آیه وجود دارد که به طرح آنها می‌پردازیم:

آیه اول:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ * بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱)

؛ «(یهود و نصارا و مشرکان) گفتند: خداوند؛ فرزندی برای خود انتخاب کرده است. - منزّه است او- بلکه آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست؛ و همه در برابر او خاضع‌اند. هستی بخش آسمان‌ها و زمین است؛ و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: موجود باش و آن، فوری موجود می‌شود.»

توضیح:

در «کشاف» و «مجمع‌البیان» آمده است که مراد از ضمیر «قَالُوا» در آیه:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» سه گروه یهود، نصارا و مشرکان هستند و نام هر سه گروه در آیات پیش بیان شده است. قبلاً توضیح دادیم که یهود «عزیر» را پسر خدا و نصارا «مسیح» را فرزند خدا می‌دانستند و مشرکان عقیده داشتند که فرشتگان، دختران خدا هستند.

ص: ۲۲

این نوع آیات، بیانگر فرهنگ منحصراً مشرکان و اهل کتاب، در شناخت خداوند است و نشان‌دهنده این است که درک و معرفت آنان نسبت به خداوند در چه سطحی از ضعف، قرار داشته است که خدا را در حدّ موجوداتی تنزل داده‌اند که دارای زاد و ولد و صاحب فرزند هستند و روشن است که در توالد و تناسل نیاز به همسر نیز هست. پس باید معتقد باشند که خداوند همسر نیز دارد. این عقاید نشان‌دهنده این است که مشرکان و اهل کتاب، چگونه در اوهام و خیالات خود غرق شده‌اند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«شبهوك بأصنامهم و نحلوك حلیة المخلوقین باوهمهم؛ (۱)

مشرکان تو را با اوهام و خیالات خود تشبیه به موجودات دیگر کردند و قائل به نظیر و شبیه برای تو شدند و تو را همانند موجودات دیگر دانستند.»

با توجه به چنین عقاید موهوم، پذیرفتن دیگر عقاید موهوم آنها نیز آسان می‌شود و تعجب از دیگر عقاید آنان نیز برطرف می‌شود؛ مثلاً تعجیبی ندارد که مشرکان موجودهای ضعیفی همانند بت‌ها را در ردیف خدا بدانند؛ زیرا روشن است کسی که وجود خدا را به حد توالد و تناسل پایین آورده است، چه بُعدی دارد که او را همانند بت‌های ضعیف بدانند و بت‌های ضعیف را در ردیف او بدانند و معتقد باشد که بت‌ها در عرض خدا هستند.

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۰، ص ۲۳۵

ص: ۲۳

آیه دوم:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ* يَدْبَعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۱)

؛ «و برای خدا به دروغ و از روی جهل، پسرانی و دخترانی ساختند؛ منزّه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند! او پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آن که همسری نداشته، و همه چیز را آفریده؛ و او به همه چیز داناست.»

«وَخَرَقُوا لَهُ»؛ یعنی دروغ‌سازی کردند. مراد آیه این است که به دروغ برای خداوند، پسران و دخترانی ساختند.

از این آیه هم می‌توان پایین بودن سطح فرهنگ بت‌پرستان را فهمید که چگونه دچار خرافات شده بودند و خدا را در حدی تنزل داده‌اند که می‌تواند صاحب فرزند باشد، در صورتی که فرزند داشتن لازمه‌اش همسر داشتن است و در آیه ۱۰۱ انعام، همسر داشتن را نفی کرده است. و نیز از این آیه می‌توان فهمید که یهود و نصارا نیز مشرک هستند؛ چون در ابتدای آیه، سخن از این است که مشرکان برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و در ادامه می‌فرماید: برای خدا پسر و دختر تراشیدند که مراد از دسته اول، اهل کتاب و مراد از دسته دوم مشرکان هستند. و ظاهر «خرقوا»؛ یعنی مشرکان که بر دو دسته‌اند؛ یک دسته معتقد به پسر و دسته‌ای معتقد به دختر داشتن خدا هستند.

ص: ۲۴

آیه سوم:

«وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ * أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ * وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ * وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ» (۱)

؛ «آنها برای خداوند از میان بندگانش نصیبی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان کفران‌کننده آشکاری است آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟! در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [به تولد دختر] بشارت دهند صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و خشمگین می‌گردد. آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟! آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمان هستند.

مؤنث پنداشتند؛ آیا شاهد آفرینش آنها بوده‌اند؟! گواهی آنان نوشته می‌شود و (از آن) بازخواست خواهند شد.»

«وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا»، ای نصیباً؛ یعنی «حکموا بان بعض عباده و هم الملائکه له اولاد». (۲)

۱- زخرف: ۱۵-۱۹

۲- مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۱

ص: ۲۵

در این آیه، غرض بیدار کردن فطرت خفته مشرکان است که چگونه است که شما در مقام انتخاب برای خدا دختر انتخاب می‌کنید در صورتی که دختر خوشایند شما نیست به حدی که هنگام دریافت خبر دختردار شدن، صورت شما از خجالت سیاه می‌شود و پسر را مقدم بر دختر می‌دانید. اگر پسر برتر است پس باید خداوند، پسر انتخاب می‌کرد. چرا دختر را که در نظر شما پائین تر است انتخاب کرده است؟

قرآن با بیان این مطالب در صدد است که مشرکان را به زشتی عقاید شرک آلودشان، متوجه سازد تا پی ببرند که عقاید آنان بی اساس است، به ویژه آنکه در آیه ۱۸ اشاره دارد که زنان گرایش بیشتری به زینت و آرایش دارند و تعقل خیلی از آنها نسبت به مردان پایین تر است. چگونه است که چنین دخترانی را شریک خدا قرار می‌دهید. در آیه ۱۹ برای روشن کردن سستی عقاید آنان به نکته دیگری اشاره دارد و آن این که مگر شما شاهد بودید که فرشتگان را مؤنث آفریده است. اگر شاهد نبوده‌اید، پس چگونه معتقدید آنان مؤنث هستند.

آیه چهارم:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (۱)

؛ «آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود

ص: ۲۶

انتخاب کرده است. او منزّه است (از این عیب) آنها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند. او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می داند. و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند؛ و از ترس او بیمناک اند. و هر کسی از آنها بگوید: من جز خدا، معبودی دیگرم، کیفر او را جهنم می دهیم. و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.»

از آیات فوق به دست می آید که آن فرزندی که مشرکان برای خدا معتقد بوده اند عبارت بوده از فرشتگان که بندگان شایسته خدا هستند. و نیز به دست می آید که معتقد بودند، فرشتگان در برابر خدا مستقلاً اثرگذار هستند و بدون اذن خدا، می توانند شفاعت کنند. خداوند در مقام ردّ این عقیده فرمود: فرشتگان مستقل نیستند و هرگز بر فرمان خدا پیشی نمی گیرند، بلکه در برابر خدا مطیع محض هستند و خداوند بر اعمال آنان اشراف کامل دارد، چه اعمال گذشته و چه اعمال آینده. و نیز فرشتگان حقّ شفاعت نسبت به کسی نخواهند داشت؛ مگر کسانی را که خدا اذن شفاعت برای آنان صادر کرده باشد، و خود فرشتگان از عظمت خداوند در هراس و خوف هستند.

اگر اعتقاد مشرکان بر این بوده که فرشتگان در طول خداوند و به اذن او شفاعت می کنند آن گونه که ما درباره انبیا و ائمه علیهم السلام معتقد هستیم این عبارت «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» مورد نداشت؛ زیرا در این صورت مشرکان نفی کننده اذن خدا نبوده اند تا خداوند آنان را توبیخ کند و بگوید

ص: ۲۷

فرشتگان بدون اذن شفاعت نمی‌کنند.

از آیه ۲۹ به روشنی استفاده می‌شود که عقاید مشرکان این بوده است که فرشتگان خدایانی در برابر خدا هستند، از این جهت در رد آنان می‌فرماید:

«هر کدام از آنان ادعا کند من خدا هستم او را با جهنم مجازات خواهم کرد.» این عبارت کاملاً اعتقاد به استقلال در برابر خدا را می‌رساند.

آیه پنجم:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛ «خداوند یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او کنند؛ هرگز نژاد و زاده نشده؛ برای او هیچ شبیه و مانندی نیست.»

«الصَّمَد»، به معنای غنی، کسی که بی‌نیاز است و خلأ ندارد. (۱) «کفواً» به معنای نظیر، مانند، همتا و همسر. (۲)

توصیه به خواندن سوره توحید در نمازها، نشانگر آن است که عقیده شرک، بسیار راسخ بوده است و خداوند با چنین تأکیدهایی می‌خواهد این عقاید خرافی را بزدايد، عقیده به همتا و فرزند، به عنوان یک سلسله اوهام در اذهان آنان جای گرفته بود. خدا به وسیله این سوره می‌خواست اذهان آنان را شست و شو دهد.

آیاتی که دلالت دارد به اینکه مشرکان اعتقاد داشتند که خدا دارای فرزند است، منحصر به آیات ذکر شده نیست، بلکه علاوه بر آنها، بیش از بیست آیه دیگر نیز، در قرآن بر این عقاید دلالت دارد. (۳)

۱- تفسیر علّین، ص ۶۰۴

۲- تفسیر علّین، ص ۶۰۴

۳- برای تحقیق بیشتر به اصل کتاب «شرک و بت پرستی در قرآن» مراجعه کنید

ص: ۲۸

فصل دوم اعتقاد بت پرست‌ها درباره بت‌ها

اشاره

ص: ۳۱

بحث مهمی که در این جا مطرح است این است که آیا بت پرستان معتقد بودند که بت‌ها در عرض خدا (رقیب خدا) هستند یا در طول خدا قرار دارند؟ برای جواب باید گفت، عقاید بت پرستان بر دو نوع متصوّر است:

نوع اول: آنان عقیده داشته‌اند که خدای واحدی بر همه عالم حاکم است و غیر از او خدای دیگری نیست. بت‌ها تنها به عنوان واسطه‌های فیض و مخلوق‌های مقدس‌اند که خداوند از مسیر و مجرای آنها، فیوضات را به مخلوقات دیگر می‌رساند.

نوع دوم: بت پرستان معتقد بوده‌اند که بت‌ها در عرض خدا و مساوی، همتا و عدل خدا هستند و دارای حکومت و قدرت مستقل و دارای ربوبیت و مدیریت در عالم هستند؛ همانند قدرت و تدبیر خداوند. به زبان دیگر، خداوند، واحد عددی بوده است؛ یعنی اله‌های متعددی موجود است که یکی از آنها خداست؛ اول خدا، دوم مثلاً هبل، سوم لات و چهارم عزى. البته ما در صدد استقرای طرفداران این نظریه نیستیم؛ چون هدف ما استفاده از خود آیات است؛ ولی افرادی را می‌توان از طرفداران این نظریه بر شمرد؛ مانند:

۱- علامه طباطبایی. وی معتقد است: بت پرستان در ابتدا قائل به طولی

ص: ۳۲

بوده‌اند، ولی بعداً انحراف پیدا کرده و قائل به استقلال شده‌اند. سخن ایشان در آینده خواهد آمد.

۲- صاحب التفسیر المبین. (۱) ۳- فخر رازی. (۲) ۴- زمخشری. (۳) نظرات این افراد در ادامه کتاب خواهد آمد.

البته روشن است که موحد واقعی چنین عقیده‌ای ندارد. او خدا را واحد ذاتی می‌داند؛ یعنی خالق و مدبّر جهان، موجودی جز خداوند نیست؛ زیرا او موجودی نامحدود و حاکم بر تمام جهان است: «لیس فی الدار غیره دیار؛ در خانه وجود حاکمی جز خدا نیست.»

حاصل سخن این که بنا بر اعتقاد به عرضی بودن بت‌ها، غیر از خدا نیز موجود دیگری در خانه وجود هست که دارای اثر است و رتق و فتق امور را انجام می‌دهد؛ شفا می‌دهد، پناه می‌دهد، ضرر می‌رساند، سود می‌رساند.

بت‌ها در برابر خدا دستگاهی جداگانه دارند که به طور مستقل عمل می‌کنند.

بعد از روشن شدن بحث از نظر ثبوتی که عقیده بت پرستان به دو روش متصور است، باید بررسی و ملاحظه کرد که ادله، با کدام

یک از این انواع همراه است؛ از ادله، عرضی بودن به دست می‌آید یا طولی بودن؟

پس ما دو مطلب را بحث خواهیم کرد: مطلب عرضی بودن و مطلب طولی بودن.

۱- التفسیر المبین، ص ۶۱۱، ذیل آیه ۳۸ زمر

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۲۲، ذیل آیه ۲۲ بقره: «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً»

۳- کشاف، ذیل آیه ۱۳ لقمان

ص: ۳۳

مطلب اول: اعتقاد به این که بت‌ها مستقلاً تأثیر گذارند**اشاره**

بنابر عقیده ما، آیات قرآنی دلالت دارند که بت پرستان، بت‌ها را در عرض خدا و مستقل می‌دانستند. در این باره به طرح چند دلیل می‌پردازیم:

دلیل اول: اعتراف مشرکان به تساوی در قیامت

اولین دلیل بر اینکه به عقیده مشرکان بت‌ها در ردیف خدا بوده‌اند این است که مشرکان بت‌ها را مساوی با خدا قرار داده بودند. دلیل ما چند آیه است:

آیه اول:

«وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُكُمْ أَوْ يُنصِتُ رُؤُوسُ * فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ * قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ * تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَ مَا أَضَلُّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» (۱)

؛ «و به آنان (بت پرستان) گفته می‌شود: کجا هستند معبودانی که آنها را پرستش می‌کردید، (معبودهایی) غیر از خدا؟ آیا شما را یاری می‌کنند یا می‌توانند از خودشان دفاع کنند؟ در آن هنگام همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می‌شوند. و همچنین همگی لشکریان ابلیس. آنها در حالی که به محاصمه برخاسته‌اند می‌گویند: به خدا

ص: ۳۴

سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم. چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم! اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد.

(افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد. و نه دوست گرم و پرمحبتی.» (۱) «فَكُتِبَٰ وَ...»: یعنی گروه گروه به دوزخ انداخته می‌شوند. «کِب» در اصل به معنای انداختن است و تکرار «فاء‌الفعل» مفید تکرار معناست. «هُم»: مراد از آن خدایان و معبودان بت پرستان است.

«الْعَاوُونَ»: به معنای بت پرستان است.

«إِنْ كُنَّا»: «ان» مخففه از مثقله است. اصل آن «تَاللَّهِ إِنَّا كُنَّا» بوده که «نون» و «الف» حذف شده است؛ یعنی به خدا قسم که حقیقتاً ما در گمراهی بودیم؛ زیرا بت‌ها را مساوی با خدا قرار داده بودیم. در جمله «إِذْ نُسَوِّیْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ»، علت گمراهی را بیان کرده است؛ یعنی اشتباه ما در این بود که بت‌ها را مساوی با خدا می‌دانستیم.

این کلام که بت‌ها مساوی خدا هستند در صورتی صحیح است که اعتقاد آنان این باشد که بت‌ها مستقلاً خدایی می‌کنند. همان گونه که خدا مستقلاً امور را انجام می‌دهد و دارای قدرت و مدیریت در عالم است، خواه تساوی در تمام امور یا در بعضی از امور باشد در هر جهت باید بت‌ها را رقیب خدا و عَدْل خدا بدانند؛ مثلاً آنان بت‌ها را ضار و نافع می‌دانستند- که در آینده توضیح خواهیم داد- این گفتار در صورتی صحیح است که آنها همانند خدا و به طور مستقل بتوانند سود و زیان برسانند. اما اگر چنین

۱- معنای دقیق «و لا صدیق حمیم»، خواهد آمد

ص: ۳۵

نباشد، مثلاً بت‌ها در طول خدا باشند و آنچه دارند از خدا داشته باشند، در این صورت «بت‌ها مساوی خدا هستند»، صادق نیست. حاصل سخن این که تساوی، ملازم با در عرض بودن و عدل بودن بت‌ها با خداوند است.

«الْمُجْرِمُونَ» به دو معنی آمده است: الف: گذشتگان ما که به آنان اقتدا کردیم. ب: شیاطین.

«شَافِعِينَ»: به معنای دوستانِ غیر فامیل است.

«صَدِيقٍ حَمِيمٍ»: به معنای دوستان از فامیل و خویشان است.

«حَمِيمٍ»: آن عده از بستگان را گویند که ما را دوست می‌دارند و ما نیز آنان را دوست می‌داریم.

حاصل معنای این چند آیه این است که بت پرستان در قیامت می‌گویند:

ما صرفاً در تصور و اوهام زندگی می‌کردیم، تصور ما این بود که بت‌ها همانند خدا و مساوی با خدا هستند. در صورتی که چنین نبوده، آنها نه می‌توانند ما را کمک کنند و نه خودشان را.

شاید علت این که بت‌ها را می‌سوزانند با این که برخی از آنها همانند سنگ یا چوب، بی‌جان هستند، برای نشان دادن خواری و ذلت آنان به مشرکان باشد تا با چشم خویش خواری آنان را ببینند که حتی نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند. (۱) آیه دوم:

«... ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَغْدِلُونَ» (۲)

؛ «سپس کسانی که کافر شدند، بت‌ها را با خدا مساوی و یکسان قرار دادند.»

۱- بیشترین توضیحات این قسمت از تفسیر «علیین»- اثر نگارنده- نقل شده است

۲- انعام: ۱

ص: ۳۶

«يَعْدِلُونَ»: بت‌ها را با خدا یکسان و مساوی قرار داده‌اند. «عدلت به غیره»؛ یعنی «سوئته به غیره»؛ آن را با غیر خودش مساوی قرار داد. (۱) نظیر این آیه است آیه: «... أَلِئِهٖ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» (۲)

؛ «آیا معبود دیگری با خدا هست؟ نه بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز و مساوی پروردگارشان قرار می‌دهند»؛ و آیه «وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (۳).

حاصل استدلال این است که «عَدِلَ» به معنای یکسان و مساوی است و از آن استفاده می‌شود که مشرکان بت‌ها را در عرض خدا قرار می‌دادند.

علی علیه السلام نیز درباره عقیده مشرکان، در مساوی بودن بت‌ها با خدا می‌فرماید:

«كَذِبَ الْعَادِلُونَ بَكَ اِذْ شَبَّهَوْكَ بِاصْنَامِهِمْ ... وَ اَشْهَدُ اَنْ مِنْ سَاوَاكُ بَشِيْءٌ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بَكَ» (۴)

؛ دروغ گفتند آنان که تو را مساوی بت‌های خود قرار دادند؛ و من شهادت می‌دهم هر آن کس که تو را با چیزی از مخلوق مساوی بشمرد برای تو عدل قرار داده است.

عبارت تساوی به خوبی دلالت می‌کند که خدا و بت‌ها، در عقیده بت پرستان در یک ردیف قرار دارند و در عرض یکدیگر هستند. با توجه به مطالب یاد شده، می‌توان به تمام آیاتی که کلمه «نَدَّ» و «انداد» دارد استدلال کرد.

۱- تفسیر علین، ص ۱۲۸؛ به نقل از مجمع‌البیان

۲- نمل: ۶۰

۳- انعام: ۱۵۰

۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۱، ترجمه امامی و آشتیانی

ص: ۳۷

آیه سوم:

«فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱)

؛ «بنابراین برای خدا همتیانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده‌اند؛ و نه شما را روزی می‌دهند).»

آیه فوق، ضمن توضیح عقاید بت‌پرستان، آن را مردود شمرده و می‌فرماید: شما بت‌پرستان معتقدید خدا هم‌تا و شریک دارد، نه، چنین نیست، بلکه خداوند واحد و یگانه است و عدل و شریک ندارد. این آیه و نظایر آن تصریح دارد که در عقیده بت‌پرستان، بت‌ها در عرض و ردیف خدا و هم‌تراز خدا بوده‌اند و بت را مانند و مثل خدا می‌دانستند؛ یعنی برای بت‌ها «اثرگذاری» قائل بوده‌اند.

تحقیقی درباره «ند»

ابتدا تعاریف اهل لغت و تفسیر را پیرامون «انداد» نقل و سپس جمع‌بندی می‌کنیم:

۱- «النَّدُّ: ما كان مثل الشيء يضادّه في اموره، و النَّدِيد و النَّد سِوَاء، و جمع النَّد أنَدَاد. و نَدَّ البعير نَدْوَدًا: انفراد و استعصی (۲)

؛ نَدَّ عبارت است از مثل و شبیه شیء با این قید که در کارهای مثل خود مداخله می‌کند و با آن کشمکش و منازعه دارد. ندید و ند دارای معنای واحدی هستند و انداد جمع ند است و ندالبعیر؛ یعنی شتر

۱- بقره: ۲۲

۲- العین، خلیل بن احمد فراهیدی

ص: ۳۸

سرکش شد.»

۲- «الفرق بین الندّ و المثل، هما بمعنی فی اللغه و قال بعضهم: لا يقال الندّ الا للمثل النادّ ای المخالف، من ناددته أي خالفته و نافرتة

(۱)؛ ندّ و مثل، در لغت دارای معنای یکسانی هستند، ولی بعضی گفته‌اند: ند عبارت از مثلی است که با مثل خود در ستیز باشد.»

۳- «الندّ و الندید و الندیده: مثل الشئ الذی یضادّه فی اموره و ینادّه أي یخالفه من ندّ البعیر: اذا نفرواستعصى (۲)

؛ «به مثل و مانند شیء که در امور با وی ناسازگاری دارد، ند و ندید و ندیده، گفته می‌شود. اصل آن از «ندّ البعیر» می‌باشد، یعنی

شتر، سرکشی کرد و از اطاعت صاحبش بیرون رفت.»

۴- «الأنداد: جمع ندّ بالكسر، و هو مثل الشئ الذی یضادّه فی اموره ینادّه: أي یخالفه (۳)

؛ جمع ندّ، انداد است و ندّ به کسر نون عبارت است از همتای شیء ای که با آن، در امورش ناسازگاری دارد.»

۵- «الأنداد و الاشباه و الأمثال نظائر واحدها ندّ و قیل: هی الأضداد. و أصل الندّ: المثل المناوی (ناوَاه مناوَأه: عاده) (۴)؛ واژه‌های:

انداد، اشباه و امثال، دارای یک معنی هستند و مفرد انداد، ندّ است. بعضی گفته‌اند که این چند واژه به معنای ضدّ شیء است؛

۱- الفروق اللغویة، ابوهلال العسکری

۲- الفایق فی غریب الحدیث، زمحشری، ج ۳، ص ۲۸۴

۳- النهایة، ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۵

۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۶۰

ص: ۳۹

ند در اصل به معنای مثلی است که با مثل خود دشمنی دارد.»

۶- «ندید الشئ مشارکه فی جوهره، و ذلك ضرب من المماثلة، فانّ المثل یقال فی أیّ مشارکه کانت، فکلّ ندّ مثل و لیس کلّ مثل ندّ... إنّ الندّ یقال فی ما یشارک فی الجوهر فقط، والشبه یقال فیما یشارک فی کیفیة فقط، و المساوی یقال فیما یشارک فی الكمیة فقط، و الشكل یقال فیما یشارک فی القدر و المساحة فقط، و المثل عامّ فی جمیع ذلك، و لهذا لما أراد الله تعالی نفی الشبه من کل وجه خصّه بالذکر فقال: لیس کمثله شیء (۱)»

؛ به چیزی که با چیز دیگر در ذات و جوهر یکسان باشند ندید گویند. ندید، نوع خاصی از مشابهت است، برخلاف مثل که در هر نوع از مشابهت استعمال می‌شود. اگر دو شیء با یکدیگر در جوهر یکسان باشند به آن ندید و اگر در چگونگی و کیفیت یکسان، باشند به آن شبه می‌گویند و اگر در کمیت یکسان باشند به آن مساوی و اگر در مقدار و مساحت یکسان باشند به آن، شکل می‌گویند؛ اما کلمه مثل در تمام موارد یاد شده استعمال می‌شود و چون خدا می‌خواست تمام شباهت‌ها را نفی کند، کلمه مثل را به کار برد و فرمود: هیچ چیزی مثل خدا نیست.»

۷- «یقال لقی القوم أضدادهم و أندادهم أی أقرانهم «الندّ(بالکسر) المثل و النظیر، جمع أنداد (۲)» ؛ وقتی گفته می‌شود: فلان گروه با اضداد و انداد خود دیدار کردند؛ یعنی با همسن و سال‌های

۱- المفردات، راغب اصفهانی

۲- تاج العروس

ص: ۴۰

خود ملاقات کردند. ند، یعنی مثل و نظیر و همانند و جمع آن انداد است.»

۸- «الکفؤ: المماثل، الندّ المثل، الشبه، الشبیه: النظیر، الندّ (المثل) (۱)

؛ ندّ، به معنای مثل و مانند است.»

۹- «الندّ: بکسر النون ج أنداد، النظیر و المثل و منه (فلا تجعلوا لله أنداداً) (۲)

؛ جمع ندّ، انداد است و ندّ، به معنای نظیر و مشابه است و مراد از آیه قرآن، این است که برای خداوند همتا و مشابه قرار ندهید.»

۱۰- «قوله: ان تجعل لله نداً بکسر النون ای مثلاً و جمعه أنداد و يطلق الندّ علی الضدّ ایضاً (۳)

؛ این که منع شده است از قرار دادن ندّ برای خداوند؛ یعنی مثل است و جمع آن أنداد. و گاهی به ضد نیز ندّ اطلاق شده است.»

۱۱- (فَلَا تَجْعَلُوا) نهی. (لله أنداداً) ای أكفاء و أمثالاً و نظراء، واحدها ندّ (۴)

؛ مقصود از آیه این است که برای خدا همتا و همانند قرار ندهید. مفرد انداد، ند است.»

۱۲- «ولا ندّ لك فيعارضك (۵)

؛ امام سجاد علیه السلام فرمود: خدایا تو همتایی نداری تا با تو به تعارض و ستیز برخیزد.»

۱- معجم الفاظ الفقه الجعفری، ص ۳۶۱

۲- معجم لغة الفقهاء، محمد قلعجی، ص ۴۷۷

۳- مقدمه فتح الباری، ابن حجر، ص ۱۸۹

۴- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۳

۵- صحیفه سجادیه، دعای ۴۷

ص: ۴۱

از مجموع این تعاریف استفاده می‌شود که آنچه از «ند» متبادر است، معنای مثل و مانند است و گاهی نیز در معنای ضد، استعمال می‌شود. از برخی از اقوال؛ مانند پنج قول اول، استفاده می‌شود که ند به معنای مثل است، ولی یک قید اضافی دارد و آن عبارت از مثلی است که با مثل خود نزاع و کشمکش دارد و در امور او مداخله می‌کند. این نکته از کلام «صحیفه سجادیه» نیز استفاده می‌شود. از کلام «مفردات راغب» استفاده می‌شود که «ند» عبارت است از مشابهت در جوهر و ذات، نه عوارض دیگر.

نتیجه اینکه اگر «ند» به معنای مثل باشد که مورد اتفاق همگان است مطلب ما ثابت می‌شود؛ یعنی بت پرستان بت‌ها را همتا و مثل خدا می‌دانستند و خداوند آنها را از این کار نهی کرده است؛ اما اگر قید اضافه را لحاظ کنیم و بگوییم: «ند» عبارت است از مثلی که با مثل خود در ستیز و نزاع است، این دلالت بهتری بر مطلب دارد؛ زیرا می‌فهماند که به عقیده بت پرستان، بت‌ها نه تنها استقلال دارند و در عرض خدا هستند؛ بلکه می‌توانند در امور خداوند نیز مداخله کنند و برخلاف اراده خدا، در جهان دخل و تصرف کنند. فخر رازی نیز از واژه «ند» استفاده کرده است که بت‌ها- به عقیده بت پرستان- در عرض خدا بوده‌اند؛ بلکه در حدی که توان منازعه نیز دارند. در ذیل آیه: «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» می‌گوید:

«ما التّیّد؟ الجواب: انه المثل المنازع و ناددت الرجل نافرته من ندد ندودًا إذا نفر كأنّ کل واحد من النّدین ینادّ صاحبه ای نافر و یعانده، فان قیل أنّهم لم یقولوا: إنّ الأصنام تنازع الله

ص: ۴۲

قلنا: لَمَّا عبدوها و سَمَّوها آلِهَةً أُشْبِهت حالهم حال من یعتقد أنَّها آلِهَةٌ قادرَةٌ علی منازعتہ (۱)؛ معنای ند عبارت است از مثلی که با مثل خود در منازعه و ستیز است؛ اگر گفته شود که بت پرستان قائل به منازعه بت‌ها با خدا نبودند، در جواب خواهیم گفت: چون آنان بت‌ها را پرستش می کردند و نام اله را بر آنها نهاده بودند، از این جهت حال آنان مانند حال کسانی بود که معتقد بودند بت‌ها توان منازعه با خدا را دارند.»

و اگر تعریفی که در مفردات آمده را لحاظ کنیم، باید بگوییم که در اعتقاد مشرکان، ذات بت‌ها مانند ذات خداست و تشابه بت‌ها با خدا در جوهر و ذات است. در نتیجه می‌توانند کارهایی را انجام دهند که خداوند قادر بر انجام آن کارهاست. در این صورت، بت‌ها در عرض خدا خواهند بود، نه در طول خدا.

دلیل دوم: اطلاق اله بر بت‌ها

دلیل دوم بر عرضی بودن بت‌ها با خداوند در عقیده مشرکان، اطلاق کلمه «إله» و «آلهة» بر بت‌ها، در آیات قرآنی است. ظهور اطلاق کلمه «اله» نشان می‌دهد که اطلاق این واژه بر بت‌ها، به همان معنایی است که بر خداوند اطلاق می‌شود و نشان می‌دهد که معتقد به اله‌های زیادی بودند که اولی آنها خداوند است و بقیه، بت‌ها بوده‌اند. اینک به این آیات توجه فرمایید:

ص: ۴۳

آیه اول:

«وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۱)

؛ «و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است که غیر از او معبودی نیست. اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص).»
در این آیه همه اله‌ها را در خداوند منحصر دانسته و نشان خداوند را رحمان و رحیم، بیان نموده است. گویا می‌خواهد بیان کند که در تصور شما بت پرستان چنین است که جهان دارای چند اله است، اما در حقیقت بیش از یک اله نیست. پس آیه دلالت دارد که در عقیده بت پرستان بت‌ها به عنوان «اله» مطرح بوده‌اند، از این رو، جا دارد که اله‌های دیگر نفی گردند.

آیه دوم:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...» (۲)

؛ «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که برای شما معبودی جز او نیست.»

از این که نوح مأموریت دارد به مردم ابلاغ کند که خدایی جز خدای یگانه نیست، معلوم می‌شود، اعتقاد مردم در زمان نوح این بوده که غیر از خداوند متعال خدایان دیگری هم هستند، و این با عرضی بودن سازگار است، نه طولی بودن؛ زیرا در فرضی که آنان معتقد به طولی بودن باشند و

۱- بقره: ۱۶۳

۲- اعراف: ۵۹

ص: ۴۴

استقلالی برای بت‌ها معتقد نباشند جا داشت به نوح چنین اعتراض کنند:

این که تو ما را به خدای یگانه دعوت می‌کنی و جهی ندارد؛ زیرا ما خود معتقد به یگانگی خدا هستیم و بت‌ها را واسطه فیض می‌دانیم، چون که خداوند آنها را واسطه فیض قرار داده است. ما عقیده‌ای خلاف توحید نداریم تا تو ما را از گمراهی نجات دهی. پس مأموریت شما جهت دعوت به توحید- از سوی خدا- لزومی نداشت.

و مانند این آیه است آیه: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (۱)

و آیه: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (۲)

و آیه: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (۳).

آیه سوم:

«وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» (۴)

؛ «خداوند فرمان داده: دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!»
«فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»: از این جمله معلوم می‌شود که بت پرستان از بت‌های دیگر خوف داشته‌اند و می‌ترسیدند که نکند از سوی بت‌ها به ایشان

۱- همان: ۶۵

۲- اعراف: ۷۳

۳- اعراف: ۶۵

۴- نحل: ۵۱

ص: ۴۵

ضرری برسد و یا مانع نفعی شوند. این نشان دهنده آن است که بت‌ها را نیز در کنار خدا ضارّ و نافع می‌دانستند و برای بت‌ها حکومتی مستقل و جدای از خداوند قائل بوده‌اند؛ البته مراد از این که برای خود دو معبود نگیرید؛ یعنی معتقد به بیش از یک خدا نشوید.

دلیل سوم: معیت

دلیل سوم بر این که بت پرستان بت‌ها را در عرض خدا و مستقل می‌دانستند، عبارت است از کلمه «مع»؛ در «مع‌الله» که ظهور این کلمه در این است که بت‌ها را در کنار خدا و رقیب خدا می‌دانستند. کلمه «مع‌الله» شانزده مرتبه در قرآن آمده است که برخی از آنها را بررسی می‌کنیم:

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آللهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ* أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أ إِلَهَ مَعَ اللّٰهِ بَلِ اللّٰهُ يَلَهُمُ قَوْمٌ يَعِدُلُونَ* أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أ إِلَهَ مَعَ اللّٰهِ بَلِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أ إِلَهَ مَعَ اللّٰهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ* أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أ إِلَهَ مَعَ اللّٰهِ تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ* أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ

ص: ۴۶

يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلِلهِ مَعَ اللّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١﴾

؛ «بگو: حمد مخصوص خداست؛ و سلام بر بندگان برگزیده‌اش! آیا خداوند بهتر است، یا بت‌هایی که همتای او قرار می‌دهید؟! (آیا بت‌هایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده؟! و برای شما از آسمان، آبی فرستاد که با آن، باغ‌هایی زیبا و سرورانگیز رویانندیم؛ شما هرگز قدرت نداشتید درختان آن را برویانید! آیا معبود دیگری با خداست؟ نه، بلکه آنها گروهی هستند که (از روی نادانی، مخلوقات را) همطراز (پروردگارشان) قرار می‌دهند، یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای آن کوه‌های ثابت و پابرجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند؛ با این حال) آیا معبودی با خداست؟ نه، بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (و جاهل‌اند). یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟ کمتر متذکر می‌شوید. یا کسی که شما را در تاریکی‌های صحرا و دریا هدایت می‌کند، و کسی که بادها را به عنوان بشارت پیش از نزول رحمتش می‌فرستد؛ آیا معبودی با خداست؟ خداوند برتر است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهید.

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می‌کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: دلیل تان را بیاورید اگر راست می‌گویید!»

ص: ۴۷

واژه «مع» در «مع الله» ظهور در مساوات دارد؛ یعنی آیا شما بت‌ها را مساوی خدا می‌دانید. همانند آیه: «تُسَوِّیْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ» و مساوات، بت‌ها را در عرض خدا دانستن است. و این با طولی بودن سازگار نیست؛ زیرا در آن صورت «مع» نیست؛ زیرا بت‌ها آنچه دارند از خدا دارند.

«أُمَّا یُشْرِكُونَ» در اصل «امّ ما یشرکون» بود که در هم ادغام شده است و مفاد «ام» به معنای تسویه است؛ یعنی آیا خدا بهتر است یا بت‌ها، آیا واقعاً این دو مساوی هستند؟!

دلیل چهارم: تمانع

دلیل چهارم بر این که عقیده بت‌پرستان این بوده که بت‌ها در عرض خدا و دارای استقلال هستند، تمانع است. این دلیل در چند آیه قرآن به طرز جالبی بیان شده است. این دلیل نسبت به دلایل دیگر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. حاصل این استدلال این است که تدبیر در هر چیزی، مساوی با وحدت مدیریت است و تدبیر و مدیریت با دوگانگی سازگار نیست. تدبیر بیش از یک مدبّر، موجب اختلال نظام می‌شود. از وحدت نظام در عالم به وحدت مدبّر عالم، پی می‌بریم.

آیه اول:

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ* لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» (۱)

؛ «آیا از زمین خدایانی انتخاب کردند که بتوانند مردگان را زنده کنند؟! (نه)»

ص: ۴۸

چنین نیست) اگر در آسمان و زمین جز الله خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد). منزّه است خداوند؛ پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند.

آیه دوم:

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (۱)؛ «خدا هرگز برای خود فرزندی انتخاب نکرده؛ و معبود دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند!»

مفاد دو آیه یادشده، به همدیگر نزدیک است. مفاد هر دو این است که وجود بیش از یک اله، به هم خوردن نظام هستی را به دنبال دارد. و این در صورتی است که عقیده بت پرستان این باشد که بت‌ها مستقل و در عرض خدا هستند؛ زیرا اگر عقیده آنها بر این باشد که بت‌ها از خود اراده‌ای ندارند و در طول خدا هستند و مؤثر حقیقی خداوند است و بت‌ها مطیع محض هستند، هرگز فساد عالمی را در پی ندارد. همان گونه که در یک مؤسسه یا مدرسه، یک مدیر و چند معاون هستند که تصمیم گیرنده اصلی مدیر است و هرگز شیرازه کارها از هم نمی‌پاشد. اما از هم‌پاشیدگی و به هم خوردن نظم در صورتی است که چند مدیر با تصمیم‌گیری جدای از هم وجود

ص: ۴۹

داشته باشد. این جاست که هرج و مرج در آن مکان حاکم خواهد شد. «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»؛ هر یک از خدایان به دنبال برتری بر دیگری و در فکر تسخیر دیگری است. بسیار روشن است که این لازمه هم، مترتب بر این است که بت‌ها در عرض خدا باشند؛ زیرا در این صورت است که هر یک، مستقل و صاحب قدرت خواهند بود و به فکر به دست آوردن قدرت خدایان دیگر و توسعه منطقه الوهیت خویش خواهند بود. اما اگر معتقد به طولیت باشیم، اصلاً سالبه به انتفای موضوع است؛ زیرا تمام بت‌ها از اول تحت اشراف یک قدرت و یک حاکم هستند و موجودات، قدرتی ندارند تا این که به فکر تسخیر قدرت همدیگر باشند. به نظر ما قوی‌ترین استدلال همین استدلال مانع است که بسیار هم واضح است.

دلیل پنجم: من دون الله

استدلال پنجم برای اثبات این مطلب که مشرکان عقیده داشته‌اند بت‌ها دارای استقلال در برابر خدا هستند و در عرض خدا قرار دارند، کلمه «مِن دُونِ اللَّهِ» است که در آیات قرآن، بسیار به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، یکی از آن آیات را مطرح می‌کنیم: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ...» (۱)؛ «بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند را برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند.»

ص: ۵۰

کلمه «مِنْ دُونِ اللَّهِ» که به معنای «غیر از خدا» است در این آیه و آیات دیگر وصف اله قرار گرفته است و دلالت دارد که در اعتقاد مشرکان بت‌ها جدا و مستقل از خدا بوده‌اند. معنای «غیر» مساوی با دوگانگی است، یعنی میان بت‌ها و خدا دوگانگی است؛ یعنی بت در یک طرف و خدا در طرف دیگر قرار دارد. این همان عقیده به عرضی بودن بت‌ها است. اگر عقیده آنها این بود که در طول خدا هستند؟ هرگز. عبارت «مِنْ دُونِ اللَّهِ» صادق نبود؛ چون بنا بر فرض طولی بودن، خدای واحد و یگانه بر جهان حاکم است و تمام بت‌ها زیرمجموعه خدا و به عنوان واسطه هستند، به همان ترتیبی که ما درباره پیامبران و امامان معتقد هستیم. احیا و شفای عیسی علیه السلام و یا پیامبران و امامان علیهم السلام «بِإِذْنِ اللَّهِ» است، نه «مِنْ دُونِ اللَّهِ». «بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ یعنی عیسی علیه السلام هیچ گونه استقلالی در شفا و زنده کردن ندارد. فعل عیسی علیه السلام عین فعل خداوند است، دوگانگی نیست. همانند پدری که به نوکر خویش خطاب می‌کند که آنچه فرزند ارشد من می‌گویند با اجازه من است، تو اطاعت کن. در این صورت فرمان فرزند ارشد به نوکر، عین فرمان پدر است و جدای از آن نیست. دوگانگی و غیر هم بودن، تنها در صورتی است که هر یک مستقل از دیگری، دارای تدبیر مستقل باشد.

حاصل سخن این که تصرفات موجود غیر خدا، اگر در طول و به اذن خداوند باشد، عین فعل خداوند است که «بِإِذْنِ اللَّهِ» نامیده می‌شود، اما اگر مستقل باشد، «مِنْ دُونِ اللَّهِ» است و عین شرک است که همان عقیده به عرضی بودن بت‌ها است.

دلیل ششم: تحقیر بت‌ها

استدلال ششم بت پرستان که چرا بت‌ها را در عرض خدا می‌دانند و معتقد به استقلال بت‌ها هستند این است که خداوند بت‌ها را از این که منشأ هیچ اثری نیستند، تحقیر کرده است و می‌فرماید: آنچه در جهان موجود است از آن خداوند است، خداوند است که باران می‌فرستد و تدبیر کننده آسمان و زمین است و ... سپس می‌فرماید: حالا نشان بدهید بت‌های شما چه کار کرده‌اند و منشأ چه اثری بوده‌اند. از این که خداوند بت پرستان را به ارائه آثار بت‌ها دعوت می‌کند، دلیل بر این است که عقیده آنها این بوده است که بت‌ها نیز همانند خدا دارای آثار هستند و آنها هم می‌توانند در برابر خدا عرض اندام کنند. به همین جهت، این آیات معنا پیدا می‌کند. در غیر این صورت اگر عقیده بت پرستان این باشد که بت‌ها در طول خدا هستند و هیچ اثری از آنان بدون اذن خدا صادر نمی‌شود به جا بود که آنان در مقابل خداوند پاسخ بدهند که ما بت پرستان معتقد به این نیستیم که بت‌ها صاحب اثر هستند تا آثار آنها را نشان دهیم. به عبارت دیگر سالبه به انتفای موضوع است؛ زیرا اثر گذاری ندارند تا دارای اثر باشند و ما بخواهیم نشان دهیم این انتظار، انتظار بی‌موردی است.

هرچند آیات در این باره فراوان است، اما برای اختصار به یک آیه بسنده می‌کنیم:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ* هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا

ص: ۵۲

خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۱)

؛ «او آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی افکند تا شما را نلرزاند (و جایگاه شما آرام باشد) و از هرگونه جنبنده‌ای روی آن منتشر ساخت؛ و از آسمان، آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفت‌های (گیاهان) پرارزش رویاندیم؛ این آفرینش خداست؛ اما به من نشان دهید (معبودانی) غیر از او چه چیز را آفریده‌اند؟! ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.»

دلیل هفتم: شرک، ظلم عظیم است

استدلال هفتم بر این که در عقیده بت پرستان، بت‌ها در ردیف خدا و مستقل از خدا بودند: «إِنَّ الشُّرُكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» است:

«وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرُكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (۲)

؛ «(به خاطر بیاور) هنگامی که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می‌کرد - گفت: پسرم چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

در «کشاف»، ذیل تفسیر «لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» چنین آمده است:

«لأنَّ التسوية بين من لانهمة إلهي منه و من لانهمة منه ألبته و لا يتصور أن تكون منه، ظلم لا يكتنه عظمه؛ علت این که

۱- لقمان: ۱۰-۱۱

۲- لقمان: ۱۳

ص: ۵۳

شرک، ظلم بزرگ است آن است که مساوی دانستن خدا را که صاحب همه نعمت‌ها است با بت‌ها که هیچ چیز ندارند و فقیر محض هستند، ستمی بس بزرگ است که قابل درک نیست.»

از تعبیر تساوی که زمخشری در «کشاف» به کار برده است، استفاده می‌شود که به نظر ایشان، بت پرستان بت‌ها را در عرض و مساوی خدا می‌دانستند.

«ظلم»: صدق ظلم، در موردی است که بت پرستان معتقد به همطراز بودن خدا با بت‌ها باشند. این جاست که حق خداوند نادیده گرفته شده است و فقیر محض را با غنی مطلق همردیف قرار داده‌اند. اما اگر بت‌ها در طول خدا باشند و آنچه دارند از خدا باشد، هیچ گونه ظلمی نیست؛ چون حقی از خدا زایل نشده است.

دلیل هشتم: واژه‌های شریک و شرک

استدلال هشتم برای اثبات این اعتقاد مشرکان، که بت‌ها در عرض خدا هستند واژه «شریک» و «شرک» و آنچه از این ماده مشتق می‌شود، است.

توضیح آن که در آیات بسیاری، واژگان «شریک»، «شرکا»، «تشرک» و «اشرکوا» و ... به کار رفته است که بیش از بیست آیه است. همچنین ما مسلمانان، دائماً در تشهد می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ». با دقت در معنای این واژه‌ها می‌توان گفت: تمام این آیات دلالت دارند که مشرکان عقیده داشته‌اند که بت‌ها مستقل و در عرض خدا هستند؛ زیرا واژه شریک در جایی صدق می‌کند که چند نفر با هم و در

ص: ۵۴

عرض هم، در چیزی شراکت داشته باشند، به طوری که هیچ کدام، زیرمجموعه و در طول دیگری نباشد؛ مثلاً اگر گفته شود زید و عمرو در این خانه شریک هستند؛ یعنی هر یک سهمی از مالکیت دارند.

فرق است بین این که زید و عمرو شریک در خانه باشند و بین این که زید به تنهایی مالک خانه باشد و عمرو مستأجر او باشد. در صورت دوم عمرو مالکیتی در خانه ندارد و صرفاً خانه به طور امانت و برای استفاده در اختیار او قرار گرفته است. لذا در عرف نمی‌گویند عمرو (مستأجر) شریک زید است؛ اما در صورت اول عمرو را در کنار زید، صاحب خانه می‌دانند.

در صورت اول هر نوع تصرف و خرید و فروش در خانه منوط به اذن هر دو است؛ چون در عرض و همطراز هم هستند، برخلاف صورت دوم که تصمیم‌گیرنده، تنها زید است و عمرو هیچ کاره است. صورت اول عرضی است و صورت دوم طولی.

اگر بت پرستان، بت‌ها را به عنوان شرکای خدا می‌دانستند و اتخاذ شریک، مورد نهی خداوند قرار گرفته است، معنایش این است که در عقیده آنان بت‌ها همطراز خدا و همتای خدا بوده‌اند. مفاد شریک، همان مفاد تساوی است که در آیه «اذ نسوئکم برب العالمین» گذشت.

اشتباه و هابیون

اگر و هابیون توجهی به معنای این واژه‌ها می‌کردند! هرگز شیعه را متهم به شرک نمی‌کردند؛ زیرا اعتقاد شیعه بر این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امامان علیهم السلام در عرض و همطراز خدا هستند، بلکه معتقدند افعال صادره از آنان، مانند شفا دادن و برآوردن حوائج، همه «باذن الله» است و قدرتی است

ص: ۵۵

که خداوند به آنها تفویض کرده است. هر لحظه خدا اراده کند آن حضرات می‌توانند معجزه کنند، زنده کنند و شفا دهند و هر وقت اراده خدا نباشد آن‌ها قادر بر این امور نیستند. آنها «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» هستند. افتخار آنها در عبودیت است؛ «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». بالاترین فخر پیامبر و امامان علیهم السلام عبد بودن آنان است، عبد که نمی‌تواند در ردیف خدا قرار بگیرد؛ لذا همان گونه که عیسی علیه السلام زنده می‌کرد و شفا می‌داد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز به اذن خدا، امور خارق‌العاده را انجام می‌دهند.

دلیل نهم: عدم مالکیت

دلیل نهم بر اثبات این که مشرکان معتقد بوده‌اند که بت‌ها و خدا هم‌ردیف هستند و بت‌ها از خدا مستقل هستند این آیه شریفه است:

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ - يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (۱)

؛ «بگو: کسانی که غیر از خدا را (معبود خود) می‌پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریک‌اند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند.»
«مثقال»: وزن. «فیهما»؛ در آفرینش آسمان و زمین. (۲) «شُرک»: سهمیه و

۱- سیأ: ۲۲

۲- ۴. تفسیر علین، ص ۴۳۰

ص: ۵۶

نصیب. (۱) «له منهم»؛ برای خدا از ناحیه بتها (۲). «ظهیر» (۳): پشتیبان.

بیان استدلال

از چند قسمت این آیه می‌توان مطلب مورد ادعا را اثبات کرد:

قسمت اول: «مِن دُونِ اللَّهِ» است که توضیح آن در استدلال پنجم گذشت.

قسمت دوم: «لَمَّا يَمْلِكُونَ» است؛ یعنی بت‌ها به اندازه سنگینی ذره‌ای، در آسمان و زمین مالکیت ندارند. این فقره که در مقام ردّ مشرکان است و خیال و وهم آنان را تبیین می‌کند، نشان می‌دهد که در زعم و اعتقاد مشرکان چنین بوده است که بت‌ها در آسمان و زمین مالکیت دارند و برای آنها در آن دو سهمیه و بهره‌ای است. روشن است که مالکیت، سهمیه و نصیب داشتن، ملازم با همدیگر بودن بت‌ها با خداوند است که همان عرضیت است؛ زیرا در صورت طولی بودن آنها تابع هستند و مالکیت ندارند.

قسمت سوم: «مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ» است. همان گونه که بیان شد «شرك» به معنای نصیب و بهره است؛ این فقره نفی می‌کند از این که بت‌ها در آسمان و زمین دارای سهمی باشند. از این نفی، استفاده می‌شود که تصور مشرکان بر این بوده که بت‌ها دارای سهم و نصیبی در آسمان و زمین هستند.

ص: ۵۷

قسمت چهارم: «مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» است؛ یعنی از ناحیه بت‌ها، برای خدا هیچ گونه پشتیبانی نیست. پشتیبانی و کمک در جایی صادق است که قدرت کمک‌دهنده غیر از قدرت و نیروی کمک‌گیرنده باشد؛ مثلاً من بار سنگینی را نمی‌توانم حمل کنم، دیگری پشتیبان من می‌شود و در اثر دو نیرو می‌توانیم بار را حمل کنیم. این دو نیرو در عرض هم است. چنانچه اگر دو نفر در طول هم باشند به طوری که تمام نیروی دومی از اولی باشد در این صورت پشتیبانی و کمک صادق نخواهد بود. از نفی پشتیبانی استفاده می‌شود که مشرکان معتقد بوده‌اند که بت‌ها قدرتی مستقل از خدا دارند و آنان در کارها، پشتیبان خدا هستند. این همان اعتقاد به همطراز بودن بت‌ها با خداوند است. (۱)

دلیل دهم: استقلال در تأثیر

استدلال دهم، برای اثبات این عقیده مشرکان که بت‌ها را همطراز خدا و در عرض خدا می‌دانستند و برای آنها در برابر خداوند استقلال در تأثیر معتقد بوده‌اند این دو آیه است:

آیه اول:

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲)

؛ «هر رحمتی را که خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است.»

از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان اعتقاد داشته‌اند که کسی غیر از خدا هم می‌تواند اثرگذار باشد و ممسک نعمت و یا عطاکننده نعمت باشد.

۱- آیه‌های ۴۰ و ۴۱ فاطر و آیه‌های ۴-۶ احقاف نیز، همین مطلب را اثبات می‌کند

۲- فاطر: ۲

ص: ۵۸

آنان معتقد بودند که بت‌ها می‌توانند مانع از نفع آنان و یا باعث ضرر رسیدن به آنها شوند. معنای چنین عقیده‌ای این است که بت‌ها همدریف و همطراز خداوند، اثرگذار هستند و در عرض خدا قرار دارند. لذا خداوند در این آیه، فتح باب رحمت و امساک از رحمت را منحصر در خدا دانسته است و اعتقاد نادرست آنها را تخطئه کرده است.

آیه دوم:

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ* وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ* وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۱)

؛ «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟ امّا آنها تو را از غیر او (خدایان دروغین) می‌ترسانند. و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت کننده‌ای ندارد. و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت. آیا خداوند توانا و دارای مجازات نیست.

و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ حتماً می‌گویند: خدا! بگو: آیا هیچ درباره معبودان غیر از خدا اندیشه می‌کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند گزند او

ص: ۵۹

را برطرف سازند؟ و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند؟! بگو: خدا مرا کافی است، و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند.»

در «مجمع البیان» و «کشاف» آمده است که مشرکان پیامبر را از بت‌ها می‌ترساندند و خطاب به پیامبر می‌گفتند: از این که تو از بت‌ها بدگویی می‌کنی! می‌ترسیم خدایان ما، تو را دیوانه و نابود کنند. مراد از «الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» بت‌ها هستند. البته اقوام پیشین هم مانند مشرکان، چنین سخنی را به پیامبران خود گفته‌اند؛ چنان که قوم هود خطاب به وی گفتند: «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتْرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا» (۱)

؛ «ما نمی‌گوییم؛ مگر این که بعضی از خدایان ما، تو را دیوانه کرده‌اند.»

جمع بین این آیات، دلالت می‌کند که مشرکان، بت‌ها را در برابر خدا دارای اثر مستقل می‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که بت‌ها می‌توانند کسی را نابود و یا دیوانه کنند. خداوند در ردّ این نظریه می‌فرماید: «اليس الله بكاف عبده»؛ آیا خداوند پیامبرش را کفایت نمی‌کند؛ یعنی خداوند برای نجات بنده‌اش کافی است و بت‌ها دارای هیچ اثری نیستند؛ چنان که در آیه ۳۸، هر گونه نفع و ضرر از طرف بت‌ها را، نفی کرده است.

در توضیح آیه ۳۸ باید بگوییم: «تَدْعُونَ» در قرآن از نظر معنا مساوی با «تعبدون» است؛ (توضیح این بحث در آینده خواهد آمده) در این آیه هم مراد از «تَدْعُونَ» تعبدون است؛ یعنی آنچه غیر از خدا را عبادت می‌کنید. (۲)

۱- هود: ۵۴

۲- همین کتاب، فصل دهم

ص: ۶۰

«هُنَّ»: مرجع ضمیر بت‌ها هستند. آوردن ضمیر مؤنث برای بت‌ها شاید برای این باشد که مشرکان، اسامی مؤنث بر بت‌ها نهاده بودند، مانند «اللات، والعزی».

از این چند آیه فهمیده می‌شود که بت پرستان برای بت‌ها، قائل به استقلال بوده‌اند.

توضیح اینکه: مطالب آیه ۳۸، در ادامه مطالب آیه ۳۶ است، در آیه ۳۶، تهدید مشرکان را توضیح داده و بیان کرده که خداوند، کفایت‌کننده بنده خویش است و مراد از بنده، پیامبر است. در آیه ۳۸ با عبارت‌های دیگری همین مطلب را تبیین کرده است و با جمله: «حَسْبِيَ اللَّهُ»؛ فقط خداوند مرا کافی است و نیازی به دیگری نیست، مطلب را تکمیل کرده است. این خود نشان می‌دهد که مشرکان غیر از خدا را اثرگذار می‌دانستند.

جمله «هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ...» نیز قدرت داشتن بت‌ها را بر رساندن سود و زیان نفی می‌کند و این نفی دلیل بر این است که مشرکان چنین عقیده‌ای داشته‌اند که بت‌ها می‌توانند ضرر زنده یا نافع باشند و این هماهنگی با استقلال بت‌ها است.

«أَفَرَأَيْتُمْ»، دلالت دارد بر اینکه عقیده و اندیشه مشرکان چنین بوده است که بت‌ها ضارّ و نافع هستند.

قرائن یادشده، همه گواه بر این هستند که مشرکان بت‌ها را در عرض خدا، به عنوان موجود مستقل می‌دانستند و از این رو، گاهی خداوند می‌فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» و گاهی می‌فرماید: از دست غیر خدا سود و زیانی ساخته نیست و اگر غیر از این بود؛ یعنی معتقد بودند که بت‌ها با اجازه خدا و در طول خدا دارای اثر و ضارّ و نافع هستند، نمی‌بایست با

ص: ۶۱

سخن‌های یادشده در آیات مواجه می‌شدند، بلکه می‌بایست لحن آیات به این گونه بود که شما به چه دلیلی می‌گویید خداوند امور را به بت‌ها تفویض کرده است.

از تفسیر «مبین» نیز استفاده می‌شود که عقیده مشرکان این بوده است که بت‌ها در عرض خدا قرار دارند.

«يعترفون بانَّ اللهَ خالق كل شئ و مع ذلك يعبدون سواه و لا بدع فانَّ الجاهل بجهله يدین بالتنافر و التناقض (۱)؛ یعنی مشرکان از طرفی بر این باور بودند که خداوند آفریدگار جهانیان است و از طرفی غیر خدا را عبادت می‌کردند و این چیز عجیبی نیست؛ زیرا انسان جاهل به سبب نادانی و جهالت گاهی به دو گرایش متضاد معتقد می‌شود.»

تضادّ میان دو عقیده، در صورتی است که بت‌ها را در کنار خدا و در عرض خدا بدانند و این عقیده است که متناقض است و از نظر مقام ثبوت، دارای اشکال است و گرنه عقیده به طولی بودن بت‌ها، نسبت به خدا، از نظر ثبوت بلامانع است، چنانچه ما درباره انبیا و ائمه علیهم السلام قائل به مؤثریت در طول خدا و به اذن خدا هستیم. گرچه این عقیده در مقام اثبات، نیاز به دلیل دارد که ما در مورد انبیا و ائمه علیهم السلام دلیل داریم.

اگر دقت کنیم، ما مسلمانان نیز نسبت به شرک خفی، گاهی میان دو عقیده متناقض، جمع می‌کنیم؛ از طرفی باور داریم که غیر از خدا، اثرگذاری در جهان نیست و تمام امور به دست او می‌چرخد، از طرف دیگر می‌گوییم: اگر فلانی نبود نابود شده بودم، اگر دکتر نبود و مرا معالجه نمی‌کرد، می‌مُردم. از مسبب اصلی غافل می‌شویم و به اسباب ظاهری،

۱- التفسیر المبین، ص ۶۱۱، ذیل آیه ۳۸ زمر

ص: ۶۲

توجه می‌کنیم: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۱)

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود: «اگر کسی بگوید: اگر فلانی نبود از گرسنگی می‌مردم و اگر فلانی از من دفاع نمی‌کرد، زن و بچه‌ام از بین می‌رفت، در مملکت خداوند برایش شریکی قرار داده که او را روزی می‌دهد. به حضرت گفته شد، اگر کسی بگوید: اگر خدا به من تفضل نکرده بود و فلانی را به کمک من نفرستاده بود، از بین می‌رفتم، اشکال دارد یا خیر؟ حضرت فرمود: این اشکال ندارد.» (۲) ما مسلمانان، به جهت جهالت و غفلت، میان دو عقیده متضاد، جمع می‌کنیم؛ البته جهالت در برابر عقل است؛ یعنی اگر عاقلانه بیندیشیم این عقاید متضاد، قابل اجتماع نیستند، اما وقتی غافل می‌شویم و پرده‌های غفلت وجود ما را می‌پوشاند، معتقد به دو اثرگذار می‌شویم؛ البته ملاک شرک خفی و جلی در آینده روشن خواهد شد. و در بحث‌های آینده علل و ریشه‌های جهالت مشرکان را توضیح خواهیم داد که یکی از آنها، تقلید کورکورانه از پدران و ارتباط فامیلی بوده است.

هدف از بعثت انبیا این است که غفلت‌ها و پرده‌ها را بردارند و عقل‌ها را شفاف کنند. علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «بعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم الآیات المقدرة» (۳)

؛ پیامبرانش

۱- یوسف: ۱۰۶

۲- مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۴۶۲، ذیل آیه ۱۰۶ یوسف

۳- نهج‌البلاغه، خطبه ۱

ص: ۶۳

را در میان آنها مبعوث ساخت، و پی‌درپی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد، تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنها تمام کنند، گنج‌های پنهانی عقل‌ها را، آشکار سازند و آیات قدرت خدای را، به آنان نشان دهند.» (۱)

دلیل یازدهم: اخلاص در دین

استدلال یازدهم برای اثبات این که مشرکان بت‌ها را در عرض خدا و هم‌تراز خدا می‌دانستند، آیاتی است که دعوت به دین مخلص و عبادت خالصانه می‌کند. به عنوان نمونه به این آیه بنگرید:

«قُلِ اللَّهُ أَغْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي» (۲)

؛ «بگو: من تنها خدا را می‌پرستم، در حالی که دینم را برای او خالص می‌کنم.»

و نظیر این آیات در قرآن فراوان است.

وجه استدلال:

عبادت خالص، در برابر عبادت ناخالص است و دین خالص، در برابر دین ناخالص است. عبادت ناخالص و دین ناخالص، در صورتی است که موجودات دیگری را در ردیف خداوند، صاحب اثر بدانیم و در برابر آنان نیز تواضع و خشوع داشته باشیم. در این صورت است که عبادت انسان

۱- ترجمه گویا و فشرده نهج‌البلاغه، امامی و آشتیانی، ج ۱، ص ۵۵

ص: ۶۴

برای خدا با عبادت برای موجودات دیگر، مخلوط می‌شود و این مبتنی بر قول به استقلال بت‌ها است.

دلیل دوازدهم: ارجاع به فطرت

استدلال دوازدهم برای اثبات این که مشرکان بت‌ها را در عرض خدا می‌دانستند، آیه‌ای است که با ذکر مثالی در این باره، وجدان و فطرت انسان‌ها را به قضاوت فرامی‌خواند:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)؛ «خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک چند شریک است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغول‌اند، و مردی را که تنها مملوک یک نفر است، آیا این دو یکسان‌اند؟! حمد مخصوص خداست، ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.»
در توضیح آیه باید گفت:

«مُتَشَاكِسُونَ»؛ افراد بد اخلاق و دارای اخلاق گوناگون و نظریات مختلف را گویند که هر کدام به مملوک مشترک خودشان، دستوری غیر از دستور دیگری می‌دهند. (۲) «سَلَمًا»: خالص. (۳)

در این آیه مثالی زده تا وجدان انسان‌ها، قضاوت‌گر آن باشد تا بیابند که تعدد اله باطل است؛ آن مثال این است: عبدی است که چند نفر بد اخلاق و

۱- زمر: ۲۹

۲- مجمع‌البیان، ذیل همین آیه

۳- مجمع‌البیان، ذیل همین آیه

ص: ۶۵

با سلیقه‌ها و اخلاق‌های گوناگون مالک و شریک او هستند. این عبد کارش آشفته و نابسامان است؛ زیرا هر مولایی به او فرمانی غیر از فرمان دیگری می‌دهد و در یک ساعت با چند فرمان متفاوت، روبه‌رو می‌شود. عبد در این میان سرگردان مانده و نمی‌داند فرمان کدام یک را امتثال کند. هنگامی که می‌خواهد فرمان اولی را اجرا کند، دومی او را بازمی‌دارد و به کار دیگری وامی‌دارد. روشن است که وضع این عبد تا چه حد، بحرانی خواهد بود. اما عبدی که یک مولا دارد و گوش به فرمان یک مولا است و تنها به فرمان او حرکت می‌کند، کارش نظم و سامان می‌گیرد. آیا این دو عبد در سامان یافتن امورشان یکسان هستند؟! هرگز. خداوند با این مثل، می‌خواهد تبیین کند که اگر مخلوقات، تابع چند اله باشند و هر شریکی با سلیقه خاصی، مخلوقات را تدبیر کند، آن وقت است که مخلوقات با حاکمیت چند اله، دچار سرگردانی خواهند شد و کار جهان سامان نخواهد یافت؛ لذا از نظم و سامان داشتن جهان، معلوم می‌شود مخلوقات دارای اله واحد هستند.

بسیار روشن است که این مثال در صورتی صحیح است که شرکا در مملوک واحد، دارای مالکیت و تصمیم‌گیری مجزا باشند. در این صورت است که روزگار این مملوک سیاه خواهد شد، اما اگر چند مولا در طول هم باشند و فرمانده با سلسله مراتب یک نفر باشد، هرگز کار مخلوق، نابسامان نخواهد شد، بلکه هر یک با لحاظ رتبه خود، فرمانبردار فرمانده فوق است و همه مجموعه، زیر نظر یک فرمانده و حاکم هستند و آشفتگی عبد منتفی است. پس آشفتگی در کار عبد متوقف بر مستقل بودن شرکا در مملوک است.

ص: ۶۶

از این مثال، به خوبی می‌توان فهمید که داستان بت‌ها نیز در موردی است که آنها هم‌طراز خدا و در ردیف خدا باشند؛ یعنی هر یک نسبت به عالم، تدبیری مستقل از دیگری داشته باشند. در این صورت است که نظام عالم نابسامان می‌شود، اما اگر بت‌ها در رتبه‌ای بعد از خدای یگانه باشند و با سلسله مراتب، فرمانبردار او باشند در این صورت فرمانده و رئیس، یک نفر است و در کار مملوک مشکلی پیش نخواهد آمد.

در این مثال داستان مشرکان و موحدین را روشن کرده است که بت‌پرستان از قبیل مملوک اول هستند و مؤمنین و موحدان از قبیل مملوک دوم هستند؛ البته می‌توان گفت: این مثالی است برای روشن کردن دلیل تمنع که در استدلال چهارم گذشت.

دلیل سیزدهم: تنفر از توحید

استدلال سیزدهم بر اثبات هم‌طراز بودن بت‌ها با خداوند از نظر مشرکان، تنفر و انزجار بت‌پرستان از توحید است. یکی از عقاید ناپسند مشرکان نفرت فوق‌العاده آنان از ذکر یگانگی خداوند است و در مقابل آن خوشحالی آنان است از یاد بت‌ها. چندین آیه دلالت دارد که آنان هنگام ذکر خدای واحد، برخوردی ناروا داشته و از ذکر توحید، ابا داشتند. آن‌ها هرگز حاضر به شنیدن توحید نبوده‌اند و به عکس از یاد بت‌ها بسیار شاد می‌شدند. در اینجا به طرح آیات یاد شده می‌پردازیم:

آیه اول:

«وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ

ص: ۶۷

نُفُوراً» (۱)

؛ «و هنگامی که پرودگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی، آنها پشت می‌کنند و از تو روی برمی‌گردانند.»

«نُفُوراً»: در «کشاف» دو گونه معنا شده است:

۱- مصدر و مفعول مطلق باشد که مفید تأکید است؛ یعنی «نفروا نفوراً، وُلُّوا ایلاءً»؛ یعنی پشت کردند، چه پشت کردنی و گریختند، چه گریختنی.

۲- «نفور» جمع «نافر»؛ مانند «قعود» جمع «قاعد»؛ یعنی «وُلُّوا نافرین»؛ گریختند در حالی که همگان متنفر بودند.

هر کدام از دو معنا که باشد، مقصود ما را اثبات می‌کند و نشان دهنده نفرت مشرکان، از توحید است.

آیه دوم:

«وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (۲)

؛ «هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، مشمز (و متنفر) می‌گردد؛ اما هنگامی که

از معبودهای دیگر یاد می‌شود، آنان خوشحال می‌شوند.»

این آیه با صراحت، بر دلیل ما دلالت دارد.

آیه سوم:

«... كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ...» (۳)

؛ «گران است بر

۱- اسراء: ۴۶

۲- زمر: ۴۵

۳- شوری: ۱۳

ص: ۶۸

مشرکان، آنچه شما آنان را به سویش دعوت می‌کنی.»

در «کشاف» آمده است: «ما تدعوهم ای من اقامه دین و توحید؛ آن دین و توحید که تو مشرکان را به آن دعوت می‌کنی بر آنان سنگین است.»

آیه چهارم:

«أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ * وَأَنْطَلِقَ الْأُمَمُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخْرَىٰ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» (۱)

؛ «آیا او به جای این همه خدایان، خدای واحدی قرار داده؟ این به راستی چیز عجیبی است! سرکردگان آنها بیرون آمدند و گفتند: بروید و خدایاتان را محکم بچسبید، این چیزی است که خواسته‌اند (شما را گمراه کنند). ما هرگز چنین چیزی در آیین واپسین نشنیده‌ایم؛ این تنها یک آیین ساختگی است.»

در «مجمع‌البیان» و در شأن نزول آیات یاد شده چنین آمده است: ۲۵ نفر از اشراف و سرکردگان قریش، پیش حضرت ابوطالب علیه السلام آمدند که در میان آنها مغیره، ابوجهل، ابی بن خلف، امیه بن خلف، عتبۀ بن ربیعہ ... بودند.

آن‌ها خطاب به ابوطالب گفتند: تو بزرگ ما هستی! پسرِ برادرِ تو بت‌های ما را ناسزا می‌گویی، شما میان ما و او قضاوت کن. ابوطالب پیامبر را طلبید و خطاب به آن حضرت فرمود: این گروه از تو درخواستی دارند! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: درخواست آنان چیست؟ سران قریش گفتند: ما را با بت‌هایمان واگذار و کاری به بت‌های ما نداشته باش، ما هم کاری به تو و خدای تو

ص: ۶۹

نداریم. پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: فقط یک کلمه بگوئید و مالک عرب و عجم شوید و آن کلمه توحید؛ یعنی «لااله الاالله» است. آنها با شنیدن این سخن برخاستند و جلسه را ترک کردند و گفتند: او همه خدایان را یک خدا کرده است. آن گاه این آیات نازل شد.

از آیات فوق دو نکته استفاده می شود:

نکته اول: عقیده به توحید و دست کشیدن از بت‌ها، برای مشرکان بسیار جای تعجب بوده است؛ لذا با تعبیر: «ان هذا لشیءٌ عَجَاب، گفتند: این دعوت به توحید و رها کردن بت‌ها بسیار عجیب است. «عجاب» به معنای کار بسیار شگفت است. گویا آنان پذیرش عقیده توحید و دست کشیدن از بت‌ها را امری محال می دانستند تا آنجا که شنیدن چنین پیشنهادی برای آنان، غیر منتظره و باور نکردنی بود.

نکته دوم: همدیگر را به پایداری در آیین بت پرستی دعوت می کنند؛ «وَاصِرِبْرُوا عَلٰی آلِهَتِكُمْ»؛ به همدیگر می گویند: امروز روز استقامت و پایداری، در دفاع از آیین بت پرستی است.

وجه استدلال:

سخن ما این است که بنابراین که بت‌ها در طول خداوند و در رتبه بعد از باری تعالی باشند مشرکان خود معتقد به توحید هستند و انزجار و تنفر بی معناست؛ زیرا دیگر مشرکی در میان نیست، بلکه آنان نیز موحد هستند.

لذا نه تنها آنان نبایستی متنفر باشند، بلکه باید از یاد خدا و توحید خوشحال باشند. انزجار و تنفر در فرضی متصور است که بت‌ها در ردیف خداوند و همپراز خداوند باشند. در این فرض است که نفی تعدد اله موجب

ص: ۷۰

ناخرسندی بت پرستان می‌شود. ذکر یگانگی، به معنای نفی اله بودن بت‌ها است که موجب تنفر آنان می‌شود. نکته قابل دقت، در تعجب آنان است که پیامبر از آنان خواسته، از تعدد اله دست بردارند. روشن است که تعدد اله در صورتی است که اله‌ها در ردیف خدا و به طور مستقل باشند؛ زیرا اگر از اول عقیده مشرکان بر این بود که بت‌ها استقلالی از خود ندارند و قدرت آنان در طول قدرت خداوند است، در این صورت این سخن که پیامبر آمده تا چند خدا را، یک خدا قرار بدهد، ناصحیح است؛ چون از اول، خدا چند تا نبوده، بلکه خدا یکی بوده، به تعبیر دیگر می‌توان گفت: دعوت به یگانگی خدا و توحید، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، دلیل بر تعدد و استقلال خدایان در عقیده مشرکان بوده است.

دلیل چهاردهم: نفی کفو

استدلال چهاردهم، برای اثبات هم ردیف بودن بت‌ها با خداوند، در عقیده مشرکان، نفی کفو است:
 «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

این سوره که شعار اهل توحید است، خداوند را به یگانگی معرفی می‌کند و او را بر غنی توصیف می‌کند و هرگونه زاد و ولد را از او نفی می‌کند و در پایان، داشتن کفو را، از او نفی می‌کند.
 «کُفُو» به معنای نظیر، هم‌تراز و عدل است. «الکفو»: النظیر. (۱) «شاتان

ص: ۷۱

مکافتان، بکسر الفاء ای متساویتان ... و کل شیء ساوی شیئاً فهو مکافی له» (۱)

؛ اگر گفته شود: دو قهرمان کفو هم هستند؛ یعنی در توان و زور به یک اندازه هستند. سخن ما این است: نفی «کفو» دلیل بر این است که مشرکان بت‌ها را عدل خدا و در ردیف او می‌دانستند و از همین جهت است که خداوند، کفو را از خود نفی کرده است. و این همان «لیس کمثله شیء» است.

بنا بر عقیده طولی، معلوم است که بت‌ها کفو خدا نیستند و نیازی به این ندارد که گفته شود: کفو خدا نیستند و نفی کفو، در صورتی صحیح است که بت‌ها را در ردیف خدا بدانیم.

دلیل پانزدهم: اعتقاد به مالکیت بت‌ها

استدلال پانزدهم برای اثبات این که مشرکان معتقد به این بوده‌اند که بت‌ها در عرض خدا، دارای مالکیت هستند. طبعاً مالکیت دلالت بر همطراز بودن بت‌ها با خدا دارد؛ زیرا بنا بر طولی بودن، بت‌ها در حقیقت مالک نبوده‌اند؛ بلکه مالک حقیقی خداوند است و ما سوی‌الله، همه مخلوق و پرستش کننده او هستند و آنچه بت‌ها دارند از خداوند است.

به آیه زیر دقت کنید که مشرکان، معتقد به مالکیت بت‌ها هستند:

«قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبَادُ اللَّهِ فَلْيَا فَاظِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ قُلُوبُهُ إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۲)

؛ «بگو: آیا غیر از خدا را مالک و ولی خود انتخاب کنم؟! (خدایی) که آفریننده آسمان‌ها و زمین است؛ اوست

۱- مختار الصحاح، ص ۲۹۴

۲- انعام: ۱۴

ص: ۷۲

که روزی می‌دهد، و از کسی روزی نمی‌گیرد. بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم؟ (و خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش.»

آنچه در مورد آیه باید گفت:

«أَتَّخِذُ وَلِيًّا»: در «مجمع‌البیان» «وَلِيًّا» را به معنای «مالکاً» گرفته است؛ یعنی «أَتَّخِذُ مَالِكًا»؛ مقصود این است که آیا من بت‌ها را که غیر خدا هستند، مالک و مولا انتخاب کنم. از این فهمیده می‌شود که بت پرست‌ها، معتقد به مالکیت بت‌ها بوده‌اند، و همان طور که قبلاً گفته شد، مالکیت دلالت بر همطراز بودن بت‌ها، با خدا می‌کند.

دلیل شانزدهم: اطلاق رَب

استدلال شانزدهم، برای اثبات عقائد مشرکان بر این است که بت‌ها در ردیف و عرض خداوند قرار دارند؛ اطلاق کلمه «رب» بر بت‌ها است هر چند در این باره آیات متعددی وجود دارد، ما به ذکر یک آیه اکتفا می‌کنیم:

«قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَدْبَعِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» (۱)

؛ «بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبیم، در حالی که او پروردگار همه چیز است.»

وجه استدلال آیه، این است که «رب» به معنای تدبیرکننده است و تدبیر و ربوبیت، ظهور در استقلال دارد؛ یعنی بت‌ها همانند خداوند، دارای تدبیر هستند.

تا این‌جا، شانزده دلیل برای اثبات این که مشرکان، معتقد بوده‌اند

ص: ۷۳

که بت‌ها مستقل هستند و در عرض خدا، اراده و تدبیر دارند، اقامه شد. اینک به بررسی و نقد استدلال کسانی که می‌گویند، مشرکان بت‌ها را در طول خدا می‌دانستند و برای آنها استقلال معتقد نبوده‌اند، می‌پردازیم.

مطلب دوم: دلایل اعتقاد به طولیت

(عدم استقلال)

و نقد آنها

اشاره

مقصود از طولی بودن، آن است که بت پرستان بت‌ها را واسطه بین خود و خدا قرار می‌دادند و استقلالی برای بت‌ها قائل نبوده‌اند. دلیلی که برخی از بزرگان، برای طولی بودن اراده و تدبیر بت‌ها در طول اراده و تدبیر خداوند و عدم استقلال آنها مطرح کرده‌اند، منحصر به آیاتی است که بر بت‌ها اطلاق شفیع شده است. روشن‌ترین آنها از نظر دلالت این آیه است:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۱)؛ «آنها غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستیدند که نه به آنان زیان می‌رسانند، و نه سودی می‌بخشند و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟! منزّه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند!»

کلام «المیزان» پیرامون اعتقاد مشرکان

برای بیان اعتقاد مشرکان به عدم استقلال بت‌ها، دو گونه استدلال شده که نخست، به کلام «المیزان» می‌پردازیم:

«بت پرستان از این جهت بت‌ها را عبادت می‌کردند که با پرستش آنها، به ارباب بت‌ها تقرب جویند و از راه تقرب به ارباب بت‌ها، به خداوند متعال نزدیک شوند. بت پرستان می‌گفتند: ما در اثر آلودگی به گناهان و گرفتار شدن در جهان مادیات، راهی به سوی ربّ الارباب نداریم؛ برای این که ساحت آن مقدس‌تر از آن است که به آن دست یابیم و میان ما و او هیچ نسبتی نیست. پس بر ما لازم است که به وسیله مخلوقات محبوب او، که پیش او از همه مقرب‌تر هستند؛ یعنی ارباب بت‌ها که خداوند تدبیر مخلوقات را به آنان سپرده است، به خداوند تقرب جویم. از طرفی، راه یافتن به ارباب بت‌ها میسر نیست مگر از راه عبادت کردن اصنام و تماثیل ارباب. بت پرستان می‌گفتند: ما بت‌ها را به این انگیزه عبادت می‌کنیم که ارباب آنها، پیش خداوند شفیع ما باشند؛ تا باعث نزول خیرات و دفع شرور گردند، پس در حقیقت عبادت در برابر بت‌ها بوده و شفاعت از آن ارباب بت‌ها، و چه بسا شفاعت را به بت‌ها نسبت می‌دادند.» (۱) مطالب فوق، به خوبی دلالت دارند که بت پرستان، بت‌ها را در طول خدا می‌دانستند! نه در عرض خدا!!

۱- المیزان، ج ۱۰، ص ۲۷، ذیل همین آیه

ص: ۷۵

مراد از شفاعت بت‌ها

مراد از شفاعت بت‌ها چیست؟ آیا شفاعت در آخرت مقصود است و یا شفاعت در دنیا؟ در این باره دو نظر وجود دارد: «مجمع البیان» (۱) و «کشاف» (۲). معتقدند که مراد، شفاعت در آخرت است، ولی صاحب «المیزان» معتقد است مراد، شفاعت دنیوی است؛ یعنی خواست بت پرستان این بوده است که بت‌ها، یا ارباب بت‌ها وسیله شوند تا خداوند خیرات را بر آنان نازل کند و مشکلات دنیوی آنها را حل کند و از آنها دفع شرور نماید. دلیل این نظر آن است که مشرکان از اساس منکر معاد بوده‌اند. از این رو درخواست شفاعت اخروی، بی مورد است؛ بلکه مراد شفاعت دنیوی است. البته بحث تفصیلی آن خواهد آمد. ضمن اینکه، نگارنده هم معتقد است که مشرکان، منکر معاد بوده‌اند.

نقد کلام «المیزان»

اولاً: علامه طباطبایی رحمه الله، این مفسر گرانسنگ، در بیان خود به دلیلی از قرآن اشاره نفرمود و صرفاً به نقل تاریخی اکتفا کرد که صرف نقل تاریخی، حجیتی ندارد.

ثانیاً: نقل تاریخی مذکور، با مطالب دیگر «المیزان» در بدو امر، هماهنگی و سازگاری ندارد؛ گرچه قابل جمع هستند که بعد از ذکر دو مورد، جمع‌بندی آن خواهد آمد.

ذکر دو مورد از ناهماهنگی:

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۶۸، ذیل همین آیه

۲- کشاف، ج ۲، ص ۱۸۵، ذیل همین آیه

ص: ۷۶

الف: اعتقاد به این که جهان دارای صانع واحد است، از قدیمی‌ترین مسائل مطرح شده در میان اندیشمندان بوده است و ریشه آن، در فطرت انسان است، به طوری که اگر خوب در بت پرستی بیندیشیم، می‌یابیم که آن نیز در ابتدا بر پایه توحید و براساس اینکه بت‌ها را نسبت به خداوند شفیع می‌دانستند، بنا شده است و می‌گفتند: ما بت‌ها را برای تقرب به خداوند، عبادت می‌کنیم؛ گرچه بعدها بت پرستان از این اصل روی گردان شدند و برای بت‌ها، اصالت و استقلال قائل شدند». (۱) ب: چه بسا تصور شده است که شفیع قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، درخواست حوائج از آنها، زیارت کردن قبر شریف آنان، بوسیدن قبر آنان و بزرگداشت مزار آنان از موارد بت پرستی است و خداوند آن را نهی کرده است؛ زیرا این رفتارها نوعی مؤثر دانستن غیر خداوند است و بت پرستان نیز چنین رفتاری را داشته‌اند و می‌گفتند: ما بت‌ها را شفیع در خانه خداوند قرار می‌دهیم. پرستش موجودی غیر از خداوند شرک است، خواه آن موجود مقدس باشد؛ همانند انبیا و امامان و یا ستمگر باشد.

جواب: هر فردی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام متوسل شود، یقیناً آنها را مؤثر مستقل نمی‌داند؛ بلکه آنها را از این جهت که خداوند، آنان را بندگان محبوب خود قرار داده است، وسیله‌ای قرار می‌دهد تا در سایه شفاعت آنان، به برکتی از خدا نائل آید و این به معنای استقلال در واسطه نیست.

اینکه خداوند مشرکان را مذمت می‌کند، از این جهت بوده که آنها برای

ص: ۷۷

بت‌ها استقلال قائل بوده‌اند و آنان را مؤثر مستقل می‌دانستند و بت‌ها را در عرض خدا و در ردیف خدا می‌دانستند؛ ولی شیعیان، در توسلات خویش، هرگز پیامبر و امام را مستقل نمی‌دانند.

اشکال کنندگانِ توسل به پیامبر و امامان علیهم‌السلام، باید پاسخ دهند که چه فرقی میان بوسیدن حجر الاسود و کعبه و میان بوسیدن عتبات پیامبر و امامان است که اولی را بلا اشکال می‌دانند، ولی دومی را شرک می‌دانند؟ اگر در جواب بگویند: بوسیدن حجرالاسود و کعبه استثنا شده است، بطلان جواب روشن است؛ زیرا بطلان شرک، با بداهت عقلی ثابت است و قانون عقل، استثنای پذیر نیست و اگر بوسیدن آن دو، عین عبادت است، پس بوسیدن عتبات و توسل به پیامبر و امامان نیز، عین عبادت است و شرک نیست. (۱) هر چند نکته‌های خوبی در کلام «المیزان» به چشم می‌خورد، اما این اشکال باقی است که بین کلام: بت پرستان قائل به استقلال در تأثیر برای بت‌ها بوده‌اند، با کلام سابق ایشان که: بت پرستان بت‌ها را به عنوان واسطه پرستش می‌کردند، سازگاری وجود ندارد.

جمع‌بندی سخنان صاحب‌المیزان

نظر علامه طباطبایی در المیزان این است که: «بت پرستان در ابتدا معتقد بوده‌اند که بت‌ها در طول خدا هستند، ولی بعداً از این عقیده منحرف گشته و معتقد شدند که بت‌ها مستقل، و در عرض خدا هستند.» (۲)

۱- المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۵، چاپ اسلامی، ذیل آیه ۳۶-۴۹ هود

۲- المیزان، ج ۶، ص ۱۰۹، چاپ اسلامی، ذیل آیه ۶۸-۸۶ مائده

ص: ۷۸

با توجه به این نظر، ممکن است بگوییم: تنافی میان سخنان علامه، بدوی است و آن را چنین جمع می‌کنیم: آن مطالبی که از میزان نقل شد و دلالت می‌کرد بر این که بت پرستان، بت‌ها را در طول خدا می‌دانستند را بر اعتقادات بت پرستان، در ابتدای بت پرستی حمل کنیم؛ یعنی در آغاز، بت پرستان چنین عقیده داشته‌اند که صانع عالم، واحد است و بت‌ها موجودات مقدس و واسطه میان بندگان و خدا هستند. و آن مطالبی که نقل شد و دلالت می‌کرد بر این که بت‌ها را در عرض خدا و مستقل هستند را حمل کنیم بر اعتقادات بت پرستان، در آخرین عقاید آنها؛ یعنی بعد از آنکه از طولیت، منحرف شده و عقیده پیدا کردند که بت‌ها دارای تأثیر مستقل هستند. بنابراین، آن دسته از آیاتی که برای بت‌ها، کلمه شفاعت را به کار برده، مثل: «هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، ناظر بر عقاید ابتدایی بت پرستان است و آن آیاتی که ظهور در استقلال بت‌ها دارد، مربوط به عقاید پایانی بت پرستان است. اما این گفتار که فرق بگذاریم بین عقاید بت پرستان در آغاز و انجام، این یک نقل تاریخی است و مستند قرآنی ندارد.

جمع‌بندی ما

ممکن است در مقام جمع بندی چنین گفته شود: بشر دارای عقل و وهم است. بت پرستان وقتی مسائل را با عقل بررسی می‌کردند، اعتراف می‌کردند که صانع عالم یگانه است و مدبر واحدی بر جهان حاکم است؛ همان گونه که در آیات بسیاری آمده است، اگر از بت پرستان پرسید، آفریدگار آسمان و زمین کیست؟ در جواب خواهند گفت: خداوند است.

ص: ۷۹

در این دیدگاه، اگر بتی را می‌پرستیدند به عنوان واسطه و شفیع می‌پرستیدند و آنها را در طول خدا می‌دانستند. اما وقتی دچار اوهام می‌شدند یا غبار تقلید کورکورانه از دیگران، فطرت آنان را کور می‌کرد و وارد وادی ظلمانی وهم و خیال می‌شدند، تصور می‌کردند مؤثرهایی غیر از خدا نیز وجود دارد و بت‌ها را هم، به عنوان اله تأثیرگذار و دارای استقلال و هم به عنوان شفیع پرستش می‌کردند.

در این جمع‌بندی، می‌توان به این آیه استناد کرد: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۱)

؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را نجات داد و به خشکی رسانید، باز مشرک می‌شوند.»

در تفسیر مبین آمده است: مشرکان، از طرفی بر این باور بودند که خداوند، آفریدگار جهانیان است و از طرفی غیر خدا را عبادت می‌کردند و این چیز عجیبی نیست؛ زیرا انسان جاهل، به سبب نادانی و جهالت، گاهی به دوگرایش متضاد، معتقد می‌شود. (۲)

بیان دیگری برای اعتقاد مشرکان به عدم استقلال بت‌ها

بیان دیگری برای اعتقاد مشرکان به عدم استقلال بت‌ها (۳)

راه دوم برای بیان استدلال، واژه شفیع و شفاعت است که نشانگر این است که در اعتقاد بت‌پرستان، بت‌ها در طول خداوند بوده‌اند، نه در عرض آن.

۱- عنکبوت: ۶۵

۲- التفسیر المبین، ص ۶۱۱، ذیل آیه ۳۸ زمر

۳- این تقریب از نگارنده است

ص: ۸۰

توضیح آنکه، وقتی بت پرستان معتقد بودند که بت آنان، مشکل را با کمک گرفتن از خداوند حل می‌کند، این خود اقرار و اعتراف است به اینکه از بت کاری ساخته نیست، آن‌ها می‌گفتند: تنها ارباب بت‌ها می‌توانند از خداوند درخواست کنند تا مشکل حل گردد. اگر از خود او کاری ساخته بود، مستقیماً مشکل را حل می‌کرد، چه نیازی به وساطت و درخواست از خداوند بود. اگر بت پرست، بت را مؤثر می‌دانست، برای گره‌گشایی به خود بت مراجعه می‌کرد و نیازی نبود که بت را واسطه قرار دهد؟ بت پرستان به بت‌ها می‌گفتند: «هُؤْلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، این خود نشان‌دهنده این است که بت پرستان اعتقاد نداشته‌اند که بت‌ها در ردیف خدا و دارای اثر هستند، بلکه قدرت آنها را مقهور قدرت خدا می‌دانستند و این همان معنای طولیت است. در شفاعت این معنا نهفته است که درخواست کننده شفاعت، دارای مشکل است و شفیع، توان برآوردن خواسته او را ندارد و صرفاً به خاطر عزت و احترامی که دارد، می‌تواند پیش کسی که قادر بر انجام آن خواسته است، وساطت کند. (۱)

مؤید اعتقاد به طولیت، در نزد مشرکان

با توجه به این که در آیات دیگر قرآن، تصریح شده است که بت پرستان، قائل بوده‌اند که همه بت‌ها مخلوق خداوند هستند و از خود استقلالی ندارند، بلکه همه آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است مخلوق خداوند هستند. طبعاً هر تأثیری که بت داشته باشد، باید مربوط به خداوند باشد؛ چون خود بت، مخلوق خداوند است و آثارش هم مخلوق خداوند است.

۱- آیات شبیه به این آیه، عبارت‌اند از: ۳ و ۴ زمر؛ ۸۵-۸۹ زخرف و ۲۳ یس

ص: ۸۱

با توجه به مطالب مذکور، باید مقصود بت پرستان از «هُؤْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» این باشد که بت‌ها با اذن خداوند شفاعت می‌کنند؛ زیرا از خود چیزی ندارند و نکوهش خداوند نسبت به بت پرستان، از آن جهت بوده که خداوند چنین اذنی به بت‌ها نداده است.

نقد بیان دوم برای اعتقاد مشرکان به عدم استقلال بت‌ها

برای روشن شدن پاسخ، در ابتدا مناسب است معنای شفیع روشن گردد.

سخنان اهل لغت و نیز فقیهانی که در باب «شفعه» سخن گفته‌اند چنین است:

برخی گفته‌اند: شفیع به معنای جفت است در برابر وتر و شافع کسی است که به خاطر دیگری، حاجتی را درخواست می‌کند. برخی گفته‌اند: اصل در معنای «شفعه، و شفیع و شفاعت» یاری کردن و تقویت کردن است و در مورد جفت، از آن جهت به کار رفته است که ضمیمه شدن یکی به دیگری، موجب قوت و توان می‌شود. (۱) اگر معنای اصلی آن که یاری کردن است، ملاحظه گردد، معنای آیه ۱۸ سوره یونس، چنین می‌شود: این بت‌ها یاوران ما در پیشگاه خدا خواهند بود و چنان چه مشکلی برای ما پیش آید به دست آنان حل خواهد شد.

۱- برای تحقیق بیشتر، ر. ک: العین، ج ۱، ص ۲۶۱؛ صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۲۳۸؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۴؛ شرح الازهار، ج ۱، ص ۴؛ تذکره علامه، ج ۱، ص ۵۸۸؛ جامع المقاصد، ج ۶، ص ۳۴۲، التحفه السنیه، ص ۲۳۶؛ جواهر الکلام، ج ۳۷، ص ۲۳۸؛ کشف القناع، ج ۴، ص ۱۶۴؛ جواهر العقود، ج ۱، ص ۱۸۵

ص: ۸۲

بنابراین آیه نه تنها دلالتی بر طولی بودن ندارد، بلکه دلیلی بر استقلال بت‌ها است. و اگر معنای آن، ضمیمه شدن باشد؛ یعنی بت‌ها از خدا درخواست می‌کنند که مشکل ما را حل کند و این یعنی اعتقاد به طولیت و جواب آن چنین است:

در معنای «شفع» و «شفاعت» هرگز مفاد عدم استقلال، در شافع گنجانده نشده است؛ بلکه صرفاً معنای جفت در وی نهفته است. همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید «شفع» در لغت به معنای جفت و زوج است، در مقابل «وتر» و شافع و شفیع به معنای کسی است که به جهت درخواست حاجتی، برای دیگری واسطه می‌شود.

در هیچ یک از این موارد، نیامده است که شفیع در برابر مشفع، استقلال دارد یا ندارد. ممکن است مستقل باشد و ممکن است استقلال نداشته باشد. این‌گونه نیست که استقلال، در مفهوم شفاعتی که واسطه‌گری است، نهفته باشد؛ بلکه شافع در طول مشفع است. مثلاً دو نفر که هر یک مدیر مستقلی در مدرسه‌ای هستند، گاهی برای بعضی از مشکلات دانش‌آموزان، پیش همدیگر، شفاعت می‌کنند.

شفاعت مأذون و غیر مأذون

البته باید توجه داشت شفاعتی که در قرآن مورد نهی قرار گرفته است، شفاعتی است که شافع، مستقل باشد؛ اما در موردی که شافع استقلال ندارد و در طول خداوند است، ممنوع نشده است. این مطلب را صاحب «المیزان» به طور مشروح توضیح داده است. (۱)

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۶۷، ذیل آیه ۴۸ بقره

ص: ۸۳

حاصل سخن: تعداد زیادی از آیات دلالت دارد که بت پرستان، بت‌ها را موجوداتی مستقل، ذی اثر و در عرض خدا می‌دانستند. در مقابل، چند آیه که دارای یک مضمون هستند دلالت داشت که بت پرستان بت‌ها را شفعاء و وسیله تقرب به خداوند می‌دانستند که این، ظهور در طولیت دارد. در مقام جمع‌بندی بین این دو دسته از آیات، روشن کردیم که شفاعت، ملازم با طولی بودن نیست؛ بلکه می‌تواند عرضی نیز باشد؛ یعنی در عین حال که بت پرستان، بت‌ها را در عرض خدا می‌دانند، معتقد باشند که بت‌ها می‌توانند، پیش خدا واسطه‌گری کنند که مدعای ما همین است.

برای روشن شدن این مطلب، به طرح سخنان «المیزان» که تحت عنوان «کلام فی معنی التوحید فی القرآن» آمده است، می‌پردازیم که حاصل آن چنین است:

توحید بت پرستان، توحید عددی بوده است و توحید موحدان توحید محض و حقیقی بوده است؛ یعنی توحیدی که ثانی ندارد. هر کس که در معارف اسلامی عمیق بیندیشد، بدون تردید می‌فهمد که مسأله توحید از جهت فهم و درک از دشوارترین و پیچیده‌ترین مسائل اسلامی است و سبب دشواری آن، از این جهت است که افق آن فراتر از مسائل عمومی است که برای همگان قابل فهم است.

بالطبع، مسأله‌ای که این چنین دشوار باشد اندیشمندان در درک آن و تصدیق آن برداشت‌های گوناگونی خواهند داشت و این بدان جهت است که انسان‌ها از جهت ساختمان جسمانی و روحی، یکسان نیستند؛ بعضی تیز هوش، بعضی کودن و بعضی متوسط‌اند و همین امر موجب اختلاف در برداشت است.

ص: ۸۴

مسأله توحید، علی‌رغم فطری بودن آن برهمگان، از روشن‌ترین مصادیق اختلاف در فهم و برداشت است؛ هر کسی، برداشتی غیر از دیگری دارد. برخی از انسان‌ها همانند بت‌پرستان به جایی رسیده‌اند که بت‌هایی را که از چوب و یا سنگ و حتی از کشک و یا از گلی که با ادرار شتر می‌ساختند، شریک خداوند و در ردیف خدا قرار می‌دادند و آنها را همانند خدا مورد پرستش قرار می‌دادند و در مقابل آنها خضوع می‌کردند؛ بلکه بت‌پرستان فراتر از این رفته به طوری که خدا را رها کرده و تنها بت‌ها را گرفتند و در گمان آنان خدا مقهور و مغلوب بت‌ها قرار گرفت. از این‌رو تنها به بت‌ها روی نهادند و به خداوند پشت کرده و او را رها کردند. و این انسان بت‌پرست، صفت واحد و وحدت را که مخصوص خداوند بود برای بت نیز قائل شد و گفت: خدا واحد است؛ همان‌گونه که بت واحد است. البته وحدت عددی یعنی خدا یک اله است و بت نیز یک اله و بت‌ها را آلهه دانست. (۱) تصور بت‌پرستان این بوده است که خداوند، واحد عددی است؛

۱- وحدت عددی، عبارت است از «یک» که بقیه اعداد از آن ترکیب می‌شود. اصلاً یک را جزء اعداد نمی‌دانستند، بلکه تشکیل دهنده اعداد می‌دانستند. پس واحد عددی، عبارت است از «یک» که دو، سه و دیگر اعداد از آن تشکیل می‌شود. واحد عددی، مساوق با محدودیت است؛ مثلاً آبی که در دو تا ظرف است می‌گوییم: آب اول و آب دوم؛ چون هر یک از آنها محدود به ظرف خاصی است. دو تا آب شده است، ولی اگر حد، برداشته شود و ظرف‌ها کنار روند دیگر دو آب نخواهیم داشت، بلکه یک آب است به طور مطلق. وحدت ذاتی و حقیقی عبارت است از وجود محض که دومی ندارد و آن مساوق با نامحدود بودن است. وحدت عددی در مقابل کثرت عددی است، اما وحدت حقیقی و محض، عبارت است از وجود محض که هرگز دومی ندارد

ص: ۸۵

یعنی بت یکی و خدا هم یکی. عزّی یکی، خدا هم یکی. به طوری که هر یک از بت‌ها تک‌تک، اله هستند و لذا از نفی الهان تعجب می‌کردند و می‌گفتند: «أَجْعِلَ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا»؛ چگونه می‌شود چند خدا را یکی کرد؟ تصور بت‌پرستان از دعوت به توحید، توسط قرآن این بود که قرآن به توحید عددی دعوت می‌کند، لذا تعجب می‌کردند.

اما در حقیقت، قرآن به توحید حقیقی و توحید محض، دعوت می‌کرد. وحدتی که وجود آن بدون نظیر و شبیه است، مثلی برای او نیست که همان وجود نامحدود است. آن وجودی که همه موجودات مقهور آن هستند، آن وجودی که غنای محض است و باقی وجودها در برابر آن فقیر هستند و همه وجودها سایه آن وجود حقیقی هستند. چنین وجودی، اصلاً عدد بردار نیست. از چنین وجودی عددی تشکیل نمی‌شود تا دوتا و یا سه تا و یا بیشتر شود.

چنین وجودی، مساوی با یک است. هر موجود دیگری که مورد اشاره قرار گیرد، مربوط به آن و ظلّ آن و از متعلقات آن است. او عدل ندارد. وقتی بدون عدل است پس دومی و سومی هم ندارد.

دیگر نمی‌توان گفت: این خدای الف، آن دیگری خدای ب است.

توحیدی را که قرآن مطرح کرده است، مافوق توحید عددی است.

در روایات تنها در خطبه اوّل «نهج البلاغه» است که علی علیه السلام توحید محض را در حدّ عالی تشریح کرده است و آن حضرت، تمام وحدت‌ها را، که از او استشمام کثرت می‌شود از ذات حضرت حق، نفی کرده است. (۱)

ص: ۸۶

نکته قابل توجه در «المیزان» که به طور وضوح بیان شده است، این است که بت پرستان نه تنها بت‌ها را در عرض خدا می‌دانستند و برای بت‌ها، استقلال قائل بودند؛ بلکه بالاتر، آنان خدا را کنار زده و به بت‌ها روی آورده بلکه بت‌ها را همه کاره عالم می‌دانستند، نه خدا را.

با توجه به مطالب یاد شده، شفیع بودن بت‌ها در نظر بت پرستان، به معنای نفی استقلال از بت‌ها نبوده است؛ بلکه به این معنا بوده که در هر مشکلی، یا خود بت مشکل‌گشاست و یا اینکه می‌تواند از خدا بخواهد که مشکل را حل کند. چه بسا خدا چون مقهور بتها است به اجبار باید شفاعت بت‌ها را بپذیرد. و یا به این شکل قابل تصور است که هم خدا و هم بت، دارای منشأ اثر هستند، هرچند بت به اندازه خدا منشأ اثر ندارد، اما همین اندازه که بت را منشأ اثر بدانند، معنای استقلال را می‌رساند. استقلال متوقف بر این نیست که تمام قدرت بت، همانند قدرت خدا باشد؛ بلکه اگر بت را در بعضی از امور و بدون اذن خدا، قادر دانستیم، این قول به استقلال است.

بنابراین، جمع بین استقلال و شفاعت ممکن است؛ همانند دو نفر که یکی پزشک و دیگری مدیر مدرسه است. اولی در امور بهداشت، مشکلات فرزند دومی را برآورده می‌سازد و دومی در امر آموزش، مشکلات فرزند اولی را برآورده می‌سازد. و هر دو نفر آنان نیز در ردیف هم و در عرض هم قرار دارند. همان‌گونه که واسطه‌گری انسان‌ها برای همدیگر، در طول همدیگر نیست، بلکه در عرض یکدیگر است، واسطه‌گری بت، نسبت به خداوند نیز چنین است.

بیان آیت‌الله زنجانی

آیت‌الله سید عزالدین زنجانی (۱) پیرامون شرک و اعتقاد مشرکان در باره بت‌ها فرموده است:

شرک بر دو قسم است: ۱- شرک استقلالی که بت‌ها را در عرض خدا قرار دهند. ۲- شرک طولی. عقیده مشرکان از نوع دوم بوده است؛ البته عده‌ای از گروه‌های منحرف، معتقد به نوع اول بودند که می‌توان مجوس را که معتقد به «یزدان»، مظهر خوبی‌ها و «اهریمن»، مظهر بدی‌ها و نیز نصارا را که قائل به «اقانیم ثلاثه»: روح القدس، مسیح و خدا بوده‌اند، نام برد.

اما مشرکان که در برابر انبیا، جبهه‌گیری کرده بودند و به نام مشرک خوانده می‌شدند، معتقد بودند که بت‌ها در طول خدا هستند، نه در عرض خدا. بت پرستان قائل بودند که صانع عالم، یک نفر است و شریکی در خلقت برای او قائل نبودند. اشکال کار آنان فقط در این بود که برای خداوند شریک در الوهیت قرار داده بودند؛ به معنای اینکه بت‌هایی را نصب کرده بودند و به عنوان واسطه بین خود و خداوند قرار داده بودند و در پیشگاه خداوند، برای بت‌ها جایگاه رفیعی قائل بودند.

اعتقاد به طولی بودن بر دو قسم است:

۱- آیت‌الله سید عزالدین زنجانی، از شاگردان علامه طباطبایی است و در حال حاضر، ساکن مشهد مقدس است. وی در فلسفه و عرفان، متخصص و صاحب تألیفاتی است که یکی از آنها «معیار الشرک فی القرآن» است که در برگزیده مباحث ایشان با سؤال‌کننده فاسد العقیده‌ای است که درباره استشفاء به ائمه و توسل به آنها، صورت گرفته است

ص: ۸۸

قسم اول: دارای دلیل و مدرک و مستند به برهان است.

قسم دوم: بدون دلیل است.

به عبارت دیگر؛ یک قسم با اجازه خدا و قسم دیگر بدون اجازه خدا است. در صورت مأذون بودن، خدا به بندگان اجازه داده است که به آن واسطه‌ها مراجعه کنند و از آنان حاجت بخواهند، برخلاف قسم دوم، که خداوند چنین اجازه‌ای نداده است؛ بلکه این کار آن‌ها از راه تقلید کورکورانه از اسلاف‌شان است. اشکال عقیده مشرکان، در این بوده است که از قسم دوم بوده است؛ یعنی عقیده آنان به اینکه بت‌ها در طول خدا، واسطه بین مخلوق و خدا هستند، مستند به هیچ دلیل و برهانی نبوده است، از این جهت مورد نکوهش خداوند قرار گرفته‌اند. این آیه گویای همین مطلب است:

«هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا» (۱)

؛ «آیا شما برای عقیده خود دلیل روشن و مدرکی از خداوند دارید؛ پس بیاورید و به ما نشان بدهید.»

مشرکان در این عقیده خود، به خدا افترا می‌بستند که خداوند به آنان اجازه داده تا بت‌ها را واسطه قرار دهند. این آیه نیز بر این مطلب دلالت دارد:

«وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

(۲)

؛ «چگونه من از بت‌های شما بترسم؟ در حالی که شما از

۱- انعام: ۱۴۸

۲- انعام: ۸۱

ص: ۸۹

این نمی‌ترسید که برای خدا همتایی قرار داده‌اید که هیچ‌گونه دلیلی درباره آن، بر شما نازل نکرده است. (راست بگویید) کدام یک از این دو دسته (بت پرستان و خداپرستان)، شایسته‌تر به ایمنی (از مجازات) هستند اگر می‌دانید؟!»

کلید کلام در این آیات، این است که خداوند به آنها می‌فرماید: شما عقیده‌ای دارید که برای آن، برهان و منطق ندارید. خداوند چنین اذنی را به شما نداده است که بت‌ها را به عنوان شفیع بپذیرید. آری! عقاید مشرکان طولی بوده است و مشرکان جزیره العرب، معتقد به صنایع یگانه بوده‌اند، چنان‌که آیه زیر بر این مطلب دلالت دارد:

«وَلَيْسَ سَيِّئُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ * اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * وَلَيْسَ سَيِّئُهُمْ مَنْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۱)

؛ «و هر گاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله! پس با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند؟! خداوند روزی را، برای هر کسی از بندگانش بخواهد گسترده می‌کند و برای هر کسی بخواهد، محدود می‌سازد، خداوند به همه چیز داناست و اگر از آنان بپرسی: چه کسی

ص: ۹۰

از آسمان، آبی فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرد؟ می‌گویند: خدا، بگو حمد و ستایش مخصوص خداست. اما بیشتر آنها نمی‌دانند.»

پس این نوع آیات، دلیل بر این است که مشرکان بت‌ها را شفیع می‌دانستند و برای آنها استقلال در برابر خدا قائل نبودند و تنها نکوهش خداوند از بت پرستان به این جهت بوده است که عقیده آنها ساختگی بوده و دلیل و برهانی نداشته است و از طرف خدا هم اجازه نداشته‌اند. فرق بت پرستان با ما شیعیان که معتقدیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام شفیع هستند، در همین است که عقیده ما مأذون است، ولی عقیده مشرکان مأذون نیست؛ چنان که اگر عقیده آنان نیز مستند به دلیل و برهانی بود، هیچ مانعی نداشت. همان‌طور که مسلمانان در کنار حجرالاسود- که سنگی بیش نیست- توسل می‌جویند و گریه و زاری می‌کنند که هیچ اشکالی هم ندارد؛ چون دلیل و برهان دارد.

رفتار بت پرستان در برابر بت‌ها که گاهی آنها را عبادت نیز می‌کردند، نه از این جهت بوده که بت‌ها را اله و همانند خدا می‌دانستند؛ بلکه از باب واسطه قرار دادن بوده است، چنان که این آیه بر این عقیده گواهی می‌دهد:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ» (۱)

؛ «آگاه باشید که دین خالص، از آن خداست. و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، (دلیلشان این بوده که:) اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند.»

ص: ۹۱

مناسک آنان نیز؛ مانند قربانی کردن و غیر آن، برای تقرب به بت‌ها جهت واسطه شدن بوده است. (۱)

بررسی و نقد کلام آیت‌الله زنجانی

مخفی نماند که نظر ایشان با نظر استادش علامه طباطبایی، صدوشتاد درجه فرق دارد. توضیح آنکه نظر علامه طباطبایی این است که، گرچه بت پرستان در ابتدا معتقد بودند که بت‌ها در طول خدا هستند، ولی بعداً از این عقیده منحرف گشته و معتقد شدند که بت‌ها مستقل و در عرض خدا هستند. بالاتر آنکه، خدا را رها کردند و به بت‌ها توجه کردند و خدا را مقهور بت‌ها دانستند. و بت‌ها را هم اله خواندند و خدا را واحد عددی دانستند. (۲) به نظر می‌رسد، آیت‌الله زنجانی، آیات شرک را توجه کامل نکرده‌اند و فقط نظر خود را به آیه «نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ» و امثال آن معطوف داشته‌اند. و ما در بحث گذشته آیاتی که بر استقلال دلالت می‌کرد، مورد بحث قرار دادیم. (۳) اینکه گفته شود، مشرکان بدون اجازه، معتقد به طولی بودن بت‌ها بوده‌اند، این به تنهایی نمی‌تواند مشکل گشا باشد؛ بلکه بحث گسترده‌ای می‌طلبد که بخشی از آن گذشت و بخشی نیز خواهد آمد.

این نکته را که آقای زنجانی می‌گوید: مشرکان صانع یگانه را قبول داشتند ما نیز قبول داریم؛ اما این اعتراف مشرکان، ملازم با طولی بودن

۱- معیار الشرک فی القرآن، ص ۳۳-۴۱

۲- المیزان، ج ۶، ص ۱۰۹ و ۹۰، ذیل آیات ۶۸-۸۶ مائده

۳- به فصل دوم: مطلب اول از همین کتاب مراجعه شود

ص: ۹۲

نیست، بلکه با عرضی بودن نیز سازگار است، یا به گفته صاحب «المیزان»، آیاتی را که دلالت بر طولیت دارد، حمل بر عقاید مشرکان در آغاز شرکشان می‌کنیم و آیاتی که دلالت بر استقلال می‌کند حمل بر عقاید نهایی مشرکان می‌کنیم، یا آن گونه که ما گفتیم که فرق است بین عالم عقل و عالم خیال، مشرکان در عالم عقل خداوند را یگانه می‌دانستند، اما در عالم وهم و خیال گاهی بت‌ها را همانند خدا مؤثر می‌دانستند و معتقد به مؤثر بودن آنان، به طور مستقل بودند- که بیان آن به تفصیل گذشت- و گاهی معتقد بودند که بت‌ها واسطه بین آنان و خدا هستند؛ چنانکه از آیه مزبور استفاده می‌شود.

عقیده نگارنده آن است که مشرکان، از ابتدا تا آخر معتقد بوده‌اند که بت‌ها در عرض خدا هستند که ما در مباحث قبلی، با دلایلی روشن آن را اثبات کردیم. به عقیده نگارنده نه انتخاب آیت الله زنجانی صحیح است که مطلقاً قائل به طولی شده است و نه مختار صاحب «المیزان» که گفته است مشرکان در آغاز معتقد به طولی بودند و در پایان معتقد به عرضی و استقلال شده‌اند. ما به فضل خدا، در آینده نزدیک از استدلال آقای زنجانی به آیه‌ای که بر بتها اطلاق «شفعاء» کرده است، جواب خواهیم گفت؛ و خواهیم گفت، خود این آیه دلیل دیگری بر عرضی بودن و استقلال بت‌ها است و شواهدی بر این مطلب اقامه خواهیم کرد- انشاء الله.

جواب تفصیلی از کلام آیت‌الله زنجانی

شفاعت مأذون در قرآن، مساوی با شفاعت طولی است و شفاعت غیر

ص: ۹۳

مأذون در قرآن، مساوی با شفاعت استقلالی است.

در آیات متعددی، شفاعت مردود شمرده شده است و نیز در آیاتی، شفاعت مجاز شمرده شده است. به طور اجمال باید دانست آیاتی که شفاعت را مردود دانسته است، مربوط به شفاعتی است که شفیع بخواهد در شفاعت استقلال داشته باشد، و خودسرانه شفاعت کند؛ اما شفاعت در مواردی که شفیع، مستقل در عمل نباشد و در طول خدا و با اذن خداوند باشد، مانعی ندارد. برای توضیح بیشتر، ابتدا چند آیه مرتبط را یادآور می‌شویم:

آیه اول:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (۱)

؛ «آنها(فرشتگان) جز برای کسی که خدا راضی(به شفاعت برای او) است، شفاعت نمی‌کنند.»

آیه دوم:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۲)

؛ «در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه شفاعت داده و به گفتار او راضی است.»

آیه سوم:

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» (۳)

؛ «هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد.»

۱- انبیاء: ۲۸

۲- طه: ۱۰۹

۳- سبأ: ۲۳

ص: ۹۴

آیه چهارم:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۱)

؛ «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!»

آیات دیگری نیز همانند آیات یاد شده، در قرآن موجود است که مفاد همه آنها این است که: یک قسم از شفاعت مجاز و قسمی دیگر غیرمجاز است؛ و به تعبیری دیگر، یک نوع از شفاعت وجود خارجی دارد و آن عبارت از شفاعتی است که با اذن خدا باشد و یک نوع شفاعت وجود خارجی ندارد؛ و آن عبارت از شفاعتی است که بدون اجازه خدا باشد.

سخن ما این است که مشرکان، معتقد به شفاعت غیرمأذون و خودسر بوده‌اند و این نوع شفاعت از نظر آیات، مردود است. از آیات قرآن، چنین استفاده می‌شود که عقیده مشرکان، بر این بوده است که شفاعت، «بدون اجازه خدا» است که همان شفاعت استقلالی است. در مقابل، خداوند چنین شفاعتی را محکوم کرده و مردود دانسته است. از آیاتی که شفاعت را منوط به اجازه و رضایت خدا کرده است، به خوبی استفاده می‌شود که جبهه مقابلی بوده است که به شفاعت بدون اذن خداوند، عقیده داشت است.

اگر مشرکان قائل به شفاعت به «اذن الله» بودند، وجهی نداشت که این آیات در صدد ردّ عقیده آنان برآید؛ زیرا در این صورت، عقیده آنان (در شفاعت) هماهنگ با موحدان بوده است.

معنای شفاعتِ «باذن الله»

از «باذن الله» در آیات یادشده تعابیر متعددی شده است که دارای مفادّ واحد است. لازم است حقیقت این نوع شفاعت روشن گردد.

رضایت خداوند به شفاعت شافعین، به این نحو است که دوگانگی میان رضایت خدا و رضایت آنان نیست؛ «رضی الله رضانا أهل البیت». در حقیقت رضایت خداوند در رضایت شافعین، تجلّی کرده است. به عبارت دیگر، رضایت شافعین، مجرای رضایت خداوند است و رضایت خداوند از راه رضایت شافعین پیاده شده و تحقّق پیدا می‌کند و میان رضایت خداوند و رضایت شافعین دوگانگی نیست؛ به طوری که احیاناً موجب تضاد گردد؛ بلکه رضایت شافعان، در طول رضایت خداوند است و منافاتی با آن ندارد، این نوع از شفاعت، معنای طولی بودن نیز هست.

رضایت خداوند در انتخاب شافعین است، به طوری که انتخاب آنها، عین انتخاب خداوند و موجب خوشنودی خداوند است. از این روست که بررسی اعمال بندگان را به آنها تفویض کرده است.

یکی از مجاری رحمت خداوند، وصل شدن به بندگان شایسته خداست؛ یعنی آن قدر این بندگان شافع، از نظر مرتبه وجودی، بالا هستند که هر کسی به آنها وصل شود به مرحله وجودی بالاتری راه می‌یابد.

امامان، مظهر بالاترین رحمت خداوند هستند.

هر کس به امام معصومی وصل شود به دریای کمال وصل می‌شود. برای این مطلب، می‌توان دریایی را مثال زد که در کنار آن برکه‌ای است که به آن دریا متصل است و نهری است که به برکه متصل است. در اینجا نه‌ر، برکه و

ص: ۹۶

دریا هر سه به یکدیگر متصل هستند و حکم واحد دارند. ما به برکه پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام متصل هستیم و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام به دریای بی‌نهایت خداوند، ما با اتصال به برکه، متصل به دریا هستیم. و میان این سه جدایی نیست، همه یکی هستند. هر کسی که به امام حسین علیه السلام وصل شد به پیامبر وصل شده است و هر کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله وصل شد به خدا وصل شده است؛ چون رضایت این‌ها، عین رضایت خدا است. پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام سلسله‌ها و مراتب وجودی هستند.

اما عقیده بت پرستان! در شفاعت چنین نبوده است؛ بلکه آنان معتقد بودند بت‌ها دارای استقلال هستند و دستگاهی مستقل از خدا دارند. اگر در امری احتیاج به خدا پیدا شد از خداوند- هر چند به صورت اجبار- می‌خواهند که مشکل درخواست کننده را حل کند، مثل این است که دو نفر در جامعه‌ای زندگی می‌کنند؛ یکی پزشک است و دیگری آموزگار و هر یک به دیگری نیازمند است و چون به دیگری نیاز دارد مشکل او را برطرف می‌کند؛ حتی اگر دلش نخواهد و از روی اجبار باشد. فضای حاکم بر بت پرستان، یک فضای جاهلانه بود؛ چنانکه از مباحث گذشته، به خوبی روشن شد. (۱)

اعتقاد مشرکان بر شفاعت بت‌ها، به طور خودسر

در این جا مناسب است آیاتی که دلالت دارد بر این که شفاعت در عقیده بت پرستان، شفاعت استقلالی بوده است، نه طولی، طرح شود، تا بطلان

۱- برای پی بردن به فضای جاهلانه بت پرستان، مناسب است رجوع شود به تفسیر المیزان، ذیل آیه ۴۸ بقره

ص: ۹۷

کلام آقای زنجانی به خوبی روشن شود.

آیه اول:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ» * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۱)

؛ «آیا آنان غیر از خدا شفیعی گرفته‌اند؟! به آنان بگو: آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد؟! بگو تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما به سوی او بازمی‌گردید.»

در این آیه چند قرینه وجود دارد که بت پرستان بت‌ها را به طور مستقل، مؤثر در شفاعت می‌دانستند.

قرینه اول: مراد از شفاعت، وساطت نیست؛ بلکه اعانه و کمک است؛ چنان که معنای اصلی آن همین است؛ زیرا ابتدا کلمه «شُفَعَاءَ» را بر بت‌ها اطلاق کرده است، سپس فرموده است: «لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ». معنای شفاعت در جمله دوم، یقیناً وساطت نیست؛ آیه نمی‌خواهد بیان کند که تمام واسطه‌گری‌ها مربوط به خداوند است؛ زیرا روشن است که خداوند بی‌نیاز از واسطه شدن است و خداوند پیش کسی وساطت نمی‌کند، بلکه مراد این است که همه کمک‌ها از خدا است نه غیر او. این قرینه است که مقصود از «شُفَعَاءَ» در جمله «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ» نیز اعانه است؛ یعنی آیا شما غیر خدا (بت‌ها) را به عنوان یاور و معین انتخاب کرده‌اید، در صورتی

ص: ۹۸

که همه کمک‌ها از طرف خداوند است. آن امدادی که شما از بت‌ها می‌خواهید مربوط به خداوند است. این قرینه روشن می‌کند که مقصود بت‌پرستان، از به کار بردن شفاء بر بت‌ها، یاور بودن آن‌ها برای امداد رسانی به بت‌پرستان بوده است و به طور مستقل، این اثرگذاری را برای بت‌ها معتقد بوده‌اند. بت‌پرستان می‌گفتند:

بت شفیع ماست؛ یعنی یار و یاور ما، برای حلّ مشکل است؛ مثل اینکه اگر فرزند ما مریض شود، بت شفا می‌دهد. از اینکه در آیه، میان شفاعت آنها و شفاعت خداوند، منافات وجود دارد، معلوم می‌شود که شفاعت استقلالی مورد نظر بت‌پرستان بوده است؛ اما بنابر طولی بودن شفاعت بت‌ها، منافاتی بین شفیع بودن بت‌ها و شفاعت خداوند نیست؛ بلکه هر دو به یک منبع منتهی می‌شود، شفاعت بت‌ها عین شفاعت خداوند خواهد بود و نیازی نیست که خداوند شفاعت آنها را نفی کند و شفاعت را در خود منحصر کند؛ مثلاً ما شیعیان که قائل هستیم ائمه علیهم السلام در سختی‌ها به ما کمک می‌کنند، منظور این است که در طول کمک‌رسانی خدا است و هرگز منافاتی بین کمک‌رسانی ائمه و کمک‌رسانی خدا نیست. ایجاد منافات، در صورتی است که میان دو کمک‌رسان، جدایی و دوگانگی وجود داشته باشد. نبود این قرینه، نشان می‌دهد که شفاعت بت‌ها را، در عرض خداوند دانسته است.

خلاصه بنابر طولی بودن، نیازی به نفی شفاعت آنان و اثبات شفاعت برای خداوند نبود، بلکه هر دو از یک سنخ بودند. قرینه دوم: اگر بت‌پرستان، بت‌ها را در طول خداوند، شفیع می‌دانستند، وجهی نداشت که خداوند از بت‌ها نفی ملکیت کند و بفرماید: «لا یملکون»

ص: ۹۹

شیئاً؛ یعنی بت‌ها چیزی را مالک نیستند؛ زیرا بسیار روشن است که اگر بت پرستان، بت‌ها را در طول خداوند می‌دانستند، ملکیت خود به خود از آنان نفی می‌شد و نیازی به نفی ملکیت از آنان نداشت؛ چون بنا بر طولیت، اعتقاد بت پرستان بر این بوده است که بت‌ها از خود چیزی ندارند. روی این جهت لازم نبود خداوند بگوید: بت‌ها مالک چیزی نیستند. جمله «لا یملکون شیئاً»؛ نشان دهنده آن است که بت پرستان، برای بت‌ها یک نوع ملکیت مستقل را در برابر خدا قائل بودند. و از این جهت، نیاز بود که خداوند آن را نفی کند و مالکیت آسمان و زمین را برای خود، ثابت بداند.

از مجموع نفی و اثبات، روشن می‌شود که عقاید بت پرستان، بر استقلال مالکیت بت‌ها، در برابر خدا بوده است. قرینه سوم: کلمه «من دون الله» است. این جمله می‌گوید: شفاعتی که مدّ نظر آن‌ها است به خدا ربط ندارند و این با عرضیت و استقلال شفاعت سازگار است؛ یعنی شفاعت را طوری تصور کرده‌اند که شفاعت آنان غیر از شفاعت خداوندی است؛ اما بنا بر طولی بودن، بت‌ها در طول خداوند و شفاعت آنان نیز در طول شفاعت خداوند است.

آیه دوم:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (۱)

؛ «(روز قیامت به آنها گفته می‌شود): همه شما تنها به

ص: ۱۰۰

سوی ما بازگشت نمودید، همان گونه که روز اول شما را آفریدیم، و آنچه را به شما بخشیده بودیم، پشت سر گذاردید و شفیعی را که شریک در شفاعت خود می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم، پیوندهای شما بریده شده است؛ و تمام آنچه را که تکیه‌گاه خود تصور کردید از شما دور و گم شده‌اند.»

در «مجمع‌البیان» و در معنای: «زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیْكُمْ شُرَكَاءُ» چنین آمده است: «تصور شما این بود که بت‌ها نسبت به امور شما، شرکای ما هستند.» (۱) در این آیه، به «شفعاء» اطلاق «شرکاء» کرده است. پیش از این بیان شد که لفظ شریک، در جایی اطلاق می‌شود که شریک در ردیف شریک دیگر باشد، نه در طول آن، و این ظهور در استقلال دارد. مفاد آیه چنین است: به گمان شما، شفعیای شما شریک خداوند هستند. روشن است که شریک خدا بودن، مستلزم این است که شخص در ردیف خدا و مستقل در تأثیر باشد. حاصل آنکه، بت‌پرستان شفیعی را قبول داشتند که شریک خداوند هم باشد و چون شریک، ظهور در استقلال دارد؛ پس شفیعی هم، چنین خواهد بود.

نقد بخش دیگری از نظرات آیه‌الله زنجانی

ایشان ادعا می‌کند که مشرکان، معتقد به عرضیت نبوده‌اند؛ بلکه اعتقاد به طولیت داشته‌اند؛ البته طولی بر دو قسم است: ۱- مآذون. ۲- غیر مآذون.

۱- مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۱۱۶

ص: ۱۰۱

آنان به طولی بودن غیر مأذون، معتقد بوده‌اند.

ما می‌خواهیم اثبات کنیم که این تقسیم اصلاً مورد ندارد؛ بلکه طولی بودن، مساوی با مأذون بودن است. این که هم، طول باشد و هم غیر مأذون، مطلبی بی‌اساس و باطل است.

توضیح: اذن عبارت است از اذن تکوینی، نه تشریحی. معنای اذن تکوینی، قرار گرفتن واسطه، در ردیف اسباب و مسببات است. اگر ما می‌گوییم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام در شفا دادن و برآوردن حوائج، مأذون هستند؛ یعنی در سلسله اسباب، برای ارتباط بندگان با خدا قرار دارند؛ مثلاً این که خداوند آب را مرطوب قرار داده است؛ یعنی اذن داده است که آب مرطوب باشد. و اگر آب تکویناً مرطوب نبود، یعنی خداوند برای مرطوبیت آن اذن نداده است. اما وقتی مرطوب هست؛ یعنی در رطوبت مأذون است. و معنی ندارد گفته شود، مرطوب بر دو قسم است: مأذون و غیر مأذون؛ زیرا وقتی مرطوب است، یعنی مأذون است و وقتی مرطوب نیست، یعنی مأذون نیست.

اثر بخشی بت و یا هر واسطه دیگر نیز چنین است. اگر از طرف خدا، دارای اثر است، پس مأذون است و اگر تکویناً دارای اثر نیست، پس مأذون نیست. خلاصه اینکه بحث، یک بحث وجودی است، نه جعلی و اعتباری.

معنای مأذون بودن امام، یعنی خداوند به او آن چنان مرحله وجودی بخشیده است که بندگان می‌شوند به خداوند وصل شوند. و خواهی نخواهی چنین هست؛ یعنی این در تکوین، امری ثابت است.

اگر بت غیر مأذون است، یعنی از نظر تکوینی، خداوند بت را در حیطه سبب و مسبب قرار نداده است و از اساس بت‌ها طولیتی ندارند، نه این که طولیت دارند، ولی بدون اذن است. این که گفته شود: فرق است بین این که

ص: ۱۰۲

اصلاً طولیت نداشته باشند و یا این که طولیت داشته باشند، ولی از طرف خداوند مأذون نباشد، سخنی ناصحیح است. سخن ما این است که اگر بت‌ها طولی هستند لازمه ذاتی آن، اذن می‌باشد؛ و این نظیر زوجیت، برای اربعه است. همان گونه که زوجیت از اربعه قابل تفکیک نیست، اذن هم از طولیت قابل تفکیک نیست؛ زیرا معنای طولی بودن این است که در سلسله علل و معلول‌ها قرار دارد و در جهان هستی مؤثر است؛ چون خداوند این چنین وجودی را به وی داده است. اگر خداوند آنها را در سلسله اسباب و مسببات قرار نداده، پس اصلاً در طول نیستند. و همین معنای غیر مأذون بودن است. پس نتیجه می‌گیریم، تقسیم طولی بودن به مأذون و غیر مأذون، ناصحیح است.

دفاع از نظرات آیه‌الله زنجانی و پاسخ آن

ممکن است آیت‌الله زنجانی در دفاع از خود چنین بگوید: ما که می‌گوییم بت‌ها در طول خداوند قرار دارند، منظورمان این است که در سلسله اسباب و مسببات قرار می‌گیرند و از نظر مرتبه وجودی - که از طرف خداوند دارند - کارهایی از آنها ساخته است. این عقیده بت‌پرستان بوده است و معنای غیر مأذون بودن این است که خداوند تکذیب کرده است که به بت‌ها اثری عطا کرده باشد و در سلسله اسباب و مسببات قرار داده باشد. و فرموده است این عقیده، بدون دلیل و برهان است؛ یعنی خداوند بت‌ها را سبب و مسبب قرار نداده است، پس طولی غیر مأذون داریم.

جواب این است که اصل چنین عقیده‌ای از نظر ثبوت، منافی با توحید

ص: ۱۰۳

نیست؛ یعنی اگر کسی معتقد باشد موجود دیگری واسطه بین بنده و بین خداوند است، ولی واسطه هرچه دارد از خداوند دارد، چنین عقیده‌ای، منافی با توحید نیست؛ زیرا در آن چیزی به عنوان خلاف یگانگی خداوند مشاهده نمی‌شود. البته اگر چنین مطلبی مطابق با واقع و ثبوت نباشد، این مطلبی خلاف واقع و کذب است، اما فرق است بین این که مطلبی خلاف واقع باشد یا خلاف توحید باشد. مثلاً اگر کسی معتقد باشد آب مرطوب نیست این عقیده مخالف با واقع است، اما منافی با توحید نیست، صاحب چنین عقیده‌ای باید به جهت گفتار خلاف واقع توییح شود، اما هرگز خلاف توحید نیست تا آن به جهت خلاف توحید مؤاخذه گردد. پس چنین عقیده‌ای نمی‌تواند عقیده مشرکان باشد.

آقای زنجانی تصور کرده است، همین که یک مطلبی خلاف واقع باشد و خداوند برای آن اجازه صادر نکرده باشد، آن خلاف توحید می‌شود. در حالی که چنین نیست. خداوند در مواردی از اهل کتاب گلیه کرده است که چرا چنین حکمی را به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؛ مثلاً می‌گویند:

خداوند پیه را حرام کرده است و یا بعضی از حیوان‌ها را حرام کرده است، در صورتی که حرام نکرده است، اما به اهل کتاب نگفته است شما با این عقیده از توحید بیرون رفته‌اید، بلکه فرموده است: این کذب و افتراست.

ص: ۱۰۴

فصل سوم اعتقاد مشرکان در باره معاد

نظراتی درباره اعتقاد مشرکان به معاد

اشاره

ص: ۱۰۷

۱- نظر «مجمع البیان» و «کشاف»، این است که مشرکان، معاد را باور داشته‌اند. طبرسی در ذیل آیه «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۱)

گفته است: این آیه در مقام نفی شفاعت است؛ یعنی در روز قیامت کسی برای کسی شفاعت نمی‌کند، مگر به اذن خداوند؛ زیرا مشرکان معتقد بوده‌اند که در قیامت، بت‌ها دارای مقام شفاعت هستند، این آیه، در مقام ردّ عقیده آنان است و شبیه این مطلب را، ذیل آیه «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» گفته است. (۲) همچنین «کشاف» در ذیل آیه مزبور، گفته است: مشرکان به معاد اعتقاد داشته‌اند و یکی از مقام‌هایی که برای بت‌ها قائل بوده‌اند، مقام شفاعت بود.

۲- صاحب «المیزان» می‌گوید: مشرکان عقیده به معاد نداشته‌اند و این

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۶۲، ذیل آیه ۲۵۵ بقره

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۹۸، ذیل آیه ۱۸ یونس

ص: ۱۰۸

بحث را به طور مشروح، در جلد بیستم از «المیزان» (۱)، ذیل آیه «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»، آورده است. چکیده سخن ایشان چنین است: مشرکان، درباره قیامت به چهار گروه تقسیم می‌شدند، که همه آنها در اصل انکارِ معاد، اتفاق نظر داشتند. نگارنده، در اصل این مطلب، که مشرکان منکر قیامت بوده‌اند با صاحب «المیزان» هم عقیده است؛ ولی تقسیم آنها به چند گروه را قبول ندارد. (۲)

جواب از مجمع البیان

پاسخ ایشان، از کلام صاحب «المیزان» روشن می‌شود؛ زیرا آن گونه که در «المیزان» آمده است: «مراد از «هؤلاء شفعاؤنا عندالله»، شفاعت در دنیا، برای رفع گرفتاری و بلایا و جلب خیرات است، نه شفاعت اخروی؛ یعنی بت پرستان معتقد بوده‌اند که بت‌ها؛ در سلسله علل و معلول‌ها و اسباب و مسببات قرار دارند و در امور دنیا تأثیرگذار هستند و اگر مشکلی برای بت پرستان پیش آید، بت‌ها می‌توانند آن را حل کنند. به عبارت دیگر، در اراده خدا تأثیرگذار هستند و اسباب را طبق خواسته خود، محقق می‌سازند. پس وساطت و شفاعت مربوط به امور دنیایی بوده است، نه امور اخروی. و مراد از شفاعت، در تمام آیاتی که سخن از شفاعت شده است، همین است و هیچ ارتباطی به شفاعت اخروی ندارد. به نظر نگارنده، ممکن است بتوانیم میان گفته «مجمع البیان»، (مشرکان

۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۱۵۹

۲- علاقه‌مندان می‌توانند تفصیل این مبحث را، در کتاب خبر مهم (تفسیر سوره نبأ) اثر نگارنده ملاحظه نمایند

ص: ۱۰۹

معاد را باور داشتند) و گفته صاحب «المیزان» (مشرکان معاد را باور نداشته‌اند) را با این بیان جمع کنیم: کلام مشرکان این بوده است که معادی در کار نیست؛ اما به فرض اینکه معادی هم باشد، بت‌ها در قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد. و مقصود از «هؤلاء شفاعتنا عند الله» شفاعت اخروی باشد، اما به صورت مفروض؛ یعنی بر فرض که قیامتی باشد، بت‌ها پیش خداوند شفیع ما هستند و تا بت را داریم، غم نداریم! التزام به این سخن بُعدی ندارد و می‌توان در این باره به این آیه استشهاد کرد:

«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ» (۱)

؛ «و گمان نمی‌کنم قیامت بر پا شود؛ (و به فرض که قیامتی باشد) هرگاه به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداش‌های نیک است.»

مشرکان و انکار معاد

اشاره

گرچه آیات مربوط به انکار معاد، توسط مشرکان بسیار است؛ ولی ما برای رعایت اختصار به یک آیه بسنده می‌کنیم و علاقه‌مندان بحث را، به اصل کتاب ارجاع می‌دهیم:

«يَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ* قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ* لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۲)

؛ «(نه)، بلکه آنان نیز مثل آنچه

۱- فصلت: ۵۰

۲- مؤمنون: ۸۱-۸۳

ص: ۱۱۰

پیشینان گفته بودند، گفتند. آنها گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان‌هایی (پوسیده) شدیم، آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده؛ این فقط افسانه‌های پیشینان است.»

وجه استدلال:

آیات قبل و بعد، بدون تردید مربوط به مشرکان است. ضمیر «قالوا» نیز به مشرکان برمی‌گردد. پس سخن مشرکان، نفی معاد بوده است و عقیده به معاد را افسانه می‌پنداشتند. این آیه به صراحت دلالت می‌کند بر اینکه عقیده مشرکان، نفی معاد بوده است. (۱)

۱- می‌توانید برای تحقیق بیشتر به این آیات مراجعه کنید: یونس: ۳-۴؛ رعد: ۳۶؛ قصص: ۸۸؛ عنکبوت: ۶۴؛ یس: ۷۸-۷۹. صافات: ۱۵-۲۴ و ۵۲. ق: ۳. واقعه: ۴۶؛ فصلت: ۶-۷؛ توبه: ۵۴؛ شوری: ۷ و ۱۳؛ مدثر: ۴۰-۴۷

ص: ۱۱۱

فصل چهارم مناسک مشرکان

انگیزه انجام مناسک

ص: ۱۱۳

قبل از ورود به بحث، تذکر یک نکته لازم است و آن اینکه مشرکان، مناسک را به انگیزه بت انجام می‌دادند؛ یعنی اگر ما اسمی از مناسک بت پرستان می‌بریم، مقصود، آن مناسکی است که آنها به قصد بت پرستی و اظهار علاقه به بت انجام می‌دادند. هرچند این بحث دارای ادله فراوانی است که از لابه‌لای مباحث روشن می‌شود؛ ولی یکی از ادله آن، آیات ذیل است:

«قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنَّ صِيَالَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (۱)

؛ «بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آئینی پا برجاست (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آیین ابراهیم که از آیین‌های خرافی روی گرداند، و از مشرکان نبود. بگو:

نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده‌ام؛ و من نخستین مسلمانم.»

۱- انعام: ۱۶۱-۱۶۳

ص: ۱۱۴

از جمله: «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، استفاده می‌شود که ابراهیم علیه السلام جزء مشرکان نبوده است. به پیامبر دستور می‌دهد، همانند ابراهیم، دارای دین حنیف باشد و تمام مناسک را، اعم از نماز، مناسک حج، زنده بودن و مرگ خود را برای خداوند یگانه قرار دهد. این نشان می‌دهد که جبهه مخالف پیامبر که مشرکان باشند، مناسک آنان برای خدای یگانه نبوده است؛ بلکه برای بت‌ها بوده است.

گویا شاخص پیامبر با مشرکان، در این است که مشرکان، اعمال را برای بت‌ها انجام می‌دادند، ولی پیامبر برای خدا انجام می‌داد.

نمونه‌هایی از مناسک مشرکان

اشاره

مشرکان، آداب، مراسم، عبادات و مناسکی ویژه داشتند که برای بت‌ها انجام می‌دادند. در اینجا به بیان نمونه‌هایی از مناسک مشرکان، می‌پردازیم:

الف: ذبح حیوانات، با نام بت

مشرکان حیوانات را با نام بت سر می‌بردند و شاید یکی از فلسفه‌های دستور اسلام مبنی بر واجب بودن ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوان، مقابله با مناسک غلط بت‌پرستان بوده است. لازم به ذکر است، اصل اینکه ذبح حیوان با نام بت است روشن است، ولی جزئیات آن که با نام کدام بت بوده است؛ آیا با نام بت بزرگ، یا بت قبیله و یا بت محله بوده است، روشن نیست. از جمله آیاتی که بر این آیین مشرکان، دلالت دارد، این آیه است:

ص: ۱۱۵

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ...» (۱)

؛ «گوشت مردار، خون، گوشت خوگ، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگر مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آنکه (به موقع به آن حیوان برسید، و) آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بت‌ها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است.»

وجه استدلال:

این آیه در مقام شمارش خوردنی‌های حرام است. یکی از آنها، «ما اهلّ لغير الله» است؛ یعنی حیوانی که با نام غیر خدا ذبح شده است. «اهلال» در لغت، به معنای «رفع الصوت» است؛ یعنی چیزی را با صدای بلند گفتن. هنگامی که نوزاد، از مادر متولد می‌شود، اولین صدای او را اهلال می‌گویند. شاید اطلاق «اهلال» برای ذبح حیوان، با نام بت از آن جهت بوده است که مشرکان به هنگام ذبح، با صدای بلند، نام بت را ذکر می‌کردند.

ب: سر بریدن حیوانات، برای تقرب به بت‌ها

یکی از مراسم ویژه مشرکان، قربانی کردن حیوان جهت تقرب به بت‌ها بوده است. از این آیه می‌توان این مطلب را استفاده کرد:

ص: ۱۱۶

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ...».

شاهد ما جمله «مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» است.

توضیح آنکه: برای «مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ»، چند معنا نقل شده است:

۱- حیوانی که با یاد بت، ذبح شده است.

۲- حیوانی که برای تقرب به بت‌ها ذبح شده است. «علی» در این وجه، به معنای «لام» است؛ یعنی «ذبح للنصب».

«النُّصُبُ»: جمع «نصاب». مراد یکی از این دو معناست:

۱- بت‌هایی که از سنگ ساخته شده بودند.

۲- سنگ‌هایی که در اطراف کعبه می‌گذاشتند. (۱) وجه استدلال:

اگر در معنای «ما ذبح علی النصب»، احتمال اول را انتخاب کنیم، این آیه دلیل بر سر بریدن حیوانات، با نام بت است و اگر احتمال دوم را بپذیریم، دلیل بر سر بریدن حیوانات، برای تقرب به بت‌ها خواهد بود. در «مجمع البیان»، اضافه کرده است که بعد از سر بریدن قربانی، خون آن را برای تبرک به بت‌ها می‌مالیدند.

۱- تفسیر علیین، ص ۱۰۷، (تألیف نگارنده)

ج: تقسیم زراعت و حیوانات، میان خدا و بت‌ها

آیه زیر بر این مطلب دلالت دارد:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (۱)

؛ «آنها [/ مشرکان] سهمی از آنچه خداوند از زراعت و چهارپایان آفریده، برای او قرار دادند، (و سهمی برای بت‌ها) و به گمان خود گفتند: این مال خداست؛ و این هم مال شرکای ما [/ یعنی بت‌ها] است. آنچه مال شرکای آنها بود، به خدا نمی‌رسید؛ ولی آنچه مال خدا بود، به شرکای‌شان می‌رسید. (آری اگر سهم بت‌ها با کمبودی مواجه می‌شد، مال خدا را به بت‌ها می‌دادند، اما عکس آن را مجاز نمی‌دانستند). چه بد حکم می‌کنند.»

توضیح:

«جَعَلُوا لِلَّهِ...»، عدل دیگری دارد که به خاطر روشن بودن آن، حذف شده است؛ یعنی «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِنَ النَّصِيبِ».

در توضیح آیه چند وجه گفته شده است: ۱- مشرکان یک زمین را به نیت خدا و زمین دیگری را به نیت بت‌ها زراعت می‌کردند، اگر زراعت منسوب به خدا، محصول خوبی می‌داد به خلاف محصول بت‌ها، بخشی از محصول خدا را برای مصارف بت‌ها مصرف می‌کردند و می‌گفتند: خدا

ص: ۱۱۸

بی‌نیاز است. ۲- اگر از آن چیزی که برای بت‌ها قرار داده بودند، وارد در سهم خدا می‌شد، آن را جدا کرده و به بت‌ها برمی‌گرداندند و اگر به عکس بود، به حال خود رها می‌کردند و می‌گفتند: خدا بی‌نیاز است.

چهارپایان را نیز بین خدا و بت‌ها تقسیم می‌کردند.

«الْحَرْثِ»: زراعت. «الْأَنْعَامِ»: شتر و گاو و گوسفند. (۱)

د: عبادت و درخواست از بت‌ها

یکی از مراسم و مناسک بت‌پرستان، عبادت و کرنش در برابر بت‌ها و دراز کردن دست نیاز به سوی آنها بوده است. لازم به ذکر است که خواندن بت‌ها، معنایی همسان با عبادت بت‌ها دارد که بعداً توضیح آن خواهد آمد.

پیش از ورود به بحث، لازم است معنای عبادت روشن گردد، البته تفصیل سخن در معنای عبادت، در بحثی مستقل خواهد آمد؛ اما به طور اجمال: به نظر ما عبادت، عبارت است از «مطلق خضوع و تذلل». در این تعریف، قید اضافه‌ای ملاحظه نشده است.

در قرآن، آیات فراوانی در این رابطه به چشم می‌خورد که ما به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

آیه اول:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا

ص: ۱۱۹

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ* وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱)

؛ «بگو: ای مردم! اگر در عقیده من شک دارید، من آنهایی را که جز خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم، تنها خداوندی را پرستش می‌کنم که شما را می‌میراند؛ و من مأمورم که از مؤمنان باشم. (و به من دستور داده شده که:) روی خود را به آیینی متوجه ساز که از هر گونه شرک، خالی است؛ و از مشرکان مباش! و جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود.»

روشن است که مراد از «النَّاسُ»، مشرکان است؛ زیرا هم در آیه ۱۰۴ فرموده است: «تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ» و هم در آیه ۱۰۵ آمده است: «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

آیه ۱۰۴، صراحت دارد که مشرکان، بت‌ها را که غیر خدا بودند، عبادت می‌کردند. در آیه ۱۰۶، با تعبیر «لا تدع من دون الله»، نهی از عبادت کرده است؛ چون- همان طور که در ابتدای بحث اشاره شد- خواندن بت یا عبادت آن، دارای معنای واحد است.

آیه دوم:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ* وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ* وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ* لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (۲)؛ «بگو: ای کافران! آنچه را شما

۱- یونس: ۱۰۴-۱۰۶

۲- کافرون: ۱-۶

ص: ۱۲۰

می‌پرستید، من نمی‌پرستم. و نه شما آنچه را من می‌پرستم می‌پرستید، و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم و نه شما آنچه را من می‌پرستم، پرستش می‌کنید؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم.»
این سوره صراحت دارد که کفار و مشرکان، بت را عبادت می‌کردند.

فصل پنجم ویژگی‌های بت‌پرستی و مشرکان

بت‌پرستی، آیین بی‌منطق

ص: ۱۲۳

به راستی، بت پرستان بر آیین خود چه دلیلی داشته‌اند؟! آیا دلیل عقلی و نقلی داشته‌اند؟! از آیات قرآن، فهمیده می‌شود که آنها فاقد هر گونه دلیل عقلی و نقلی بوده‌اند، خواه در اعتقادات و خواه در مناسک. در یک کلمه می‌توان گفت: آیین بت پرستی، یک آیین من درآوردی است که بر پایه وهم و خیال، بنا شده است و به هیچ کتاب آسمانی و یا دلیل عقلی، مستند نیست. برای روشن شدن مدعا به چند آیه تمسک می‌جوئیم (۱):

آیه اول:

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ * قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ * قُلْ هَلْ مِنْكُمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (۲)

؛ «به زودی

۱- برای تحقیق بیشتر به اصل کتاب مراجعه فرمایید و آیات مربوط به این بحث، عبارتند از: انعام: ۸۱ و ۱۰۰ و ۱۳۳-۱۴۴؛ احقاف:

۴؛ مؤمنون: ۱۱۷؛ اعراف: ۳۳ و ۷۱

۲- انعام: ۱۴۸-۱۵۰

ص: ۱۲۴

مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند: اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما؛ و نه چیزی را تحریم می‌کردیم. کسانی که پیش از آنها بودند نیز، همین گونه تکذیب می‌کردند؛ و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید که آن را به ما نشان دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید، و تخمین‌های نابجا می‌زنید. بگو: دلیل رسا (و قاطع) برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد). و اگر بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می‌کند. ولی چون هدایت اجباری بی‌ثمر است، این را نمی‌کند. بگو:

گواهان خود را که گواهی می‌دهند خداوند اینها را حرام کرده است، بیاورید! اگر آنها (به دروغ) گواهی دهند، تو با آنان (همصدا نشو؛ و) گواهی نده، و از روی هوا و هوس، کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائل‌اند، پیروی مکن.»

بخش‌هایی از این آیات، بی‌منطق بودن آیین بت‌پرستان را گوشزد می‌کند:

۱- «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا؟» یعنی آیا شما مدرکی دارید؟

یعنی شما بر آیین خود مدرکی ندارید و آن را بر دروغ استوار کرده‌اید که می‌گویید خداوند دستور بت‌پرستی داده است.

۲- «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»؛ یعنی آیین شما مستند به ظن و گمان است.

۳- «وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»؛ یعنی آیین شما بر فرض و حدس استوار

ص: ۱۲۵

است و مطابق با دلیل نیست.

۴- «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»؛ یعنی دلیل رسا، از آن خداوند است و شما دلیل ندارید.

۵- «قُلْ هَلْ مِمَّ شُهَدَاءُكُمْ...»؛ یعنی اگر راست می‌گویید، شاهدان خود را بیاورید (شاهد ندارید) و در صورتی که شاهد بیاورید یقیناً آن‌ها اهل دروغ هستند.

آیه دوم:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» (۱)

؛ «آنها غیر از خداوند، چیزهایی را می‌پرستند که او هیچ‌گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی را که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یآوری نیست.»

آیه سوم:

«وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ* أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ* بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ* قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۲)

؛ «آنان گفتند: اگر

۱- حج: ۷۱

۲- زخرف: ۲۰-۲۴

ص: ۱۲۶

خداوند رحمان می‌خواست ما آنها را پرستش نمی‌کردیم. ولی به این امر هیچ گونه علم و یقین ندارند و چیزی جز دروغ نمی‌گویند. یا این که ما کتابی پیش از این به آنان داده‌ایم و آنها به آن تمسک می‌جویند؟! بلکه آنها می‌گویند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز به پیروی از آنها هدایت یافته‌ایم و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انداز کننده‌ای نفرستادیم؛ مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: و ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آیینی هدایت‌بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید، آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید)؟! گفتند: آری! ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید کافریم.»

از این آیات استفاده می‌شود که بت‌پرستان، صرفاً با تقلید کورکورانه از نیاکان خود، آیین بت‌پرستی را برگزیده بودند و هیچ استدلال و منطقی بر آن نداشتند.

بت‌پرستی خیال‌خام

از مجموع بحث‌های گذشته، روشن شد که آیین بت‌پرستی، به جز یک سلسله اوهام، چیز دیگری نیست و مبتنی بر هیچ دلیل عقلی و نقلی نیست.

از این اوهام، در آیات قرآن، گاهی به «زعم» (خیال) و گاهی به «پیروی از ظن» و مانند آن، تعبیر شده است. از باب نمونه به چند آیه اشاره می‌شود:

آیه اول:

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» (۱)

؛

ص: ۱۲۷

«روزی را (به خاطر بیاورید) که خداوند آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: کجا هستند همتایانی که برای من می‌پنداشتید؟!»

آیه دوم:

«أَلَا- إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»

(۱)

؛ «آگاه باشید تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند از آن خدا می‌باشند. و آنها که غیر خدا را همتای او می‌خوانند، (از منطق و دلیلی) پیروی نمی‌کنند؛ آنها فقط از پندار بی‌اساس پیروی می‌کنند؛ و آنها دروغ می‌گویند.»

در این دو آیه از عقاید بت‌پرستان به «زعم»، تعبیر کرده است که مراد از زعم، همان خیال، وهم و پندار است.

هر چند آیات زیادی به این مضمون در قرآن است (۲)، اما همین چند آیه در بیان موهوم بودن آیین بت‌پرستی، کافی است. داستان بت‌پرستان در گرفتار شدن به وهم و خیال، همانند آن چوپانی است که یک ظرف بلورین روغن داشت و در گوشه‌ای نشسته بود. در عالم اوهام مطالبی را با هم ردیف می‌کرد. او با خود می‌اندیشید که این روغن را می‌فروشم و گوسفندانی را با آن خریداری می‌کنم. گوسفندان زاد و ولد می‌کنند و صاحب گله و ثروت کلان می‌شوم. آن گاه به خواستگاری دختر شاه می‌روم و با او ازدواج می‌کنم. بعد از ازدواج، چنانچه همسرم از فرمان من

۱- یونس: ۶۶

۲- این مضمون در سوره‌های: اسراء: ۵۶؛ انبیاء: ۵۲-۷۰؛ قصص: ۶۲، ۷۴-۷۵؛ سبأ: ۲۲؛ صافات: ۱۴۶-۱۵۷؛ کهف: ۵۱؛ مریم: ۴۲؛

نجم: ۱۹-۳۰ و ملک، آیه ۲۰ آمده است

ص: ۱۲۸

سرپیچی کرد، با همین به سرش می‌زنم. ناگهان ظرف را به زمین کوبید. ظرف شکست و روغن به زمین ریخت. او هم از عالم و هم بیرون آمد.

آری! کسی که دچار و هم می‌شود، خیلی از مطالب موهوم را در ذهن می‌پروراند. خدا را همانند مخلوقات می‌پندارد و برای او فرزند و همسر می‌پندارد و اعضایی همانند مخلوقات، برای او قرار می‌دهد. (۱) انسانی که خیالاتی شد منتظر یک هشدار است تا از عالم خیال بیرون بیاید و واقعیت‌ها را درک کند. از این روست که مشرکان، هنگامی که در دریا گرفتار طوفان می‌شدند، موحد می‌شدند؛ چون از خیالات خارج می‌شدند و هنگامی که احساس خطر می‌کردند به فطرت‌های پاک خویش، باز می‌گشتند.

توحید مشرکان، در شرایط بحرانی

شرایط بحرانی؛ همانند تلنگری بر مغزهای خفته آنان بود تا آنها را بیدار کند؛ ولی مع‌الأسف با برطرف شدن بحران و عادی شدن زندگی، دوباره دچار اوهام می‌شدند. آیاتی چند بر این مطلب دلالت دارد که ما به یک آیه بسنده می‌کنیم (۲):

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۳)

؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)، اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند.»

۱- توضیح بیشتر آن، در علل بت‌پرستی از خطبه اشباح نهج البلاغه، خواهد آمد

۲- علاقه‌مندان می‌توانند به سوره انعام، آیه ۴۰-۴۱ و یونس، آیه ۲۲-۲۳، مراجعه فرمایند

۳- عنکبوت: ۶۵

ص: ۱۲۹

«مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ یعنی موحد می‌شوید و بت‌ها را کنار می‌گذارید.

فطرت مشرکان

از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند متعال، برای زدودن اوهام و بیدار نمودن فطرت‌های خفته، از ابزارهای مختلفی بهره جسته است. در قرآن، آیات بسیاری است که چگونگی آفرینش خداوند را به صورت واضح ترسیم کرده است تا هر صاحب اندیشه‌ای را، به فطرت خود واقف سازد و او را از عالم وهم و خیال، خارج سازد. آیات مربوط به این موضوع، فراوان است که ما به ذکر چند آیه، اکتفا می‌کنیم:

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)

؛ «خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما، در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند، آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند، شرح می‌دهیم.»
مراد از «مِنْ أَنْفُسِكُمْ»، انسان آزاد است در برابر عبد؛ یعنی از میان خود شما، که آزاد هستید و دارای برده هستید، مثال می‌زند که آیا شما بردگان

ص: ۱۳۰

خویش را در امور مالی خود، دخیل می‌کنید؛ هرگز. «مِنْ» در «مِنْ شُرَكَاءَ» زاید و مفید تأکید است.

در «مجمع البیان»، در باره شأن نزول این آیه، از سعید بن جبیر نقل کرده است که تلبیه مشرکان، چنین بوده است:

«لَبِیکَ اللَّهُمَّ لَبِیکَ، لا شَرِیکَ لَکَ الاَّ شَرِیکاً هُوَ لَکَ تَمَلِکَهُ وَ ما مَلِکَ؛ اجابَت می‌کنم تو را، خدایا تو هیچ شریکی نداری. جز یک

شریک که آن شریک مملوک تو است و هر آنچه دارد از آن تو است».

یعنی مالک آن شریک و اموال او، تو هستی.

آیه در مقام ردّ تلبیه مشرکان است که چگونه می‌شود خداوند، دارای شریکی باشد که وجود شریک و دارایی آن از خداست.

خداوند برای روشن کردن این عقیده باطل، مثال زده است که آیا می‌شود بردگان شما، در اموالتان با شما شریک باشند؟ آیا شما از

بردگان خود، همانند شریکان واقعی، هراسی دارید؟ مسلماً چنین نیست. پس همان گونه که بردگان شما نمی‌توانند شریک شما

باشند، مخلوقات خدا نیز، نمی‌توانند شریک خدا باشند.

از شأن نزول، فهمیده می‌شود که افق فکر بت پرستان، تا چه حد پایین بوده است که از طرفی معتقد بوده‌اند که خداوند شریک دارد

و از طرفی شریک او را مخلوق او و تمام دارایی او را از آن خدا می‌دانستند.

ضعف‌بها

خداوند متعال، در یک سلسله از آیات، در صدد روشن کردن ضعف و عجز‌بها، نسبت به انجام کوچک‌ترین کار است، تا

فطرت بت پرستان

ص: ۱۳۱

بیدار گردد و از عالم خیال خارج شوند. برای تکمیل بحث قبل در این باره چند آیه را ذکر می‌کنیم:
آیه اول:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْنَاهُم الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ» (۱)

؛ «ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که- غیر از خدا- می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند برای این کار دست به دست هم دهند؛ و هرگاه مگسی چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند. هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).»

«ضُرِبَ مَثَلٌ»، به دو معنی آمده است: ۱- بر ما لازم شده، مثلی بزنیم، پس مثل را بشنوید. ۲- «ضرب لی مثل»؛ یعنی برای من (خدا) شبیه و مثلی از بت‌ها قرار داده‌اند. (۲) این آیه به روشنی، ضعف بت‌ها را نمایان کرده است؛ یعنی می‌خواهد بگوید: موجودی که در برابر مگسی عاجز است، چگونه می‌تواند شریک خداوند قادر مطلق باشد، هیچ تناسبی بین این دو شریک نیست. به راستی بیانی گویاتر از این می‌توان پیدا کرد، تا نهان خفته بت پرستان را بیدار کند؟ در آیه بعد آمده است:

۱- حج: ۷۳

۲- تفسیر علین، ص ۳۴۱

ص: ۱۳۲

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۱)

؛ «خدا را آن گونه که باید بشناسند، نشناختند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

گویا این آیه، از در گلایه می‌گوید: خدا را به عظمت نشناختند و موجودات ضعیف‌تر از مگس را با آن هم‌تراز کردند؛ در حالی که او صاحب قدرت شکست‌ناپذیر است.

آیه دوم:

«قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (۲)

؛ «بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌کشایند؛ چرا که آنها به

اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریک‌اند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند.»

در «کشاف» آمده است: تقدیر «زَعَمْتُمْ» چنین است: «زعمتموهم الهه»، «هم» که مفعول به اول و «الهه» که مفعول به دوم است، حذف شده‌اند؛ یعنی شما کسانی را بخوانید که تصور می‌کنید، خدایان شما هستند.

«شُرک»، به معنای نصیب و بهره است.

«وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ»؛ یعنی از ناحیه بت‌ها، برای خدا یآوری نبود.

آیات دیگری نیز در این باره هست. (۳)

۱- حج: ۷۴

۲- سبأ: ۲۲

۳- مانند: اعراف: ۱۹۷؛ انبیاء: ۵۲-۷۰؛ عنکبوت: ۴۳-۴۴، رعد: ۱۴

ص: ۱۳۳

فصل ششم علل بت پرستی

عدم شناخت خدا

ص: ۱۳۵

یکی از علل بت‌پرستی، نشناختن صحیح خدا و مساوی دانستن خدا، با مخلوق است. از تعدادی از آیات استفاده می‌شود که مشرکان خدا را همانند مخلوق می‌دانستند و برای خدا، فرزند و همسر قرار داده بودند؛ یهود، عزیز را فرزند خدا و نصارا، مسیح را فرزند خدا می‌دانستند.

بت‌پرستان نیز، فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند و حتی همسر نیز برای او قرار داده بودند؛ چنان‌که از آیه «مَا اتَّخَذَ صَاحِبُهُ وَ لَا وُلْدًا» (۱)

و سوره توحید، استفاده می‌شود.

علی علیه السلام، جهالت و عدم شناخت مشرکان را، بسیار عالی توضیح داده است:

«خداوندا! شهادت می‌دهم، آن کس که تو را به مخلوقات تشبیه می‌کند و برای تو همانند آنها، اعضای مختلف و مفاصل بهم پیوسته که بر فرمان حکمت، در لابه‌لای عضلات پنهان گشته قائل می‌شود، هرگز در اعماق ضمیر خود، تو را نشناخته و یقین به این حقیقت در درون جان او قرار نگرفته؛ که هرگز شبیه و نظیری برای تو نیست.

و گویا بیزاری پیروان (گمراه را در قیامت) از رهبران خود را نشنیده‌اند که می‌گویند: به خدا سوگند! ما در گمراهی آشکار بودیم

ص: ۱۳۶

که شما را با پروردگار جهانیان، مساوی می‌شمردیم. دروغ گفتند آنان که تو را به بت‌های خود تشبیه نمودند و با اوهام و خیالات خود، لباس صفات مخلوقین را به تو پوشاندند، در عالم پندار خویش، تو را همچون اجسام، تجزیه کردند، و هر یک با سلیقه شخصی خود، به مخلوقاتی که قوای گوناگون دارد، مقایسه کردند. گواهی می‌دهم آنان که تو را با چیزی از مخلوق مساوی بشمردند تو را عدل دیگران قرار داده‌اند و آن کسانی که تو را با دیگران مساوی قرار دادند به گفته آیات محکمات و شهادت دلائل روشنت، کافر هستند. تو همان خدای نامحدود هستی که در مسیر وزش افکار، در کیفیت خاصی قرار نگیری تا به تصور آنها آیی و محدود شوی». (۱) در این خطبه، حضرت علی علیه السلام با بیانی روشن، توضیح داده است که بت‌پرستان، به خاطر عدم معرفت درست، خداوند را همردیف و همانند مخلوقات دانسته و با عقل‌های ناقص خویش، برای خدا اعضا و مفاصلی همانند مخلوق، قرار داده‌اند.

حضرت در بخش دیگری از این خطبه می‌فرماید:

«ای پرسشگر از صفات خداوند، درست به آنچه که قرآن، از صفات خداوند بیان می‌کند بنگر و به آن اقتدا کن، و از نور هدایتش بهره گیر... و به همین مقدار اکتفا کن! و عظمت خدای سبحان را با مقیاس عقل خود، اندازه مگیر که هلاک خواهی شد. او قادری است که اگر نیروی افکار و عقول برای درک اندازه قدرتش به کار افتد، و افکار بلند اندیشمندان که مبرای از خطر و سوسه‌هاست، برای فهم عمیق

۱- ترجمه گویا و فشرده نهج البلاغه، امامی و آشتیانی، ج ۱، ص ۲۳۰، خطبه اشباح

ص: ۱۳۷

غیب‌های ملکوتش، به جولان در آید، و قلب‌های مملو از عشق مشتاقان، برای پی بردن به کیفیات اوصافش، به سختی به کوشش پردازند، و عقل‌ها به گونه‌ای وصف‌ناشدنی، در به دست آوردن علم ذاتی‌اش از راه‌های بسیار باریک گام بردارند، دست رد به سینه همه آنها می‌گذارد، در حالی که در تاریکی غیب، برای خلاصی خود، به خداوند سبحان پناه می‌برند، و اعتراف می‌کنند که هیچ یک، قادر به درک کنه ذاتش نخواهند بود).

از فرمایش حضرت، دو نکته استفاده می‌شود:

۱- کسی که خدا را آن گونه که مقتضای ارشاد پیامبران و امامان است، بشناسد، نمی‌تواند معتقد به شریک، برای خداوند باشد. خلاصه اگر کسی معتقد باشد که آفرینش زمین و آسمان و آنچه در آنها است، از آن خداوند است، حتی بت‌ها مخلوق خداوند هستند، با این اعتقاد چگونه می‌تواند بپذیرد که خداوند، شریک و هم‌تا دارد و آن هم‌تا نیز از مخلوقات خود اوست. نمی‌توان میان این دو عقیده را جمع کرد.

۲- با توجه به نکته اول و با توجه به این که، مشرکان قائل بودند که آفرینش آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است، از آن خداوند است: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه مشرکان قائل به شریک بودند؟ جواب این سؤال در جمله: «اذ شُهِوَكُ بَاصْنَامِهِمْ»، (در خطبه اشباح) آمده است؛ یعنی ریشه اعتقاد آنان در شرک، ناشی از این توهم بوده که خداوند، همانند مخلوقات است و همان طور که دو مخلوق، می‌توانند شریک هم باشند، خداوند نیز می‌تواند با مخلوق دیگری، در امور عالم شریک باشد.

ص: ۱۳۸

هواپرستی

از آیات استفاده می‌شود که یکی دیگر از علل بت پرستی، پیروی از هوای نفس بوده است. آیه زیر بر این مطلب دلالت دارد:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (۱)؛ «اینها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نام‌های بی محتوا و اسم‌هایی بی مسما)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمان‌های بی اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند، در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.»

تقلید کورکورانه، از پدران

از آیات بسیاری استفاده می‌شود که بت پرستان، به خاطر پیروی کورکورانه، از پدران خود و پیروی از سنت بزرگان خود، عقیده به شرک داشته‌اند. به آیه‌ای در این زمینه، اشاره می‌شود:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (۲)

؛ «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم. آیا حتی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند؟)!»

۱- نجم: ۲۳؛ همچنین مراجعه شود به: انعام: ۵۶

۲- لقمان: ۲۱

ص: ۱۳۹

فصل هفتم برخی گروه‌های مشرکان

اشاره

ص: ۱۴۱

در این بحث، به بعضی از گروه‌های مشرکان که در قرآن به آن‌ها اشاره شده، خواهیم پرداخت؛ البته غرض ما پرداختن به تمام جوانب بحث نبود، بلکه توضیح دادن معنای شرک بود؛ اما به خاطر ارتباط بحث شرک با مشرکان، به بعضی از گروه‌های مشرکان، اشاره می‌کنیم:

گروه اول: گوساله پرستان

بنی اسرائیل گوساله پرست بودند. آیه زیر بر این مطلب، دلالت دارد:

«ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا» (۱)

؛ «سپس گوساله (سامری) را پس از آن همه دلایل روشن که برای آنها آمده، (به خدایی) انتخاب کردند؛ ولی ما از آن در گذشتیم (و عفو کردیم) و به موسی، برهان آشکاری دادیم.»

هرچند این آیه، به صراحت نگفته: «اتخذوا العجل الها»؛ اما مفسرین گفته‌اند: گوساله را به عنوان «اله» انتخاب کردند. در «مجمع البيان» چنین آمده است: «اتخذوا العجل، ای عبده واتخذوه الها؛ گوساله را پرستش کردند

ص: ۱۴۲

و به عنوان خدا قبول کردند». در «المیزان» چنین آمده است: «این پرستش بت بوده است و گوساله را به عنوان بت انتخاب کرده بودند.»

گروه دوم: عیسی پرستان و مریم پرستان

افرادی بوده‌اند که هم عیسی و هم مریم را می‌پرستیدند که این آیه، بر این مطلب دلالت می‌کند:

«وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (۱)

؛ «یاد آور آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! او می‌گوید: منزه‌ی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی. تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی. و من از آنچه در ذات (پاک) توست آگاه نیستم. به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری.»

از این آیه استفاده می‌شود که نصارا اعتقاد به «اله» بودن عیسی و مریم داشته‌اند؛ زیرا بر آن دو، اطلاق اله شده است. در المیزان آمده است: «مراد آیه این است که علاوه بر خدا، عیسی و مریم را به عنوان اله انتخاب کرده‌اند، نه این که عیسی و مریم را اله انتخاب

ص: ۱۴۳

کرده و خدا را رها کرده‌اند. به عبارت دیگر، گویا از «من دون الله»، بعضی تصور کنند که مسیحیان، خدا را کنار گذاشته و فقط عیسی و مریم را اله انتخاب کرده‌اند؛ ولی مقصود این نیست، بلکه مقصود آن است که علاوه بر این که خدا را اله می‌دانید؛ دو نفر دیگر را نیز اضافه کرده‌اید که همان اقانیم ثلاثه است.» (۱) در مجمع البیان آمده است: «این سؤال مطرح است که از نصارا، هیچ گروهی مریم را نمی‌پرستیدند و او را به عنوان اله نمی‌شناختند، پس چگونه در قرآن آمده است که مریم را می‌پرستیدند؟ ممکن است دو جواب داده شود: در میان نصارا، گروهی مریم پرست بوده‌اند و به نام مریمیه شناخته می‌شدند که این مطلب را شیخ طوسی نقل کرده است.» (۲) در المیزان - بعد از نقل سخن شیخ طوسی درباره وجود گروه مریمیه - از تفسیر «المنار» نقل کرده است که مریم، در تمام کلیساها مورد پرستش بوده و این مورد اتفاق بوده است؛ ولی بعد از گذشت چند قرن از ظهور اسلام، «پروتستان‌ها» از پرستش مریم امتناع ورزیدند؛ اما «کاتولیک‌ها» به پرستش او ادامه داده و به آن افتخار می‌کردند. در ابتدا هر دو گروه، مریم را می‌پرستیدند و مجسمه او را در معابد خویش قرار داده و در برابر آن خضوع می‌کردند.

گروه سوم: جن پرستان

برای این گروه از مشرکان می‌توان به آیه ۱۰۰ سوره انعام:

۱- المیزان، ج ۶، ص ۲۴۳

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۸

ص: ۱۴۴

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ»؛ «آنان برای خدا، همتیانی از جن قرار داده‌اند، در حالی که خداوند همه آنها را آفریده است.»
 اشاره کرد. در توضیح این آیه باید گفت:

«خَلَقَهُمْ»: در این که مرجع ضمیر «هم»، چه کسانی هستند، سه احتمال در «مجمع‌البیان» آمده است:

احتمال اول: بت پرستان؛ یعنی مشرکان، برای خداوند شریکانی از جن قرار دادند، در حالی که خدا، مشرکان را آفریده است. بنابراین احتمال، غرض آیه این می‌شود که بر مشرکان لازم بود از خدا پیروی کنند؛ چون خالق آنان بود، اما آنان به دنبال بت‌ها رفتند.

احتمال دوم: مرجع ضمیر، جن باشد؛ یعنی «خلق الجن»؛ یعنی مشرکان برای خدا همتیانی از جن قرار دادند، در حالی که جن مخلوق خدا است.

غرض این است که وقتی چنین است، چگونه آنان جن می‌پرستند و جن را همتای خدا می‌دانند، مگر می‌شود مخلوق را شریک خالق قرار داد.

احتمال سوم: مرجع ضمیر، هم مشرکان و هم جن‌ها باشد؛ یعنی خداوند، تمام انسان‌ها، جن‌ها، پرستش‌کنندگان و پرستش‌شوندگان را آفریده است. این احتمال بهتر از دو احتمال دیگر است.

«الجن»: مراد از جن چیست؟ در «مجمع‌البیان» دو احتمال آمده است:

احتمال اول: مراد از جن، فرشتگان است؛ زیرا «جن» به معنای ناپیدا و مخفی است و فرشتگان نیز از دیدگان ناپدید هستند. (۱)

۱- به جنین هم که مستور است، اطلاق جن شده است: «هُيُوْا اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَأَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاِذْ اَنْتُمْ اَجِنَّةٌ فِيْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ»؛ «خداوند به شما آگاه است در حالی که شما را از زمین پدید آورد و در حالی که در شکم مادرانتان مستور بودید.» (نجم: ۳۲)

ص: ۱۴۵

احتمال دوم: مراد، جنّ معروف است. برای تأیید این احتمال، می‌توان از آیه زیر کمک گرفت:

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (۱)

؛ «و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند.»

در تفسیر این آیه چنین آمده است: یک اعرابی به هنگام سفر در شب وقتی وارد بیابانی می‌شد؛ می‌گفت: پناه می‌برم به عزیز این

بیابان، از شرّ سفیهان و نادانان قوم آن عزیز! و این بدان سبب بود که اعتقاد داشتند که جن، حافظ آنان است.

این آیه می‌تواند قرینه باشد که مراد از «شُرَكَاءَ الْجِنِّ»، در آیه مورد بحث، جنّ معروف باشد و اینکه اعتقاد به ربوبیت جن، در میان

مشرکان بوده است.

علت نصب «الجنّ»: در وجه منصوب بودن «الجنّ»، دو احتمال داده‌اند:

۱- «الجنّ»، مفعول اول و «شُرَكَاءَ»، مفعول دوم برای «وَجَعَلُوا» باشد؛ یعنی: مشرکان، جن را برای خدا همتیانی قرار داده‌اند.

۲- «شُرَكَاءَ»، مفعول و «الجنّ»، بدل از «شُرَكَاءَ» باشد؛ یعنی: «جعل المشركون شركاء لله للجنّ»؛ مشرکان، برای خدا شریکانی قرار

داده‌اند که آنها عبارتند از جن.

ص: ۱۴۶

فصل هشتم انواع شرک

شرک در ربوبیت

ص: ۱۴۷

ص: ۱۴۹

مقصود از شرک در ربوبیت، این است که مشرک، معتقد به موجود دیگری در ردیف خداوند باشد که در جهان هستی تأثیرگذار است و در تدبیر جهان، موجود دیگری (به جز خداوند) نقش دارد. پیش از این در «شرک طولی و عرضی»، به طور مشروح و با دلایل فراوان، ثابت کردیم که مشرکان بر این عقیده بوده‌اند که بت‌ها سود و زیان می‌رسانند و شفا می‌دهند و می‌توانند شفاعت کنند؛ به اعتبار اینکه عقیده آنان چنین بوده، می‌توان آن را شرک در عقیده نیز نامید، و به اعتبار این که، این عقیده، آشکار و علنی بوده، شرک جلی نیز نامیده می‌شود. در مقابل شرک در ربوبیت، توحید در ربوبیت است که تدبیر جهان، تنها در دست خداوند است و هیچ موجود دیگری، بدون اذن خداوند، تدبیری ندارد.

شرک در الوهیت [شرک در عبادت]

شرک در الوهیت را می‌توان شرک در عبادت نیز نامید که جهت آن روشن خواهد شد. شرک در الوهیت، در برابر توحید در الوهیت است.

واژه الوهیت، به معنای معبودیت است.

مراد از توحید در الوهیت این است که: در جهان هستی تنها یک موجود

ص: ۱۵۰

است که استحقاق و سزاوار عبادت است که آن هم، الله است و به جز او، هیچ موجود دیگری چنین جایگاهی ندارد. شرک در الوهیت: شرک در معبودیت است؛ یعنی اعتقاد بر این که موجود دیگری غیر از الله نیز، استحقاق و سزاوار عبادت است و می‌تواند معبود قرار گیرد؛ یعنی در برابر موجودی غیر از خداوند نیز، اظهار تذلّل و کرنش، صحیح است. هر کسی که معتقد باشد غیر از خداوند موجود دیگری مستحقّ عبادت و دارای جایگاه معبودیت است، این فرد مشرک است؛ خواه آن موجود مورد پرستش موجود نامقدس باشد؛ همانند بت‌ها و یا موجود مقدس باشد؛ مانند فرشتگان، انبیا و ... حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا عقیده شیعیان و دیگر فرّق مسلمانان، که توسل و استغاثه به پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام را جایز می‌دانند، نوعی شرک به حساب نمی‌آید؟ این سؤال از آن جهت مطرح می‌شود که استغاثه، توسل و درخواست حوائج، از مصادیق عبادت است؛ زیرا همه آنها، نوعی تذلّل است و اگر تذلّل در برابر غیر خدا شرک است، پس توسل و استغاثه به پیامبر و امامان را باید چگونه توجیه کرد.

آیا سخنان وهابیت که طرفداران توسل و استغاثه را مشرک می‌دانند، صحیح است؟

پاسخ:

جواب این سؤال، بارها در همین کتاب مطرح و روشن شده است. (۱)

۱- رجوع شود به همین کتاب، ذیل عنوان نقد کلام «المیزان»

ص: ۱۵۱

چکیده جواب این است:

عبادت، به معنای اظهار تواضع و کرنش در برابر غیر خدا است که شامل توسل و استغاثه نیز می‌شود و بر دو گونه متصوّر است: اول: برای موجودی غیر از خداوند که مورد پرستش و استغاثه قرار می‌دهیم و برای او تدبیری مستقلّ از خدا- برای جهان- قائل هستیم. به طوری که آن موجود را در تدبیر جهان هستی، در ردیف خداوند می‌دانیم که این همان شرک در ربوبیت است- یعنی قبل از شرک در عبادت و الوهیت- اعتقاد به شرک در ربوبیت داریم؛ مثلاً معتقدیم آن موجود مورد استغاثه؛ مانند لات و عزی و هبل، بیمار ما را شفا می‌دهد، مشکلات ما را بر طرف می‌سازد و در انجام این امور، خود مستقلّ از خدا عمل می‌کند، نه با اذن خداوند، به طوری که خداوند در محدوده ربوبیت این بت، هیچ گونه دخالتی ندارد؛ بلکه نمی‌تواند داشته باشد. حتی اگر خدا نخواهد، بیمار ما بهبود یابد، این بت در برابر خدا اعمال قدرت می‌کند و بیمار ما را شفا می‌دهد.

چنین پرستش و استغاثه‌ای، یقیناً شرک است. در این نوع، عبادت‌کننده برای غیر خدا جایگاه معبودیت معتقد شده است و دیگری را مستحقّ عبادت دانسته که ریشه آن شرک در عبودیت است و اعتقاد به این است که جهان دارای چند مدبر است و هر یک تدبیر مستقل دارند که این تعدد آله است، او چون معتقد است، معبودش ربوبیت دارد به او تقرب می‌جوید و عبادت می‌کند و استغاثه می‌کند؛ زیرا در عبادت، یا جلب منفعت، یا دفع ضرر و یا شکرگذاری از منعم، لحاظ شده است، تمام این امور در صورتی محقق است که عبادت‌کننده بر این عقیده باشد که معبودش، از استقلال در

ص: ۱۵۲

تدبیر بهره‌مند است، این جا است که برای تقرب به او، نذر می‌کند، قربانی می‌کشد، توسل می‌جوید، استغاثه می‌کند و سجده می‌کند.

قرآن با این شرک، مبارزه کرده است و آیات بسیاری در ردّ این شرک، نازل شده است و انبیا در گیر مبارزه با این نوع شرک بوده‌اند.

دوم: عبادت‌کننده و استغاثه‌کننده، برای موجود مورد استغاثه و معبود خویش، در برابر خداوند استقلال معتقد نیست و آن موجود معبود را در ردیف خداوند نمی‌داند و معتقد به شرک در ربوبیت نیست؛ بلکه عقیده دارد، ربّ همه جهان یکی است و آن الله است و تدبیر تمام موجودات، در دست توانای او است و همه جهان هستی با اذن خدا تدبیر می‌شود و فعلی که در تکوین صادر می‌شود، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، با اذن خداوند است. احیا و شفای عیسی به اذن خدا است. هیچ امری بدون اذن خدا، محقق نمی‌شود. هیچ موجود دیگری در ردیف خدا نیست، نه در ایجاد و نه در ربوبیت.

او معتقد است بیمار او با اذن خدا شفا می‌یابد- در توسل به پیامبر و یا امام علیه السلام نیز اعتقاد او بر این است که پیامبر به اذن خدا شفا می‌دهد- به اذن خدا مشکل او را حل می‌کند، او معتقد است خداوند فرموده است: «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۱)؛ «از وسایل کمک بگیرید.» همانگونه که ما از دارو استفاده می‌کنیم و معتقدیم اثر دارو از آن خداوند است و با خوردن دارو بهبود می‌یابیم و این را شرک نمی‌دانیم- استغاثه به پیامبر و امام نیز چنین است.

معتقدیم؛ خداوند به پیامبر و امام علیه السلام جایگاهی رفیع داده، خداوند بیمار را به احترام وساطت پیامبر شفا می‌دهد- در این جا همه‌اش توحید

ص: ۱۵۳

است. توسل به پیامبر عین توسل به خداوند است.

اشتباه وهابیون در همین یک نقطه است که میان این دو، تفکیک نکرده‌اند و از عدم دقت، دچار این اشتباه بزرگ شده‌اند و مسلمانان بسیاری را، متهم به شرک کرده‌اند.

در این جا، توجه شما را به سخن علامه طباطبایی جلب می‌کنم:

مسأله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقربین درگاه خدا، به طوری که از آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (۱)

؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بترسید از خدا و بجوئید به سوی او وسیله‌ای را.» برمی‌آید عمل صحیحی است و غیر از آن عملی است که مشرکان انجام می‌دهند؛ چرا که آنان متوسل به درگاه خدا می‌شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه، جن و اولیای انس انجام می‌دهند، و عبادت خدای را ترک می‌کنند، نه او را عبادت می‌کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناک هستند؛ بلکه همه امید و ترس‌شان از وسیله است، و لذا تنها، وسیله را عبادت می‌کنند، و امیدوار رحمت وسیله و بیمناک از عذاب او هستند.

آن‌گاه برای تقرب به آن وسیله، که به زعم ایشان یا ملائکه است و یا جن و یا انس، متوسل به بت‌ها و مجسمه‌ها شده، خود آن خدایان را رها می‌کردند، و بت‌ها را می‌پرستیدند، و با انجام قربانی‌ها به آنها تقرب می‌جستند.

خلاصه اینکه، ادعای اصلی‌شان این بود که ما به وسیله بعضی از مخلوقات خدا، به درگاه او تقرب می‌جوئیم، ولی در مقام عمل، آن وسیله را به طور مستقل پرستش نموده، از خود آنها بیمناک و به خود آنها امیدوار بودند، بدون اینکه خدا را در آن منافع، مورد امید و آن ضررهای مورد بیم، مؤثر

ص: ۱۵۴

بدانند؛ پس در نتیجه بت‌ها و یا خدایان را شریک خدا، در ربوبیت و پرستش می‌دانستند. (۱)

شرک در اطاعت

اشاره

در این قسم، مشرک، غیر از خدا معتقد به موجود تأثیرگذار دیگری نیست؛ اما از غیر خدا اطاعت می‌کند. محور این نوع از شرک، بر پیروی و اطاعت از غیر خداوند است.

اطاعت از غیر خدا، بر سه گونه است:

اول: اطاعت از غیر خدا، به خاطر فرمان خداوند به اطاعت؛ مثلاً خدا دستور داده است که از پیامبر و امامان اطاعت کنیم. این اطاعت از غیر خدا، عین اطاعت از خداوند است؛ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)

. اینجا دو نوع اطاعت نیست که یکی اطاعت از خدا و دیگری اطاعت از غیر خدا باشد؛ بلکه اطاعت از غیر خدا- در این جا- مساوی با اطاعت از خدا و عین توحید است.

دوم: اطاعت از غیر خداوند در کارهای مباح و اموری که خداوند دستور خاصی در آنجا ندارد؛ مثلاً آب خوردن در موردی که مباح است.

حال اگر در این مورد، شخصی دستور حتمی نسبت به آب خوردن صادر کند و ما اطاعت کنیم، این نیز اطاعت از غیر خداوند است، ولی منافاتی با توحید ندارد؛ چون ما در موردی از غیر خدا اطاعت کرده‌ایم که خدا آن را مباح قرار داده است؛ هر چند همانند قسم اول، عین اطاعت از خدا هم

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۱۳۰، چاپ بیروت، ذیل آیه ۵۶-۶۵ اسراء

۲- نساء: ۵۹

ص: ۱۵۵

نیست، اما منافاتی هم ندارد.

سوم: اطاعت از غیر خدا، در مواردی که در تعارض با اطاعت خداوند باشد؛ مثلاً خدا دستور داده نماز بخوانید، ولی شخصی از نماز خواندن نهی می‌کند. اینجاست که شرک در اطاعت محقق می‌شود؛ یعنی دیگری را در اطاعت بر خدا مقدم کرده‌ایم و اطاعت که مخصوص خداوند است را برای دیگری قائل شده‌ایم. خلاصه، مطاع دانستن غیر خدا در برابر خدا عبارت است از شرک در اطاعت و این حرام و ممنوع است. اطاعت از شیطان نیز از این قسم است. از این جا می‌توان گفت، دموکراسی بدون امضای شارع نیز مردود است.

در اینجا مناسب است مطالبی از مقام معظم رهبری، حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای - سلمه‌الله - که در مقاله‌ای تحت عنوان: «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا»، آورده است را نقل کنم:

«توحید، فقط در اعتقاد نیست، توحید در عمل هم هست، توحید در اطاعت هم هست. آنچه گفته شد، بخشی از محتوای بسیار غنی و عمیق و چندین جانبه توحید است ... و با همین اشارت‌های کوتاه، به روشنی می‌توان تشخیص داد که توحید، تنها نظری، فلسفی و ذهنی و غیر عملی نیست که به هیچ روی، کار به سیاه و سفید زندگی نداشته باشد و دست به ترکیب گله‌های بشری نزنند و در تعیین جهت‌گیری‌های انسان و تلاش و عمل بایسته او دخالت نکنند ... و فقط به همین اکتفا نماید که باوری را از مردم بازگیرد و باور دیگر به جای او بنشانند ...، بلکه از سویی یک جهان‌بینی است، تلقی بخصوص است از جهان و انسان و موضع انسان در رابطه با دیگر

ص: ۱۵۶

پدیده‌های گیتی و موضع وی در تاریخ و امکانات و استعدادها، و نیز نیازها و خواسته‌هایی که در او و با او همواره هست و بالأخره جهت و نقطه اوج تعالی او.» (۱)

ممنوعیت شرک در اطاعت

برای ممنوعیت شرک در اطاعت، می‌توان به این آیه استدلال کرد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (۲)

؛ «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند، اما آنها که ایمان دارند، عشق‌شان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است.»
وجه استدلال:

در «المیزان» چنین آورده است: «مراد از «انداد» تنها بت‌ها نیستند، بلکه علاوه بر آنها شامل فرشتگان و افراد دیگری از انسان‌ها که مردم آنها را به عنوان ارباب خود انتخاب کرده بودند می‌شود، بلکه شامل هر شخص مطاعی که بدون اجازه خداوند اطاعت شود خواهد بود. شاهد بر این مطلب، آیه ۱۶۶ سوره بقره است:

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَ

۱- این مقاله در کتابی به نام «دیدگاه توحیدی»، در دفتر فرهنگ اسلامی، به چاپ رسیده و دارای مطالبی بسیار عالی است- از مطالعه آن غافل نباشید

۲- بقره: ۱۶۵

ص: ۱۵۷

تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَشْيَابُ»؛ «در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه کننده) از پیروان خود، بیزاری می‌جویند، و کیفر خدا را مشاهده می‌کنند؛ و دست‌شان از همه‌جا کوتاه می‌شود.»

یعنی چون آیه ۱۶۶ مربوط به رؤسا و پیروان آنان است پس آیه ۱۶۵ هم مربوط به هر رییس مطاع است و منحصر به بت‌ها نیست. مؤید این مطلب، روایت امام باقر علیه السلام است که مراد از «انداد» را، همه رهبران ستمگر دانسته است. (۱) طبق دلالت آیه، چنان که در «المیزان» نیز آمده است، هر شخص مطاعی که در برابر خداوند باشد، به عنوان «انداد» خواهد بود و اطاعت از او، شرک است، حتی اگر رهبر جامعه نباشد، بلکه یک انسان عادی باشد، گرچه تنها در یک مورد، ما فرمان او را بر فرمان خدا مقدم بدانیم.

شرک جلی و شرک خفی

واژه شرک خفی در کتاب‌های اخلاقی زیاد به چشم می‌خورد. از شرک خفی، گاهی به شرک اصغر نیز یاد می‌شود، این دو واژه در مقابل شرک جلی و شرک اکبر است. شرک خفی و یا شرک اصغر در قرآن نیامده است. هرچند برخی از آیات را به کمک روایات، بر این نوع از شرک تطبیق داده‌اند که بعداً در باره آن سخن خواهیم گفت. برای شرک خفی، تعریفی در روایات ارائه نشده است، بلکه آنچه در روایات آمده، بیان مورد و مصداق است. باید با ملاحظه موارد، یک ملاک

۱- المیزان، ج ۱، ص ۴۰۵، ذیل آیه ۱۶۵ بقره

ص: ۱۵۸

را به دست آورد. بنابراین، ابتدا لازم است بعضی از روایات، که در آنها از شرک خفی سخن گفته را به نظر خوانندگان برسانیم:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «شرک در این امور است: الف: کسی برای غیر خدا، نماز بخواند. ب: کسی برای غیر خدا، قربانی کند. ج: کسی غیر خدا را بخواند.» (۱) ۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از شرک اصغر پرهیزید. از آن حضرت سؤال کردند، مقصود از شرک اصغر چیست؟ فرمود: مراد، ریا است.» (۲) آیه‌ای که بر شرک خفی تطبیق داده شد این است:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۳)

؛ «ایمان به خداوند نیاوردند مگر این که مشرک هستند.»

در ذیل این آیه، امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر کسی چنین بگوید: اگر فلانی نبود، من نابود می‌شدم، اگر فلانی نبود، من گرفتار می‌شدم، اگر فلانی نبود، خانواده‌ام از دستم می‌رفت، چنین کسی نسبت به خداوند شریک قائل شده است که آن شریک، می‌تواند او را روزی بدهد یا از وی دفع بلا کند. راوی می‌گوید: به امام گفتم: اگر کسی چنین بگوید: اگر لطف خداوند نبود که فلانی را به کمک من فرستاد، من هلاک می‌شدم اشکال دارد؟ حضرت در جواب فرمود: این مانعی ندارد.» (۴)

۱- میزان الحکمه، ح ۹۳۱۵

۲- کشاف، ذیل آیه ۱۱۰ کهف

۳- یوسف: ۱۰۶

۴- مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۶۲، ذیل آیه ۱۰۶ یوسف، همچنین آیه ۱۱۰ کهف، بر این مطلب دلالت دارد

ص: ۱۵۹

شرک جلی و خفی**اشاره**

مناسب است، ویژگی‌های شرک جلی بیان گردد تا از باب «تعرف الاشياء بأضدادها» بتوانیم ملاک شرک خفی را، به دست آوریم؛ البته برای شرک جلی - با همین عنوان - تعریف روشنی در آیات و روایات ارائه نشده است؛ اما مراد از آن، شرکی است که انبیا با آن مبارزه کرده‌اند و مشرکان و موحدین در برابر هم صف‌آرایی کرده و به جنگ برخاسته‌اند. از بیان ویژگی‌های شرک جلی، ویژگی‌های شرک خفی هم، روشن خواهد شد.

ویژگی شرک جلی

در اینجا به بعضی از ویژگی‌های شرک جلی، اشاره می‌کنیم:

الف: در شرک جلی، مشرک معتقد است که موجود دیگری - غیر از خداوند - به طور مستقل در جهان هستی مؤثر است و بت‌ها را به عنوان «اله» های مستقل در برابر خدا می‌شناسد که مشروح بحث آن گذشت. (۱) ب: در شرک جلی، مشرکان شدیداً به بت‌ها علاقه‌مند هستند و از توحید تنفر دارند.

ج: بت‌پرستی در میان مشرکان به شرک جلی، دارای مظاهری بوده است؛ مانند نصب بت‌ها در منازل و معابد و غیره و نامگذاری آنها، مانند «لات» و «عزی».

ص: ۱۶۰

فقدان ویژگی‌های یاد شده در شرک خفی

هیچ یک از سه ویژگی یاد شده در کسی که دارای شرک خفی است وجود ندارد. بنابراین، مشرک به شرک خفی دارای سه ویژگی است:

الف: صاحب شرک خفی، هرگز مؤثری را در کنار خدا و در عرض خدا، دارای استقلال نمی‌بیند. او اعتقاد ندارد که موجودی غیر از خدا مؤثر است، البته گاهی از روی غفلت، دیگری را مؤثر می‌داند، ولی آنگاه که متوجه شود باز دیگری را نفی می‌کند.

ب: صاحب شرک خفی، هرگز از توحید خداوند نفرت ندارد. او از یاد خدای یگانه متنفر نیست، بلکه علاقه‌مند به خداوند یگانه است.

۳- صاحب شرک خفی هرگز مظهري از بت برای خود نداشته و ندارد؛ اکنون با توجه به مطالب یاد شده باید برای شرک خفی تعریفی کرد و ملاکی ارائه داد. گویا جامع‌ترین ملاک را «قلعجی» داده است. وی چنین گفته است: «الشرك الاصغر مراعاة غير الله في التصرفات كريات و نحوه (۱)»

؛ شرک اصغر عبارت است از: در نظر گرفتن غیر خدا در وقت انجام دادن امور.، این ملاک بسیار خوبی است.

اما روایت امام صادق علیه السلام ملاک بهتری ارائه می‌دهد:

از امام صادق علیه السلام، مقصود از آیه: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۲)

؛ روزی که ثروت و فرزند فایده ندارد؛ مگر کسی که قلب سلیم آورده باشد؟! را پرسیدند، حضرت فرمود: «قلب سلیم، آن قلبی است که با

۱- معجم لغة الفقهاء، ص ۲۶۱

۲- شعراء: ۸۸-۸۹

ص: ۱۶۱

خدا ملاقات کند، در حالی که هیچ چیزی غیر از خدا در آن دل نباشد. هر قلبی که شرک و تردید در آن راه پیدا کرد، واژگون گشت.»

این حدیث نیز ملاک شرک خفی را توجه به غیر خدا دانسته است.

بنابراین می‌توان گفت: شرک خفی، عبارت است از توجه پیدا کردن به غیر خدا. آنچه در روایات گذشته ذکر شد، به عنوان بیان مصداق بوده است.

البته حکم شرک خفی، همانند حکم شرک جلی نیست که موجب کفر و نجاست شود و یا جهاد بر علیه آن، همانند جهاد با بت پرستان باشد.

فرق بین شرک خفی و شرک در اطاعت

شرک خفی جامع‌تر و عام‌تر از شرک در اطاعت است؛ زیرا مواردی هست که شرک خفی، صادق است؛ ولی اطاعت از دیگری نیست؛ مثلاً در موردی که انجام دهنده کاری، ریا می‌کند، بدون این که دیگری به او دستوری داده باشد، در این صورت اطاعت از غیر نیست، او خود در مقام عمل خودنمایی می‌کند. اما شرک در اطاعت، گوش دادن به امر و نهی دیگری است. ملاک شرک در اطاعت، اطاعت از دیگری است، در برابر اطاعت از خداوند، و سرسپردگی به دیگری است در برابر سرسپردگی به خداوند.

ص: ۱۶۲

فصل نهم پیرامون توحید

معنای توحید

ص: ۱۶۵

تا این جا معنای شرک و اقسام آن را گفتیم، اکنون مناسب است اندکی درباره توحید، سخن بگوییم تا بفهمیم واژه موحد که در برابر مشرک است دارای چه مفهومی است و به چه کسی موحد می گویند.

امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه»، توحید را اینگونه توصیف کرده است:

«سئل علیه السلام عن التوحيد والعدل فقال: التوحيد ان لا تتوهمه والعدل ان لا تتهمه؛ (۱)

از امام علیه السلام از معنای توحید و عدل پرسیدند آن حضرت فرمود: توحید و یگانه دانستن خدا آن است که او را در وهم و اندیشه در نیاوری (که آنچه در اندیشه آید مانند تو، مخلوق است) و عدل آن است که او را (به آنچه شایسته او نیست) متهم نسازی.»

در این روایت به ریشه شرک و بت پرستی اشاره کرده است که ناشی از وهم و خیال است. مشرک در ذهن خود، خیال پردازی کرده و برای خدا، شبیهی می سازد. مؤید این مطلب، روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«هر آن کس که خدا را به مخلوقات تشبیه کند، مشرک است؛ زیرا خداوند نه به چیزی

ص: ۱۶۶

شبیه است و نه چیزی به خداوند شبیه است، هر آنچه در وهم قرار گیرد، خداوند غیر از آن است.» (۱) منقول است که مورچه، تصور می‌کند که خداوند، همانند او دارای دو شاخک است؛ یعنی مورچه هم خدا را مطابق با ذهن خود ساخته است. ما انسان‌ها حق نداریم خداوند را در ذهن خود شبیه‌سازی کنیم. هر چه تصور کنیم، خداوند مغایر آن است و متصور ما غیر از خداست. درباره خداوند، فقط باید بگوییم: او موجودی است ازلی و ابدی و دارای قدرت مطلق و چیزی همانند او نیست؛ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». در این رابطه، کلامی را شیخ مفید رحمه الله از شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است که مناسب است در این جا آورده شود: «بدان عقیده ما- شیعه- این است که خداوند، یگانه‌ای است که هیچ موجودی شبیه او نیست. او قدیمی است که پیوسته موجود بوده است. او شنونده، بینا، عالم، حکیم، زنده و بر همه امور قیام کرده است. او قدرت شکست‌ناپذیر است. او از هر عیب و نقصی منزّه است. او بی‌نیاز است. او را نمی‌توان توصیف کرد، نه دارای جوهر و جسم است، نه دارای صورت و عرض و سطح. نه وزن دارد و نه سبکی. نه حرکت دارد و نه سکون. نه دارای زمان است و نه دارای مکان. او از تمام صفات مخلوق، مبرّا است و موجودی است بدون شبیه. او چیزی است که مانند اشیا دیگر نیست. او بی‌نیاز مطلق است که نه فرزند دارد و نه فرزند کسی است و کفوی برای او نیست و هیچ گونه

ص: ۱۶۷

شریکی و همتایی ندارد. چشم‌ها و وهم‌ها، نمی‌توانند او را ببینند، اما او چشم‌ها و وهم‌ها را می‌یابد. او را چُرت و خواب نمی‌گیرد و او به هر امر ریزی آگاه است. او آفریدگار همه اشیا است، الهی غیر از او نیست. تمام آفرینش و امور به دست اوست. و هر کس که قائل بشود خداوند شبیه دارد او مشرک است.

هر کسی که به امامیه و شیعه، درباره توحید- غیر از آنچه گفته شد- نسبت دیگری بدهد، او کاذب است. و هر روایتی که غیر از این مطالب یاد شده را نقل کند، نباید پذیرفت و آن روایت، ساختگی و به دور از واقعیت است. و هر حدیثی که مطابق با قرآن نباشد، باطل است؛ چنان چه، چنین حدیثی در کتب شیعه یافت شود، آن جاسازی (دستکاری و جعلی) شده است و جزء مکتب شیعه نیست.» (۱)

توحید و نفی شرک، هدف آفرینش

خداوند درباره هدف از آفرینش، این چنین فرموده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲)

؛ «جن و انسان را نیافریدیم، مگر به هدف عبودیت و بندگی.»

معنای عبودیت، همان تسلیم در برابر خدای واحد و اعتراف به خدای یگانه در تمام ابعاد- چه در عقیده و چه در اطاعت- و کنار گذاشتن هر نوع شرک و بت پرستی است.

۱- اعتقادات شیخ مفید، ص ۲۱

۲- ذاریات: ۵۶

ص: ۱۶۸

«لِیَعْبُدُونَ»، در اصل «لیعبدونی» بوده که «یای» متکلم، حذف شده است و کسره در نون وقایه، بر آن دلالت دارد. و «لام» در «لیعبدون»، برای غایت است؛ یعنی هدف از آفرینش، بندگی خدا بوده است.

توحید، مطابق فطرت بشریت است

برخلاف شرک- که یک حرکت قصری و برخلاف فطرت است- توحید دقیقاً خواسته درون انسان‌ها است. دلیل بر فطری بودن آن، در بحث «توحید مشرکان، در شرایط بحرانی» گذشت که حاصل آن چنین است: آیاتی دلالت دارد بر این که در هنگام طوفانی شدن دریا و مانند آن، مشرکان خدای واحد را به کمک می‌طلبیدند و بت‌ها را کنار می‌زدند. در اینجا مناسب است به این آیه نیز اشاره شود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست، این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

«فِطْرَتَ اللَّهِ»، به معنای «اتباع فطرت الله» است. مراد از «فِطْرَتَ اللَّهِ»، همان توحید است که خداوند روح انسان را همراه خداپرستی آفریده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: «هر کسی بر فطرت توحید و خداشناسی،

ص: ۱۶۹

متولد می‌شود، مگر این که پدر و مادرش وی را به سوی یهودیت و یا نصرانیت و یا مجوسیت منحرف سازند.» (۱)

توحید، هدف از بعثت انبیا

هدف از بعثت انبیا، نابودی شرک و احیای توحید بوده است. انبیا آمده‌اند تا بشر را از شرک، نجات دهند و او را موحد تربیت کنند. آیات بسیاری در قرآن بر این مطلب دلالت دارد، (۲) ولی ما به یک آیه بسنده می‌کنیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (۳)

؛ «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ مگر این که به وی وحی کردیم که هیچ خدایی جز من (خدای یگانه) نیست، پس همه عبد او باشید.»

از این آیه استفاده می‌شود که هدف از ارسال رسل، برپا داشتن توحید در میان بندگان و دوری از هرگونه شرک و بت پرستی است. انبیا علیهم السلام، در طول تاریخ، با شرک و مشرکان مبارزه کرده‌اند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم، موظف به قتال و جهاد با آنان شد:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۴)

؛ «و با آنها پیکار کنید؛ تا فتنه (و بت پرستی) باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد...»

۱- تفسیر علین، ص ۴۰۷، به نقل از مجمع البیان

۲- مانند: مؤنون: ۳۱-۴۴ و توبه: ۳۲

۳- انبیاء: ۲۵

۴- بقره: ۱۹۳

ص: ۱۷۰

«فِتْنَةٌ»، در اصل به معنای آزمایش است، و مراد آن در این جا، شرک به خداست. (۱) «فَلَا عُذْوَانَ»، به معنای «فلا عقوبه» است و مراد، قتل است. از قتل، تعبیر به عدوان شده است؛ چون قتل مجازاتی است که بر عدوان مترتب است (از باب اطلاق سبب بر مسبب). (۲) مقصود آیه این است که جنگ را ادامه دهید تا توحید، مورد پذیرش قرار گیرد. بعد از پذیرش توحید، جنگ پایان می‌پذیرد.

در «مجمع البیان»، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از: «الفتنه»، شرک است و نیز آمده است: مراد از «الدین»، اطاعت از خداوند و انقیاد در برابر دستور او است.

از مفاد آیه و ضمیمه تفسیر مفسران، فهمیده می‌شود که شرک، به هیچ وجه برای خداوند قابل تحمل نبوده است.

۱- مجمع البیان، ذیل همین آیه

۲- مجمع البیان، ذیل همین آیه

ص: ۱۷۱

فصل دهم معنای شرعی و لغوی عبادت

معنای لغوی عبادت

ص: ۱۷۳

واژه عبادت با اشتقاق‌های مختلف، مانند: «عبد، يعبدون، تعبدون و ...» در آیات بسیاری به کار رفته است. بنابراین، لازم است معنای آن به خوبی روشن گردد.

بعضی چنین تصور می‌کنند که عبادت به معنای یک فعل و عمل خاصی، مانند: نماز، زکات و یا سجده است، در صورتی که چنین نیست، بلکه باید پژوهش بیشتری پیرامون این واژه صورت گیرد.

در تفسیر المیزان آمده است: عبادت معنایی جز اظهار خضوع ندارد. (۱) ما در ابتدا معانی لغوی آن را، از کتب لغت ذکر خواهیم کرد و سپس از آیات قرآن، شواهدی را اقامه خواهیم کرد و در لابه‌لای کلمات، نظر ما هم روشن خواهد شد.

آنچه در اینجا آورده‌ایم از کتاب: «التحقیق فی کلمات القرآن» (۲) است که نظر لغویون را نقل کرده است.

در «مصباح اللغه» تألیف فیومی، چنین آمده است: «عبادة الله: اعبده

۱- المیزان، ج ۱۸، ص ۱۷۳، چاپ بیروت، ذیل آیات ۲۰-۳۷ جاثیه

۲- این کتاب تألیف آقای حسن مصطفوی است که ابتدا لغات را از اهل لغت، نقل می‌کند. در پایان خود نیز یک جمع‌بندی ارائه

می‌دهد

ص: ۱۷۴

عباده هی الانقیاد والخضوع الفاعل عابد والجمع عباد وَعَبِد؛ یعنی عبادت به معنای تسلیم و خضوع است. و اسم فاعل آن «عابد» و جمع آن، «عباد» و «عَبَد» است.

در «مقایس اللغه»، چنین آمده است: «عبد ... يدلّ على لين و ذلّ ... المعبّد ... الذلول يوصف به البعير ايضاً ومن الباب الطريق المعبّد وهو السلوك المذلّ»؛ یعنی کلمه «عبد» دلالت می‌کند بر نرمی و رام بودن و واژه «معبّد» به معنای رام است و به شتر رام نیز «معبّد» اطلاق می‌شود و به راه هموار نیز «طریق معبّد» اطلاق شده است؛ زیرا آن راه، در اثر رفت و آمد زیاد هموار شده و آماده برای راه رفت و آمد است، گویا در برابر عابرين تسلیم شده است.

در «الاشتقاق»، چنین آمده است: «واشتقاق العبد من الطريق المعبّد وهو المذلّ الموطوء و قولهم: بعير معبّد يكون في معنى مذلّ؛ واژه عبد، از الطريق المعبّد یعنی راه هموار که در اثر رفت و شد، برای عابر مهیاست گرفته شده و بعیر معبد، یعنی شتر رام» (۱).

واژه عبادت در قرآن

اشاره

آنچه از لغات یاد شده به دست می‌آید، این است که عبادت، به معنای انقیاد و تسلیم و رام بودن است و انواع عبادت‌ها از قبیل نماز، از مصادیق انقیاد هستند و این معنا با مفهومی که از آیات قرآن استفاده خواهیم کرد، هماهنگ است. بعضی، «عبادت» را به معنای غایت خضوع و آخرین درجه تذلل که همان سجده است معنا کرده‌اند؛ مانند «کشاف» که می‌گوید: «العبادة أقصى»

۱- التحقیق فی کلمات القرآن، ماده «عبد»

ص: ۱۷۵

غایه الخضوع والتذلل». (۱)

و نیز در «مفردات راغب» آمده است: «العبودية اظهار التذلل والعبادة أبلغ منها لأنه غايه التذلل».

آیا تعریف «کشاف» و «مفردات»، مغایر با تعریف دیگر لغویون است؟

حقیقت این است که می‌توان گفت: تعریف آن دو با تعریف دیگران مغایرت ندارد؛ بلکه این اختلاف از باب این است که آن دو، عبادت را با بیان مصداق کامل‌تر آن تعریف کرده‌اند، نه این که مقصود آن دو دخالت دادن نهایت و غایت خضوع در تعریف باشد، مقصود آن دو همان خضوع است، همانند دیگران، ولی مصداق کامل‌تر را که غایت خضوع است ذکر کرده‌اند.

حال می‌پردازیم به ذکر آیاتی که دلالت دارد بر اینکه عبادت، به معنای مطلق خضوع است:

آیه اول:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۲)

؛ «آیا با شما عهد نکرده‌ام ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکار است؟! و این که مرا بپرستید که راه مستقیم، این است؟!»

«کشاف» در توضیح آیه چنین گفته است: «عبادة الشيطان .. طاعته في ما يوسوس به اليهم و يزينة لهم؛ عبادت کردن شیطان، همان گوش دادن فرمان اوست در اموری که بشر را وسوسه می‌کند.»

از این تفسیر استفاده می‌شود که او، عبادت را به معنای مطلق اطاعت

۱- کشاف، ذیل آیه «یاکعبد»

۲- یس: ۶۰-۶۱

ص: ۱۷۶

گرفته است، نه به معنای غایت اطاعت که سجده باشد. آیه نیز، ظهور در همین معنا دارد که ای بنی آدم! از شما پیمان گرفته‌ایم که در برابر شیطان تسلیم نباشید، بلکه از من اطاعت کنید و تسلیم من باشید.

روشن است که مراد از آیه، این نیست که خداوند از بنی آدم تعهد گرفته است در برابر شیطان نهایت تسلیم را نداشته باشید، اما تسلیم درجه پایین مانعی ندارد.

آیه دوم:

«إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۱)

؛ «در آن هنگام که رسولان از پیش‌رو و پشت‌سر (و از هر سو) به سراغ‌شان آمدند (و آنان را دعوت کردند) که جز خدا را نپرستید؛ آنها گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، فرشتگانی نازل می‌کرد، از این‌رو، ما به آنچه شما مبعوث به آن هستید، کافریم.»

استدلال به آیه

مسئلاً مأموریت انبیا این نبوده است که فقط به مردم بگویند، در برابر خداوند سجده کنید؛ بلکه آنان به دینی دعوت می‌کردند که مشتمل بر احکام گوناگون، همانند: نماز، روزه، زکات و جهاد بوده است. البته سجده نیز یکی از آنها است. خلاصه اینکه مأموریت انبیا این بوده است که مردم را در تمام امور به نفس اطاعت در برابر خداوند، دعوت کنند، نه اینکه منحصر به غایت خضوع باشد. و در خود آیه، جمله: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»، قرینه است بر اینکه دعوت انبیا، به مطلق خضوع است؛ زیرا

ص: ۱۷۷

کافران می‌گفتند: ما منکر تمام آنچه شما به آن مأموریت دارید هستیم، نه اینکه فقط در دعوت به سجده، منکر هستیم و بقیه را قبول داریم. در دلالت، همانند این آیه است آیه: «وَقَدْ خَلَّتِ التُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ...» (۱).

آیه سوم:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۲)

؛ «بگو: ای مردم! اگر در عقیده من شک دارید، من کسانی را که به جای خداوند می‌پرستید، نمی‌پرستم، تنها خداوندی را پرستش می‌کنم که شما را می‌میراند؛ و من مأمورم که از مؤمنان باشم و (به من دستور داده شده که) روی خود را به آیینی متوجه ساز که از هرگونه شرک، خالی است؛ و از مشرکان مباش!»

در «مفردات راغب»، آمده است: «الدین يقال للطاعة والجزاء واستعير للشريعة والدین كالملمة لكنه يقال اعتباراً بالطاعة والانقياد للشريعة قال: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» وقال: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» ای طاعه؛ واره دین دارای دو معنا است: یکی اطاعت، دیگری پاداش، ولی از باب عاریه این واره در مجموعه شریعت به کار می‌رود؛ از این جهت که در یکایک احکام شریعت اطاعت و انقیاد جریان دارد. شاهد این مدعا، آیه قرآن

۱- احقاف: ۲۱

۲- یونس: ۱۰۴-۱۰۵

ص: ۱۷۸

است که می‌فرماید: «تمام دین تسلیم در برابر خداوند است» و یا در آیه دیگر می‌فرماید: «زیباترین دین آن است که با تمام وجود تسلیم خداوند و در اطاعت او باشد.»

وجه استدلال

فقره: «إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي...»، محلّ شاهد است؛ یعنی اگر شما مشرکان نسبت به تسلیم من در برابر خداوند، در تردید هستید و نمی‌پذیرید (با توجه به اینکه، دین به معنای تسلیم و انقیاد است). من هم نسبت به بت‌های شما تسلیم نمی‌شوم؛ به قرینه مقابله با دین، «اعبد» را به تسلیم معنا کنیم. و در آیه ۱۰۵ دستور می‌دهد که تسلیم محض، در برابر خداوند باشد؛ یعنی عبادت خداوند را، تسلیم معنا می‌کند.

آیه چهارم:

«... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...» (۱)

؛ «ما بت‌ها را عبادت نمی‌کنیم، مگر جهت تقرب به خداوند.»

وجه استدلال این است که: عبادت بت پرست، نسبت به بت‌ها، منحصر به سجده کردن در برابر آنها نبوده است؛ بلکه مراسم گوناگونی از قبیل، قربانی کردن در برابر بت بوده است، پس مراد از عبادت در برابر بت‌ها، مطلق خضوع در برابر آنها بوده است.

وحدت، در معنای دعا و عبادت

اشاره

گاهی در آیات قرآن «يعبدون» و گاهی «يدعون» و گاهی «اعبد» و گاهی «ادعو»، به کار رفته است. ادعای ما این است که دعا و عبادت، دارای معنای

ص: ۱۷۹

واحدی هستند. معنای «عبادت»- چنان که روشن شد- انقیاد و تسلیم و اطاعت است. دعا نیز به همان معناست و بر این مطلب شواهد قرآنی موجود است:

آیه اوّل:

«إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» (۱)

؛ «آنچه غیر از خدا می‌خوانند فقط بت‌هایی است (بی‌روح) که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شیطان سرکش، عاری از هر چیزی است.» مراد از «اناث» بت‌ها هستند.

در «مجمع البیان» کلمه «یدعون» را در دو مورد از این آیه به «یعبدون» معنا کرده است؛ یعنی عبادت نمی‌کنند مگر بت‌ها را و عبادت نمی‌کنند مگر شیطان را. ناگفته نماند که عبادت بت‌ها مساوی با عبادت شیطان است؛ چون به دستور شیطان و به تحریک شیطان بوده است. (۲) واضح است که مراد از عبادت شیطان، اطاعت شیطان و گوش فرا دادن به دستورات او است.

در «المیزان» آمده است: «یدعون» اوّل، به معنای عبادت است و «یعبدون» دوم، به معنای اطاعت است و جهت اینکه از عبادت بت‌ها به دعا تعبیر کرده، اشاره به این مطلب است که ریشه عبادت بت‌پرستان، درخواست قضای حوائج از بت‌ها بوده است. (۳)

۱- نساء: ۱۱۷

۲- مجمع البیان، ذیل آیه ۱۱۷ نساء

۳- المیزان، ذیل آیه ۱۱۷ از نساء

ص: ۱۸۰

کلام «المیزان»، در فرق‌گذاری صحیح نیست و حق با «مجمع البیان» است که در هر دو مورد، به معنای عبادت است و عبادت هم، به معنای اطاعت است.

آیه دوم:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱).

وجه استدلال

مفاد آیه: «فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ...»، با مفاد آیه: «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ...»، یکی است. از این معلوم می‌شود که این دو واژه، دارای معنای واحدی هستند.

آیه سوم:

از مقایسه بین آیه: «قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ» (۲) و آیه: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۳) استفاده می‌شود که این دو آیه، در مفاد،

۱- یونس: ۱۰۴-۱۰۶

۲- غافر: ۶۶

۳- یونس: ۱۰۴

ص: ۱۸۱

حامل یک پیام هستند که آن اجتناب از بت پرستی است، اما در آیه اول، تعبیر به «تدعون» و در دومی تعبیر به «تعبدون» شده است. این می‌تواند قرینه باشد که مراد از «تدعون»، «تعبدون» است.

آیه چهارم:

از مقایسه بین آیه: «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (۱)

و آیه: «قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا» (۲)

، استفاده می‌شود که این دو آیه، حامل یک پیام هستند؛ ولی در دومی به «دعا» و در اولی، به «عبادت» تعبیر شده است. از این معلوم می‌شود که دعا به معنای عبادت است.

عبادت خالص

عبادتی مقبول در گاه خداوند است که خالص برای او باشد و از هر شرکی پاک باشد. مشرکان نیز خدا را عبادت می‌کردند؛ اما در کنار آن بت‌ها را نیز عبادت می‌کردند و به همین جهت، عبادت آنان مردود اعلام شده است. در آیات بسیاری، با واژه‌های گوناگون؛ مانند:

«مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» و «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (۳)

، به شرط اخلاص اشاره شده است و این همان معنای «ایاک نعبد» است؛ یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم.

۱- مائده: ۷۶

۲- انعام: ۷۱ و نظیر آن است مقایسه بین آیه ۲۰ نحل و آیه ۷۶ مائده

۳- اعراف: ۲۹

ص: ۱۸۲

معنای سجود

برای بررسی معنای سجود بهتر است به آیات قرآن رجوع کنیم تا معنای آن روشن شود:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّوْنَ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ* وَاللَّهُ يَسْتَجِدُّ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۱)

؛ «آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که سایه‌هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می‌کنند؟! (نه تنها سایه‌ها، بلکه) تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند.»

در این آیه، سجده را برای تمام موجودات به کار برده و یقیناً سجده آنان به «خاک افتادن» نیست، پس باید معنای دیگری مقصود باشد، در «کشاف» آمده است: مراد از سجده در این آیه، انقیاد موجودات، در برابر خداوند است.

به نظر می‌رسد معنای صحیح، همین است و «به خاک افتادن»، یک مصداق از مصادیق مفهوم سجده است. البته این بحث لغوی است و آنگاه اگر در موردی که قرینه، اقامه شود، مراد از سجده «به خاک افتادن» است، چنان که در روایات بسیاری، در این معنا استعمال شده است که مورد انکار نیست.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌مرضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

